

نگین

سی و یکم تیر ماه ۱۳۵۲ شماره ردیف ۶۸ - سال نهم تکشماره بیست و پنج ریال



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン

www.javanan56.com

لایحه نفت:

پیروزی تازه‌ای برای ملت ایران

تقدیم لایحه تاریخی نفت به مجلس از طرف نخست‌وزیر، آغازگر مرحله درخشان دیگری در تاریخ معاصر ایران است. استقرار حاکمیت کامل ملت ایران بر منابع نفت آرزویی است که سالیان دراز در دل هریرانی میهن پرست می‌جوشید و جای خوشوقتی و افتخار است که مبارزات چندین ساله ملت ایران به رهبری شاهنشاه آریامهر اکنون در قالب لایحه تاریخی نفت از قوه به فعل در می‌آید و امتیاز دیگری به موقعیت سیاسی و اقتصادی میهن ما می‌بخشد.

با تصویب این لایحه، حاکمیت کامل و مطلق ایران بر منابع و صنایع نفتی خود از نظر حقوقی و مالی و سیاسی قطعی می‌شود و از این پس ایران به تنهایی تصمیم خواهد گرفت که چه مقدار نفت از دل خاک استخراج کند و چه میزان به مشتریان جهانی نفت عرضه کند. نطق نخست‌وزیر ایران بخوبی آثار این لایحه را در تحول مابین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی میهن ما تشریح کرد و آنچه در این نطق تاریخی بیش از هر چیز دیگر غرورآفرین بود بیان این نکته بود که ایران در آینده هر قدر که احتیاج داشته باشد نفت خواهد فروخت و دیگر میزان تولید را خریدار مشخص نخواهد کرد.

با تثبیت وضع تولید و فروش نفت برای یک دوره دراز مدت، دست دولت در انجام سرمایه‌گذاریهای بزرگ عمرانی گشاده‌تر خواهد شد و گسترش تاسیسات مربوط به تهیه فرآورده‌های ثانوی نفت و بهره‌گیری بیشتر از مواد خام نفتی مورد توجه و تاکید بیشتری قرار خواهد گرفت.

آنها که سالیان دراز حاکم برسرنوشت ایران بودند اکنون جای خود را به ملت مصمم و کوشنده‌ای می‌دهند که بر اثر بافشاری و آگاهی رهبر ملت ایران در طی ده سال به پیروزیهای بزرگ در راه ساختمان یک جامعه آزاد و آباد دست یافته‌اند و با تصویب این لایحه، ملتی که اختیار بزرگترین و ارزنده‌ترین منابع او تا دیروز در تحت سیطره خارجیان بود از این پس خود صاحب تصمیم است و بارعایت مصالح فنی هر چه لازم داشته باشد نفت استخراج خواهد کرد و متناسب با پول و سرمایه‌ای که برای تامین رفاه و بهبود جامعه ایران مورد نیاز است نفت خواهد فروخت.

جزئیات قرارداد

بر اساس قرارداد تازه نفت در حدود ۴۲۵ میلیارد بشکه نفت از حوزه قرارداد کنسرسیوم در طول ۲۰ سال آینده به دست خواهد آمد که ۲۹ میلیارد آن را شرکت‌های عضو کنسرسیوم به عنوان خریدار دریافت خواهند کرد. ۷۲۲ میلیارد بشکه نیز به وسیله شرکت ملی نفت ایران بطور مستقیم به خارج صادر خواهد شد. و به عنوان تامین هزینه‌های مربوط به مشارکت در تاسیسات نفتی خارج از کشور به کار خواهد رفت. شش میلیارد بشکه باقی مانده نیز در داخل کشور به مصرف خواهد رسید.

بطور کلی تولید نفت که اکنون روزانه بالاتر از پنج میلیون بشکه است به تدریج و تا سال ۱۹۷۷ به حداکثر روزانه ۷۲۶ میلیون بشکه در روز خواهد رسید و تا سال ۱۹۸۴ این بازده را نگه خواهد داشت.

تولید نفت با توجه به موقعیت چاه‌های نفتی حوزه کنسرسیوم از سال ۱۹۸۵ کاهش خواهد یافت. بطوریکه در پایان دوره بیست ساله قرارداد یعنی سال ۱۹۹۲ به روزانه ۵۰ میلیون بشکه خواهد رسید.

هدف نهایی دولت از این برنامه ریزی آنست که بیشترین مقدار ذخیره نفتی کشور را در سال‌هایی بفروشد که نفت بیش از این خواهد ارزید و سرمایه بیشتری به کشور سرازیر خواهد کرد.

باید توجه داشت که مصرف داخلی نفت نیز در این مدت افزایش خواهد یافت اکنون مصرف داخلی سالانه در حدود ۱۰۴ میلیون بشکه است ولی در پایان قرارداد به ۵۴۴ میلیون بشکه خواهد رسید. به همین جهت دولت پیش‌بینی کرده است که با در نظر گرفتن فروش مستقیم نفت نیازهای آینده کشور تامین می‌شود.

قابل توجه خوانندگان نگین

● برای اشتراك مجله نگین ميتوانيد وجه اشتراك را به حساب شماره ۱۰۹۴ بانك ملی شعبه سه راه لاله‌زارنو (شعبه شكوه) واريز فرمائيد و فيش آنرا با تقاضای اشتراك برای ما بفرستيد. تقاضاهائی كه غير از اين طريق ارسال شود فاقد اعتبار است.

چنانچه مجله تا دهم ماه بشما نرسيد بلافاصله دفتر مجله را مطلع فرمائيد

● مقالائی از خانم ركسانا صبا (خوئی) و آقای مهدی عنایت بدفتر مجله رسیده كه چاپ آن بشماره بعد موكل میشود.

در این شماره:

راپرت	—
انسان و اراده‌اش	دکتر مهدی پرهام
تاریخ مختصر مزدك	پرتو
ديالكتيك رنگها	میهن بهرامی
صفحات پایاب	—
نامه‌ای از استانیسلاوسکی	ترجمه: ج. نوائی
ابعاد اجتماعی توسعه (ترجمه)	بابك قهرمان
مشق اشرافیت	محمود دژكام
میرزا ملكم خان ناظم الدوله	فرشته نورائی
عصیان جوانان و جهل پیران	علی اصغر حلبی
بودا، پیامبری بدون سیما	ترجمه: دکتر اسدالله مبشری
جعبه ماسه	ادوارد آلبی
گزارش ماه	ترجمه هما متین رزم
آشنائی با کتابهای ماه	فرید نوین
خلاق استراتژی عنكبوت (ترجمه)	موسوی گرمارودی
	محمود بیگی

روی جلد: میرزا ملكم خان ناظم الدوله - طرح از: مرتضی ممیز
صفحه ۲۳ را بخوانید

نگین

شماره ۹۸ - تیرماه ۱۳۵۲
صاحب امتیاز و مدیر:
دکتر محمود عنایت
نشانی مجله: تهران - خیابان پهلوی
کوچه عدل - شماره ۵۲
دفتر مجله عصرها از ۵ تا ۷ باز است
مدیر داخلی: محمدعلی تحویلی
تلفن ۴۶۴۷۹
تلفن مدیر ۸۲۷۵۴۷
اشترك سالیانه ۳۰۰ ریال
برای خارج: بضافه مخارج پست

دایرت

میدانند پوچ است زندگی نخواهد کرد ، ولی انسان تمام همتش را بکار میبرد تا جلوی این پوچی را که بوسیله وجدان انسانی تظاهر میکند بگیرد... زندگی کردن یعنی پوچ را به زندگی واداشتن ... به زندگی واداشتن یعنی به آن توجه کردن ، و چون باید این پوچ را از بین برد آن حالت منحصره فلسفی پیدا میشود که عصیان است ... این عصیان بدون امید ، ولی عروج افکار باطنی است ، و پشتوانه يك سرنوشت خردکننده ای است که تسلیم نباید همراه آن باشد ... در نمایشنامه « حکومت نظامی » کامو خواسته است تقابل يك مكانيك را که میکشد و خرد میکند و يك شورش و عصیان توأم با عشق را مجسم سازد .



از زمانی که در « فردوسی » بودم بدون کمترین چشمداشتی برایم مقاله میفرستاد . در « جهان امروز » این همکاری را ادامه داد ، و موقعی که « نگین » را منتشر کردم تامدتی از نویسندگان ثابت قدم « نگین » بود . نوشته هایش در عین سادگی ، نغز و پر مغز بود . و بهمین جهت همیشه حسن اثر داشت . اگر گاهگاهی ، چنانکه در آخرین بار اتفاق افتاد ، نمیتوانستم مقاله او را چاپ کنم نه از من میرنجید و نه لغز میخواند و نه طعنه و کنایه میزد . حتی سراغ مقاله چاپ نشده را هم از من نمیگرفت و در پی پس گرفتن آن نبود . چندسالی بود که همدیگر را نمیدیدیم . هر دو در کش و قوس و تنگاتنگ کار و زندگی اسیر شده بودیم . هر بار که بیاد او میفتم تصور او در ذهنم ضعیف تر و تکیده تر و بی رنگ و نرم تر میشد . مرگ در تصویر او رشد میکرد و اندك اندك تمام وجود او را دربر میگرفت ... « حالا آن اضطراب و نگرانی قدیمی من در حرفه های بدن من ، مثل زخم عمیقی که بر آن دست بزنند و تحریکش کنند میخزد و تحریک میکند . من میدانم آن چیست . نامش را نیز میدانم . ترس از تنهایی ابدی ... ترسی که جواب ندارد ... این موجودیت بچه درد میخورد ؟ این ندای عظیم روح یعنی چه ؟ برای چه بطرف دریا ، یابوسی عشق فریاد زند ؟ ... این مسخره است ... » (۱)



آکادمیسین زاخارف با اینکه در قلب جامعه ای بانظام يك حزبی زندگی میکند ولی گویا سرنترسی دارد که نظام يك حزبی را بشدت مورد حمله قرار داده است . او در مصاحبه با تلویزیون سوئد میگوید : « دولتی کردن زندگی در آنجا که ابتکار شخصی میتواند بسیار کامیاب باشد زندگی را سخت مختل کرده است ، ابتکار و آزادی شخصی محدود میشود و این بر سطح زندگی تأثیری منفی می نهاند و در عین حال زندگی را کسالت آمیزتر و آندوهناکتر از آنچه هست ، میکند ...

پس چه چیز ضرور است ؟ آری ، شرکت بیشتر افکار عمومی در امور ورك و راستی بیشتر و امکان نگاه افکندن به کار دستگاه دولتی - نظام يك حزبی بسیار انعطاف ناپذیر است ... » (۲)

در همین گزارش آمده بود که زاخارف مورد قهر مقامات رسمی قرار گرفته است ، یکی از ثقات نیز برای من نقل میکرد که بنابه نوشته مطبوعات خارجی اخیراً تمهیداتی برای متهم کردن زاخارف به اختلال روانی شروع

ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد . دکتر یحیی مروستی قاضی عدلیه و نویسنده و مترجم شریف بمرگی نابهنگام درگذشت . آخرین بار که با او ملاقات کردم معاون دیوان کیفر بود . و این در حدود پنج سال پیش بود . آشنائی من او از ده سال پیش شروع شد .

آن موقع من سردبیر مجله فردوسی بودم . محاکمات پر سرو صدائی شروع شده بود و دکتر مروستی در یکی از این محاکمات ، نماینده دادستان بود یا نماینده دادستان ، بهرحال وظیفه دفاع از ادعای نامه را به عهده داشت . در دادگاه حرفهائی زد که باشجاعت و صراحت توأم بود و آن موقع خیلی در مطبوعات سرو صدا کرد . او بجای اینکه از اصل اتهام - که موضوع پیشاپیش افتاده و مبتدلی بود حرف بزند سخن را به مباحث سیاسی و اجتماعی کشاند و از مطبوعات و آزادی مطبوعات حرف زد و چیزهائی گفت که برای روشنفکران خیلی لطف و تازگی داشت . از همین جا ارادتى به او پیدا کردم و دوستی بی غل و غش و صمیمانه ای بین ما شروع شد . بعد که طوفان سیاست فرونشست و آنها از آسیاب افتاد دوستی ما بشکل رفت و آمد ساده ادامه پیدا کرد . محرم همدیگر شده بودیم و بجز آنچه به زندگی خصوصی مربوط میشد کمتر حرفی و عقیده ای را از یکدیگر پنهان میکردیم . لطف کار این بود که حب و حیا و احترام دوجانبه هیچوقت از ارتباط ما منفاک نمیشد ، و این از نجابت و منانیت ذاتی او برمیخاست ، که در سخت ترین موارد نیز اگر حرفی برخلاف عقیده و سلیقه خویش از من میشنید سخن تلخ و گزنده نمیگفت ، درست برخلاف بعضی آدمها که سقشان را با طعن و لعن و دشنام و سقط برداشته اند و جز دل شکستن و دل خستن و حجب و حیا دریدن هنری ندارند . ناصرالدین شاه درباره ملك التجار گفته بود مرد خوبی است ولی شان فحش را از بین برده است . جماعتی هم ممکن است سواد کافی و دانش شافی داشته باشند اما از بس دهانشان به ناسزا و ناروا گشته است شان فحش را از بین برده اند - و دکتر مروستی کسی بود که حتی شان ستایش و تعریف را حفظ کرده بود و در آن سالها که با هم آشنا بودیم ندیدیم که کسی را بیهوده مدح و قدح کند .

در تیرماه ۱۳۴۳ بود که ترجمه « حکومت نظامی » اثر آلبر کامو را منتشر کرد . این ترجمه را « به آنها که تسلیم نمیشوند » تقدیم کرد . نسخه ای از آنرا قبلاً - یعنی در سال ۱۳۳۷ - برای شرکت در مسابقه بهترین ترجمه سال به اداره هنرهای زیبای آن زمان فرستاده بود و اثر او برنده جایزه بهترین ترجمه سال شده بود . درستکاری و دقت عمل مروستی چندان بود که برای ترجمه و طبع این اثر از گالیمار ناشر کتابهای آلبر کامو بوسیله خود کامو (در زمانیکه در قید حیات بود) اجازه مخصوص اخذ کرده بود .

در مقدمه ای بر این ترجمه مینویسد :

« ... مرگ امری حتمی است و رنج بردن از آن اشتباهی است که متصورین زندگی ابدی مرتکب میشوند . بعقیده کامو این مرگ نیست که اساس نظم زندگی قرار میگیرد بلکه این خود زندگی است ، سعادت و شادی است که پایه های زندگی را تشکیل میدهد ... انسان بخاطر سرنوشتش که

شده است و سخن از اینست که نظریات و عقائد او نوعی «یاوه گوئی» است و طبعاً از يك اندیشه سالم سرچشمه نمیگردد .

بنده به مورد زاخارف کاری ندارم . نمیخواهم نظامات سوسیالیستی را تخطئه کنم و نه بردفاع از نظام کشورهای سرمایه داری هستم ، اما حقیقت آنست که از عصر هاملت افرادی که نخواسته اند طرز تفکر رسمی و قالبی را قبول کنند و برخلاف مذهب مختار زمانه و شیوه متعارف و مرسوم با سیاست گسری و سیاستگری مسلط به مخالفت برخاسته اند ، غالباً خودشان به « خبط دماغ » و عقائدشان به یاوه گوئی تعبیر شده است .

قصه مولانا را بیاد آورید که شخصی در شهر ناخداآوردن دعوی بیغمبری میکرد . او را به ریمان بستند و بحضور حاکم بردند . حاکم پرسید چه خورده ای که گنج شده ای و یاوه میگوئی ؟ گفت اگر چیزی خورده بودم نه یاوه میگفتم و نه اینقدر گنج و خام میشدم که باین مردم غافل سخن از حق و حقیقت بگویم . هر سخن حق اگر باغیر اهلش گفته شود یاوه است ، و من خود میدانم که در میان چنین مردمی حقگوئی من جز به یاوه گوئی تعبیر نخواهد شد .

دعوی بیغمبری با این گروه

همچنان باشد که دل جستن زکوه

با چنین مردمی اگر بگوئی که من از زنی شما پیغام آورده ام یازری برایتان آورده ام سیموسر بیایت میریزند اما اگر بگوئی از خدا پیغامی برای شما آورده ام و رسالتی بر حق دارم سرت را زیر آب میکنند .

گر تو پیغام زنی آری وزر

پیش تو بنهند جمله سیموسر

ورتو پیغام خدا آری چوشهد

که بیاسوی خدا ای نیک عهد

قصه خون تو کنند و قصدر

تر برای حمیت دین و هنر

هم اکنون يك فیلسوف الهی بنام «هانس کونگ» که در دانشگاه توبینگن آلمان تدریس میکند بجرم آنکه نظریاتی در جهت نزدیک کردن کاتولیکها و پروتستانها ابراز کرده و با نظریات متحجر کشیشان به مبارزه برخاسته از طرف مقامات و اتیکان مورد تکفیر و قهر و بی مهری قرار گرفته است . هانس کونگ را بهرم احضار کرده اند تا مورد «آزمایش» قرار گیرد . هانس میگوید : «من اگر لازم باشد بهرم خواهم رفت ، اما تحت شرایط انکیزیسیون ... آنها همه کار را بنام خدا انجام میدهند ، حتی هنگامیکه گالیله را محکوم میکردند و «برونو» را میسوزاندند و متجاوز از چهار هزار کتاب را تحریم میکردند سخن از خدا بیان بود ... حقیقت آنست که اسمها عوض شده ولی روشها عوض نشده است ...» (۳)

حرف «زاخارف» و «هانس کونگ» در معنا يک نتیجه میرسد ، و هر دو بیان ، به این مفهوم ختم میشود که سیاست يك جانبه و بی رقیب با مذهب متحجری که پایه کار خود را بر اکراه و اجبار بگذارد و هیچکس حق کمترین تجدید نظری در «دگمها» و اصول و مبانی آن نداشته باشد فرقی ندارد . در هر دو مورد مردمی به نهیب عقل دوراندیش ، تن به قبول طریقت مسلط روز میدهند بی آنکه اذدل و جان آنرا پذیرفته باشند و جامعه ای که تنها بريك طریقت سیر کند بی شبهات به آن کودکی نیست که قصه اش در مصیبت نامه عطار آمده است . او با خودش تنها گرد بازی میکرد و هیچوقت نمیخواست کسی در بازی او شریک شود . گفتند از چیست که تنها گردو می بازی ؟ گفت از آنجا که میخواهم همیشه خودم برنده و میدان دار معرکه باشم . حزب و فرقه ای هم که هیچکس آنرا به مبارزه نطلبند تنها با خودش بازی میکند و دیر یا زود خود او از سکوت و سکون این تنهایی بستوه خواهد آمد .

... باز جای شکرش باقی است که همه مردم دنیا بريك نهج و نحو نمیندیشند ، و فکرش را بکنید که اگر تمام مردم زمانه به شیوه «همشهریان زاخارف» مشی و خرام میکردند یا مذهبی همانند میراث خواران عهد انکیزیسیون داشتند این کهنه رباط به چه دوزخ هولناکی تبدیل میشد اما می بینید که چنین نیست و تماشاخانه عالم پراز ملتها و طریقت های متفاوت و متباين است . در کتاب «حکومت و جامعه» (که بنگاه ترجمه و نشر کتاب آنرا منتشر کرده و از کتابهای خوب و خواندنی معاصر است) خواندم که

در کشورهای نظیر کانادا و انگلیس نه تنها مخالف و منتقد را در انتقاد و مخالفت آزاد میگذارند بلکه درست بگونه کارگذاران رسمی حکومت برای آنها حقوق مکفی مقرر میکنند ! منتقد حقوق میگردد که از کارها انتقاد کند ، و فلسفه اینکار هم آنست که وجود مخالف همانقدر برای يك نظم سیاسی میتواند مفید باشد که وجود موافق ، و هر دوی اینها - اگر حسن نیت و سلامت نفس داشته باشند - میتوانند در عرض یکدیگر بخیر و صلاح جامعه کار کنند . شاید یکی جز هنر چیز دیگری نبیند و دیگری جز عیب ، اما از آنجا که هیچ جامعه ای نه از عیب عاری است و نه از هنر پس بهر دوی آنها نیاز قطعی و حتمی دارد تا چنین نباشد که آدمی فقط عیبها یا فقط هنرهای خودش را ببیند . خاصیت آئینه اینست که هم عیب و هم هنر آدم را نشان میدهد و همانطور که عیب نمائی جزئی از وجود آئینه است و خللی بکار آئینه وارد نمیکند منتقد و مخالف صادق هم میتواند جزئی از سیستم حکومتی يك جامعه باشد و هیچ عیب و علتی در کار جامعه ایجاد نکند .



جائی که در سیاست و مذهب جای ان قلت وجود داشته باشد و هیچ رای و حکمی را نباید بطور قطعی و در بست پذیرفت در امور نظری و مباحثی نظیر شعر و نقاشی و سینما و تئاتر و غیره بطریق اولی هیچ عقیده و سلیقه ای نمیتواند برای دیگران مطلع و معتبر باشد بعضی از روشنفکران ما موقعی که به مسائل سیاسی میرسند معتقدند که باید از مطلق اندیشی پرهیز کرد و میدان سیاست باید عرصه برخورد آراء و عقائد باشد ولی موقعی که به مباحث هنری میرسند معتقدند که همه باید مثل آنها بیندیشند و کسی بالای حرف آنها حرفی نزند . من متأسف شدم وقتی دیدم کار نقد و بررسی آثار نقاشی خانم ایران درودی در بعضی از روزنامه ها بنوعی سخت گیری و تعصب منجر شد . در چنین مباحثی رای هیچکس نباید و نمیتواند مورد قبول همگی باشد . در همین شماره ما دو مطلب در این باب داریم که یکی را خانم میهن بهرامی در جهت ستایش از آثار درودی ، و دیگری را آقای فرید نوین تقریباً در جهت نکوهش از ایشان نوشته است . هر دو را چاپ کرده ایم و به شیوه ملانصرالدین هم نمیخواهیم بگوئیم که حق با هر دوی آنهاست ولی حق اظهار نظر داشتن غیر از حق داشتن بطور مطلق است هر کس حق دارد که رای و عقیده خود را ابراز کند و تشخیص اینکه او تا چه حد در عقیده و نظریه خود محق است ، حقی است که برای خواننده یا بیننده میماند .



پنج شش روزی از ماه گذشته را در کنار دریا گذراندم . از چالوس که به شسوار میرفتم سراسر ساحل را در قبض تصرف موسسات خصوصی و عمومی و صاحبان ویلاهای شخصی دیدم . برای دسترسی به دریا یا باید مالک زمین و ویلا باشی و یا پولی بهجیب مثل دارها و هتل دارها بریزی . دور نمای ده سال آینده در نظر من مجسم شد که اگر هجوم مردم از سایر نقاط ایران به سواحل شمال همینطور ادامه یابد ، و کار خرید و فروش زمینها و ساختمان ویلاها با همین سرعت و شدت بالا بگیرد ، به روزی خواهیم رسید که میلیونها آدم لاقل برای «ترشدن» فقط به محدوده کوچکی از کنار دریا دسترسی داشته باشند و در عوض هزاران هکتار از سواحل در اختیار فقط دو دست سیصد خانواده باشد که در ویلاهای مدرن استخوان سبک کنند و در آبهای بی مدعی جست و خیز نمایند و دل قوی داشته باشند که از یمن تا کاشغر میدان سلطان سحر است .

محمود عنایت

(۱) از مقدمه مترجم بر «حکومت نظامی» - ص ۹

(۲) نقل از آیندگان یکشنبه ۲۴ تیرماه .

(۳) نیوزویک - شماره شانزدهم جولای ۱۹۷۳

تشکر

از سروران و ذوات بزرگواری که نهمین سال انتشار نگین را تبریک گفته اند ، و همچنین از مجلات گرامی فردوسی ، امید ایران و صبح امروز و روزنامه آژنگ که بهمین مناسبت در حق ما محبت و رزیده اند سیاستگراریم و متقابلاً توفیق و سعادت و سلامت حضرات را آرزو می کنیم .



دکتر مهدی پرهام

انسان + اراده = ∞

انسان - اراده = .

گفت : آن پارکرو گشت سردار بلند
عیش آن بود که اسرار هوایدا میکرد

(حافظ)

انسان و اراده‌اش

ناگهان فهمیده است دارد بدست خود ، خود را نابود میکند و میخواهد از نیروی اراده خود کمک گیرد و با مرگ مبارزه برخیزد ولی درکمال یأس میفهمد اراده خود را هم منتقل کرده و نیروی خلاقیت و آفرینندگی را در خویشتن کشته است و برغم خواست خود باید دست بسته بمرگ تسلیم شود .
— وای داد از آن وقتی که انسان احساس کند دیگر آفریننده و خلاق نیست !.... این همان حالتی است که بر آن نام مرگ نهاده‌اند و انسان فنی (اجمالا یعنی انسانی که خداوندگاری ماشین را قبول کرده‌است) آنرا پدید آورده است .

دراکناف عالم کم و بیش هوا آلوده است — آب آلوده است — خاک آلوده است ، ولی اینهمه آلودگی جای کوچکترین نگرانی برای انسان باقی نمیگذاشت ، اگر انسان اراده خود را مخدوش و مسلوب نمی‌یافت و آنرا بفرمان خود داشت و بمبارزه برمیخاست — اگر چنین بود سهولت بر تمام آلودگیها در کوتاهترین مدت چیره میشد و دنیائی پیراسته از پاشتیها برای خودش میساخت ، ولی افسوس که انسان عصر تکنوترونیک یعنی عصری که تکنولوژی با الکترونیک پیوند خورده روز بروز دایره اراده خود را تنگتر میکند و دارد یکسره تسلیم بلاشرط «ماشین» یعنی مصنوع بی‌رحم و بی‌تفاوت دستهای خود میگردد و دیگر توان مبارزه نخواهد داشت .

تسلیم شدن آدمی بآنچه خود ساخته و سرفروا آوردن به آن در حد پرستش تازگی ندارد — از اول خلقت چنین میکرد است — می‌ساخته ، می‌پرستیده و سپس می‌شکسته است و باز بازی را از سر میگرفته .
— اما در آخرین بار به‌محصول «اندیشه» خود تسلیم محض شد و در

درین زمان که بشریت به دو گروه گرسنه و عقب مانده و سیر و پیش افتاده تقسیم شده است ماشینهای حسابگر (کامپیوتر) انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (M-I-T) بنا بر مفروضاتی که باشگاه رم برای آنها فرستاده است اعلام داشته‌اند که ظرف ۱۰۰ سال آینده هردو گروه گرسنه و سیر محکوم بمرگند منتهی یکی از فشار «محمومیت» و دیگری از فرط «مسمومیت» اما بخلاف این نظر متفکران بشردوست که اراده خود را محفوظ نگه داشته و بماشین آنرا تفویض نکرده‌اند معتقدند بشریت محکوم بفنا نیست و اگر مجریان کاپیتالیزم و سوسیالیزم ، دو سیستم حاکم بر جوامع بشری به تغییر نهادهای کهنه خود دست زنند و فرهنگ حقیقی در فرایند رشد و توسعه جای اصلی خود را باز یابند و خلاقیت و آفرینندگی جانشین اسارت و بندگی ماشینی گردد و «هنر» بجای «سود» هدف و قبله انسان فنی (Cybernantherope) قرار گیرد انسان همچنان میلیونها سال دیگر بزندگی خود ادامه خواهد داد و هوای مسموم و آب و خاک آلوده او را از پای در نخواهد آورد و اوست که هوا و آب و خاک را تصفیه خواهد نمود — بدیهی است درین طرح نو انسان فنی میمیرد و انسان متعالی قدم بعمره حیات میگذارد — ولی آیا بخاطر شما نمیکند ، اگر انسانهایی برای این تغییر و استخاله و باز پس گرفتن اراده انسان از ماشین به‌مجاهده برخیزند ، انسان فنی و مقتدر امروز بر سر آنها همان خود آورد که انسانهای متحجر قرون وسطی بر سر امثال حسین بن منصور حلاج و برنو (Bruno) و گالیله آوردند ؟ و آیا برحق بودن همیشه ملازمه با مرگ دارد ؟

— انسان بسرعتی عجیب دارد خود را خلع قوام میکند و تمام نیروی خود را دانسته و ندانسته بماشین منتقل مینماید — اکنون زمانی فرارسیده که

کمال سخاوت آنچه از توانایی در وجود خود داشت عاشقانه بخداوندگار خود منتقل کرد و سرنوشت خویش را در کف باکفایت او نهاد و رندانه خود را کنار کشید و در برج عاج تقدیر در انتظار عنايات الهی نشست - امید به آخرت و زندگی جاوید هردلهره واضطرابی را درین جهان از وی دور کرد .

اما اکنون دورجدیدی آغاز کرده است و آنچه از قدرت و توان خود را که بخداوند خویش صمیمانه انتقال داده بود در کمال بی‌شرمی و وقاحت پس گرفته و همه را یکسره به مصنوع دست پرورده خود منتقل کرده و باز بهمان صورت اول تسلیم بلا شرط شده و فرمانبری و اطاعت را بادلهره واضطراب آغاز کرده است، منتهی این مصنوع شریر بآن خداوندگار سلیم به نسبت ارزش دست و اندیشه بایکدیگر تفاوت و فاصله بسیار دارند - آن روزی که انسان «اراده» خود را با اراده خدای آسمانی درهم آمیخت ، خداوند رثوف که منبع خیر و برکت بود برای تجلی اراده بشر مانع و رادعی ایجاد نمیکرد چون خود صاحب اراده بود و انسان اندیشمند بموقع اراده خود را بجای او به نفع بشریت اعمال میکرد، اما این خداوندگار نوین در هیچ مورد به اراده انسان جای تجلی نمیدهد چون خود موجودی بی اراده است و کورکورانه به پیش می رود و انسان را بدنبال می کشد - و انگهی فرمانبری و اطاعت از خدای نامرئی نه فقط زیان بخش نبود ، بلکه زیبا و دل انگیز مینمود و حاصلش آرامش ، برادری ، قناعت و ایثار بود و قرنهای آسودگی و بی‌خبری نصیب کرد و زیباترین جلوه اندیشه آدمی را پدید آورد که در خلال اشعار لطیف عرفانی نمونه های بدیع آنرا میتوان دید و خوشبختانه ادبیات ما مملو و مشحون ازین نغمات دل انگیز و روح افزاست .

اما فرمانبری و اطاعت ازین خدای مرئی و موجود دست پرورده کریمه المنظر که فاقد هر نوع احساس است و جای هیچگونه پندار لطیف در اندیشه نمیگذارد و بجای نغمه های عاشقانه نفیر دود آلود و مسموم کننده اش چشم و گوش را آزار می دهد نه فقط جلوه ای از کمال و زیبایی عرضه نمیدارد، بلکه یکسره تیرگی و ضلالت است و سقوط بنوع آدم را با وقاحت و قساوت اعلام میدارد و حاصل پرستش او تا امروز جز جنگ و افزون طلبی و غرق شدن در سودای سود و سرمایه چیز دیگری نبوده است - جنجال عجیبی بر پا گردیده ! تمام مردمی که اطاعت و فرمانبری این خدای مرئی را گردن نهاده اند و تسلیم بلا شرط شده اند چنان درهم آویخته اند و چنان یکدیگر را بیغما میبرند و طبیعت را بیرحمانه زیر و زبر و قطعه قطعه میکنند که در اندیشه صحرای محشر و غوغای قیامت مجسم میشود و عجیب اینکه روی اینهمه ناروا و بیغماگری و قتل و غارت و حرص و طمع لعابی شیرین از مدیریت ، برنامه ریزی ، آینده نگری و بررسی و طراز (چک اندبالس) اقتصادی کشیده اند و باشعبد و ترفند یک مشت مفلوک سرمایه باخته را چنان غارت میکنند که آتیلا و چنگیز و تیمور و اسکندر رو سپید شده اند و طوری با سلحه عام به بغما می آیند که بغما زده بدبخت گمان میبرد این اوست که دارد آنها را بغما میکند و ازین بغماگری خوشحال است و همینکه کلاه از سرش ربودند و آسمان کبود را چون کلاهی سترک براو عرضه نمودند بشادی و بشکن آواز می دهد که خلق اله ببینید آسمان کلاه من است و راستی هم می پندارد که آسمان کلاهی بزرگ و وارزنده است .

عین این بی‌خبری و بغمازدگی را بشکلی دیگر انسان تسلیم به مشیت الهی احساس میکرد با این تفاوت که وقتی از او تنها کلاهش را میخواستند او آنرا عاشقانه بپای حریف می انداخت و بشادی می سرود : چه غم ز بی کلهی آسمان کلاه من است - و در مقام دلدادگی رقص کنان بانگ بر میداشت که از سر و دستار کدام را بپای حریف اندازم و ازین ایثار سر مست و شیدا پای کوبی میکرد و راست هم میگفت - در هر دو حال کلاه وردا و اجمالاً سر از دست حریف بدر می رود اما در یکی رضایت و اشتیاق و عشق انگیزه است و در دیگری جبر و زور و فریب - در یکی خنده از اعماق دل بلند می شود و نمایشگر رضایت و لذت درون است و در دیگری خنده بر لب می آید اما بانقشی از تألم و افسوس که در واقع همان قباحتی است و لذتی نمونه لذت برهنه خوشحالان که در عین حال با جبر و زور هم توأم شده باشد .

انسان فنی بانفی عوالم متافیزیک سعی دارد خداوند نوین را مثل همان خدای آسمانی درهمه جا حاضر و ناظر نماید بهمین مناسبت در اقصی نقاط عالم ماشین و ابخره جهنمی آنرا حضور داده و در استقرار و پرستش آن سعی بلیغ میکند - ولی فاجعه اول و بلای عظیم ازین جا آغاز میشود که پس از آفریدن خدای بی احساس و فاقد اراده و انکار خداوندگار رثوف و صاحب اراده ، انسان

فنی عملاً اراده خود را نفی میکند و نیروی آفرینندگی را در خود می کشد و دیگر نمیتواند راهی بجز راه انتخابی خداوندگار خود طی کند و قوای مختلف خود را یکی پس از دیگری از خود ساب میکند و بخدای نواخته تفویض مینماید.

ماشین يك روز فقط وسیله حمل و نقل بود اما امروز انسان باماشین می بیند ، باماشین می شود باماشین راه می رود و بالاخره باماشین فکر میکند و محاسبه های دقیقی انجام میدهد که دیگر انجام آن بامغر و دست او امکان پذیر نیست - باماشین به تحقیق و تتبع می پردازد و ظرف چند ساعت خلاصه عقائد و عصاره چندین هزار کتاب را بیرون می کشد یعنی کاری که در یک عمر بزرگمت انجام میشود - اعمالی که بالاجبار و لاعلاج باید صورت گیرد دیگر در توان مغز و دست او نیست فی المثل وقتی روسها اولین طیاره جاسوسی امریکا را فرود آوردند رها کردن موشکی که دقیقاً بآن اصابت کرد باماشینهای محاسبه و مغز های الکترونیکی انجام گرفت و بعد ها سنجیدند که چنین محاسبه ای اگر قرار باشد بدست و مغز انسان صورت گیرد شش نفر محاسب قوی بمدت ۱۴ سال لازم است تا حساب کنند که چه موقع موشک رها شود و البته معلوم است که درین مدت طیاره امریکائی نه فقط از آسمان شوروی خارج شده بود بلکه از رده طیارات قابل استفاده امریکا هم بیرون رفته بود - حالا خوب تفعل کنید، انسانی که قدرت چشم و دست و پا و مغز خود را به مصنوع خود تفویض کرده آیا چنین انسانی میتواند اراده آزاد و کامل داشته باشد ؟ و آیا قادر است که خود را از سیطره ماشین خلاص کند ؟ جواب منفی است و کاملاً هم صحیح می باشد - کمی بیشتر توضیح میدهم تا با اهمیت موضوع واقف شوید که چطور نمیشود ماشین را از حوزه تصمیم خود کنار گذاشت و شخصاً تصمیم گرفت - دنیا را در نظر آورید که به قاره ها و سپس به ممالك تقسیم شده است و ممالك سیستمهای مختلف حکومتی دارند که از اینان دوسیستم در اکثریت است یکی کاپیتالیسم و دیگری سوسیالیزم - سرمایه داری و ضد سرمایه داری - این دو با هم گاه آشکارا و گاه بطور نهانی در مبارزه اند - سرمایه داری همچنانکه از اسمش پیداست به سرمایه و فرزند خلف آن «سود» احترام میگذارد ، البته قوانینی هم وجود دارد که سود را عادلانه تعیین مینماید - حالا اجرای آن ممکن یا ناممکن است به بحث ما مربوط نمیشود - اما سوسیالیزم بعکس سود را بکلی نفی میکند و آنرا ام الفساد میدانند که بحقانیت آنهم کاری نداریم، بحث بر سر نتیجه مبارزه این دوسیستم است .

- دنیای سرمایه داری روز بروز سرمایه گرایی را در اکناف عالم توسعه میدهد و با سود حاصله از آن برای جوامع خود رفاه و آسایش تحصیل میکند ، منتهی این سود را افراد و موسسات اول بدست می آورند و بعد دولت بصورت مالیات مقداری از آنرا میگیرد - دنیای سوسیالیستی افرادش سرمایه گرایی نمی نمایند و دولتهایش سرمایه گرایی میکنند و سود حاصل از آنرا با برنامه خاص بکار رفاه و آسایش مردم میگیرند - این را هم باید دانست که برای بهره وری از سرمایه در ممالك سرمایه داری افراد آزادی عمل دارند ، لاجرم افراد و موسسات برای برین سود بیشتر راههای سهلتری پیدا میکنند و اختراع ماشین روز اول بهمین منظور بوده پس روز بروز در تکمیلش کوشیده اند و آنرا چون خدایی که نعمت سود را بآنها در حد بالا ارزانی داشته می پرستند - از طرف دیگر چون ممالك سوسیالیستی در حال رقابت با ممالك سرمایه داری هستند لاعلاج اینها هم برای این منظور اختصاص داده اند - نتیجه آنکه هر دو گروه ماشین را عمیقاً گرامی میدارند منتهی در این بزرگداشت ترس یکی از دیگری عامل اصلی و اولی میباشد چون هر کدام از آن روی برگردانند بی تردید مبارزه را باخته اند و بدیهی است هیچکدام میل ندارد صحنه را به نفع طرف دیگر خالی کند - این راهم پهلوی خود داشته باشید که مضحکترین حرفهای دنیا همین تزهیزستی مسالمت آمیز است که فقط در حد نزاکت سیاسی قابل عنوان است و گرنه عملاً به هیچ وجه مفید فایده واقع نخواهد شد چون بمحض غفلت ، همسایه قوی با اظهار يك سلسله اعتراضات نامعقول در يك طرفه العین همسایه ضعیف را ضمیمه خود می کند ، دیگر فرق نمیکند که جزء مستعمرات پیدا و ناپیدای کاپیتالیستها باشد یا در کنار اقمار سوسیالیستها قرار گیرد - اینست که هیچیک ازین دو گروه افسون این تر عوام فریبانه نمیشوند و دست از تکمیل ماشین اعم از جنگی و غیر جنگی برنمی دارند .

ملاحظه می کنید که ماشین از یک طرف عامل بالابرنده «سود» و وسیله

تهاجم دردنیای سرمایه‌داری است و از طرف دیگر بزرگترین وسیله دفاع و ادامه حیات دنیای سوسیالیستی میباشد - پس هیچک از دو طرف از ترس یکدیگر دست از پرستش اجباری این خدای مرئی برنخواهند داشت - اما دنیای سرمایه‌داری چون سود را محور تمام فعالیت‌های خود قرار داده آنرا با بهترین طعمها درآمیخته و بدهان افراد خود نهاده است و عظیمترین ماشینهای جنگی را هم مدافع و فراهم آورنده بازارهای آن نموده است، لاجرم افرادش از جان و دل در نگهداری و تکمیل ماشین می‌کوشند و روز بروز بر تعداد آن می‌افزایند - طبیعی است افزایش ماشین بصورت وسایل نقلیه و کارخانه‌ها هوا و آب و خاک را آلوده مینماید - و فاجعه دوم از همین‌جا آغاز میشود که دیگر آلودگی در مقام مقایسه با طعم دلفریب و نشئه‌آور سود و مظاهر مسحورکننده‌اش بکلی اهمیت خود را از دست میدهد و انسان فنی درست مثل یک نفر معتاد به هروئین بهیچ وجه در بند سلامت خود نیست، آنچه مطمح نظر اوست همان ماده‌مبیدرتنگ جهنمی است و پس - انسان فنی جز سود بهیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد و از هر نوع ماشین مخربی که راه تحصیل سود را تسهیل و هموار کند او برای وصول به هدف بهره خواهد گرفت و بدیهی است کسی که سلامت خود را فراموش کرد سلامت دیگر هموعان خود را بطریق اولی فراموش مینماید - اینست که مسأله آلودگی و بلشتی آب و هوا و خاک اصلاً مطمح نظر قرار نمیگیرد همچنانکه تاحال هم جدا بیمارزه با آن پرداخته‌اند و زورمندان جهان هیچوقت آنرا در دستور جدی روز قرار نداده‌اند .

اما دنیای سوسیالیستی بظاهر معتاد بسود نیست، اعتیاد او اعتیاد قوی‌تر است او حاکمیت ولو «حاکمیت محدود» را نشه‌خیز احساس میکند و همه کوششهای خود را در تکمیل ماشینی بنام دفاع در مقابل تهاجم امپریالیستی توجیه نموده است، ولی اکنون خواست قدیمی و نهایی او شکوفا گردیده و باستانداز همزیستی مسالمت‌آمیز و تحکیم مبانی صلح جهانی طوری بدنیای سرمایه‌داری پیوند خورده که اعتیاد حریف به او سرایت کرده همزیستی مسالمت‌آمیز به اعتیاد سودجویانه فتنه‌انگیزی بدل شده و چنان خطری عظیم پدید آورده است که دنیا بخصوص اروپا را وحشت فرا گرفته و اکنون در هلسینکی پایتخت فنلاند حضرات در جستجوی راهی برای تعدیل همین وحشت بچاره‌جویی نشسته‌اند - با انصاف قضاوت کنید - آیا خاموشی دوا بر قدرت سوسیالیست بهنگام بمباران وحشت‌زای جنوب شرقی آسیا را بچه‌چیز میتوان توجیه و تعبیر کرد بجز کرختی نشئه‌آلود معنایی که اگر دنیا را آب‌برد او را خواب می‌برد؟ و آیا بازرگانی سودآور و معاملات کلان در خون این دوا بر قدرت همان نشئه‌جهنمی هروئین را پدید نیاورده است که هرچه در پیش چشمان بگذرد گویی نگذشته و خون گرمی که از پیکر صدها جوان بی‌گناه هر روز برخاک ریخته میشود برای آنها چون ریزش آب نیم‌گرم دوشی نیست که نه فقط اعضایشان را تحریک و تهییج نمیکند بلکه آرامشی عمیق هم میدهد و آنان را برای خوابی طولانی‌تر آماده میکند؟

ولی این خوابهای مصنوعی و یابتر بگویم خرگوشی بعضی اوقات ناگهان آشفته میشود و رندانی از قبیل حسین هیکل مدیرالاهرام آنها را می‌پراند و سئوالاتی میکند و جوابهایی می‌شود که وقتی انسان در آنها باریک میشود چیزی نمی‌ماند که از نیروی «اراده» خود یاری بگیرد و یک جفت‌شاخ ظریف کوچک که مزاحم اقران و همسران هم نباشد پریشانی خود برویاند و برود در سلک اغنام و احتام و عبری بابی‌خبری و آرامش بگذراند - تعجب نفرمائید - نیروی اراده آنچنان خلاق و صاحب قدرت است که چنین عملی از آن بعید نیست و توان چنین معجزه‌ای دارد چون معجزه چیزی جز بروز اراده انسان آزاد کامل نیست و کسی بآن دست‌می‌زند که برغرائز خود غلبه کرده باشد و باید آنرا عرض کنم که این جانب متأسفانه درصدد پرورش اراده خود تا این حد بر نیامده‌ام و صاحب چنین کرامتی بهیچ وجه نبوده و نیستم - خلاصه اینکه هیکل به چنین دعوت شده و وقتی به پکن وارد میشود میفهمد که موبوتو رئیس دولت کنگوی سابق بلژیک هم از جمله مدعوین است - روز بعد پیشکار موبوتو از هیکل تقاضای مصاحبه‌ای با ارباب خود می‌کند و هیکل در محظور می‌ماند که باین معربد سیل‌چی که هنوز پوست پلنگ برشانه خود آویزان می‌کند و لومومبای آزادمنش قهرمان را سربه‌نیست کرده و روی‌خانه محقر او قصر خورنق برافراشته و یکی از سه‌چار متمول بزرگ دنیاست چه دارد بگوید و چه میتواند بشود، بالاخره بمصاحبه تن می‌دهد و گفتگو در اطراف

مسائل روز که سرانجام به واقع‌بینی ایشان و ترقیات چشمگیر کنگو ختم میشود بعمل می‌آید ولی آنچه جالب و آموزنده است گفتگو موبوتو نیست، گفتگو با چوئن‌لای نخست‌وزیر چین است که همان شاخ کدایی را پریشانی سبز میکند. اجمالاً اینکه هیکل پس از یک سلسله سئوال و جوابهای رندانه، خیلی با نزاکت از چوئن‌لای سئوال میکند که با وجود احترامی که به لومومبای دارید و یکی از دانشگاه‌های خود را هم بنام او کرده‌اید چطور حاضر بدعوت موبوتو قاتل او شده‌اید و آیا این ژست، دهن‌کجی به نهضت چپ‌گرایان جهان نیست؟ چوئن‌لای بامتنان سیاسی خاص خودش، آرام و شمرده بدون اینکه تناقض موضوع او را آشفته و ناراحت کرده باشد در جواب میگوید: ما باین موضوع کاملاً وقوف داریم ولی ما اکنون در راه ایجاد رابطه سیاسی با دنیا هستیم و در سیاست این مسائل مطرح نیست و کنگو اولین کشور آفریقاییست که چین را برسمیت شناخته و دعوت موبوتو هم بهمین دلیل است .

ب- جواب را خوب سبک سنگین میکنید؟ دستی به پریشانی خود می‌کشید که ملاحظه فرمائید چیزی بر آن زوئیده است پانه؟ بعد از شنیدن این اظهار نظر شما بمسائل سیاسی جهان چگونه مینگرید؟ آیا خود را از رویای شیرینی بیدار شده نمی‌بینید؟ چه رابطه‌ای بین این نظر و آن سکوت مایع نشئه‌آلود بهنگام بمبارانهای مرگ‌زای ویتنام می‌بینید؟ - این جاست که انسان به نقطه انفجار می‌رسد و بجای اشک خون از دیدگان بیرون می‌ریزد وقتی می‌بیند یک مشت جوان دلیر بی‌بال‌در نهایت صمیمیت و اینار با فسون ایدئولوژی کتاب شده و بعمل در نیامده مثل برگ خزان در اکثاف عالم فرو می‌ریزند و باخون اینها بزرگترین قراردادهای بازرگانی نوشته میشود و درود و پیامهای تسلیت و تهنیت باهم یک‌جا فرستاده میگردد .

ب- چطور شما میتوانید این واقعیات غم‌انگیز را بآنها بگوئید و به این الوقی و سازش کاری متهم نگردید؟ راستی که عمر دو بایست درین روزگار! - عظمت خدای مرئی را ملاحظه میفرمائید؟ می‌بینید این دو گروه متخاصم چطور با لطف ماشین درهم آمیخته و متحابه شده‌اند و ماشین چطور قبله‌گاه هر دو گردیده و مسأله آلودگی هوا و آب و خاک چطور منتفی شده است و اراده آدمی چطور از اختیار او بیرون رفته و در اختیار ماشین قرار گرفته است . او دارد میمیرد ولی قادر نیست یکی از این کارخانه‌ها را متوقف کند چون توقف همان میزان سود و تهاجم پائین آمدن همان و قدرت حریف افزایش یافتن همان و دردم ضمیمه مستعمرات یا اقامار شدن همان!

ب- اینست محکومیت غم‌انگیز انسان این عصر که مرگ را بچشم می‌بیند و داری شفا بخش را میداند ولی اراده‌ای که آنرا بردارد و بکار برد در وی نیست - اراده او فلج گردیده و تا حد صفر تنزل کرده است .

ب- انسانی که حیثیت حقیقی او را حسین بن منصور حلاج اعلام داشت امروز در حکم بیچ و مهره ماشین حسابگر (کامپیوتر) درآمده و برده‌ای است که ارسطو از آن اینچنین تعریف کرده است: برده ابزار و آلت جاندار است همچنانکه ابزار و آلت برده بی‌جان .. و آنچه در میانه نیست اراده است که حیثیت آدمی بر آن استوار می‌باشد - انسان فنی که امروز بصورت آلت و ابزار ماشین درآمده فرمان و حکم ماشین برایش وحی منزل است و اخیراً حکمی دریافت کرده که محتوای آن او را بو حشت انداخته و خیال میکند نقش او عنقریب در صحنه آفرینش خاتمه یافته است و باید فاتحه خود را بخواند و مرگ را پذیرا گردد و حال آنکه انسان غیر فنی (Anthrope) که اراده او بفرمان ماشین نیست برای نجات او و خود از مهلکه‌ایکه باشد قد علم کرده و بمبارزه برخاسته است و در وهله اول صریحاً اعلام نموده نقش آدمی در دستگاه آفرینش خاتمه نیافته و میلیونها سال دیگر فرصت زندگی برای بنی نوع آدم باقی است بشرطی که انسان فنی فرمان حیات را رها کند و در اختیار او گذارد .

و اما حکمی که منطوق و محتوای آن انسان فنی را بو حشت انداخته صادر از ماشینهای حسابگر موسسه (M-I-T) می‌باشد که در مقدمه شمه‌ای بآن اشاره نمودم و شرح اجمالی آنچه اتفاق افتاده برای ما که داریم با اشتیاق و عجله ماشین را در تمام شئون زندگی خود وارد میکنیم ضروری است تا آگاه گردیم که اگر فرمان دردست انسان فنی قرار گیرد بازده کار آن همچنانکه برای دنیای مترقی صفر بوده برای ما هم صفر خواهد بود .

ولی ما متأسفانه مشغول پرورش انسان فنی هستیم - پرورش سنتی

بقیه در صفحه ۶۳



مختصری در باره تاریخ مزدک

مزدک (با فتح میم وزای ساکن) اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸ - ۳۹۱ میلادی) (۱) پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن بر اشتراک مال و عیال بوده است. مزدک در مدت اندک پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تخت و سلطنت مخلوع گشته و برادر وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۶ - ۴۹۸ میلادی) (۲) قباد دوباره با کمک پادشاه هیاطله (۳) وبا مردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان سلطنت رسید ولی پسر وی خسرو (انوشیروان) همان در دوره ولیعهدی خود (در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز مدتها کسانی که در خفا معتقد بدان مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و باسهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالاخره در عهد المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷) شکست خوردند و اگر چه باز تا حدود سنه ۳۰۰ گاه بگاه سری میجنبانیدند ولی در واقع دیگر کارشان ساخته و بقول معروف کلکشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدک چنانکه رویهمرفته از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود ما در ذیل وارد شدن در جزئیات است که بوسیله قراین و مقایسه و استدلال سعی می‌کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق و مطالب راجع بموضوع خود را روشن نماییم.

اولا در خصوص اسم مزدک که عموما هموطنان بغلط با ضم میم تلفظ میکنند (۴) باید دانست که قطعا مزدک با فتح میم صحیح است چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی (۵) طوری شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسره میم ممکن است و با ضمه محال است و از آنجائیکه ظاهرا کلمه مزدک از مشتقات (مزدا) است که در زبان اوستائی بمعنی خدا است و آهورمزدا که بعدها اورمزد و هرمز شده هم از ترکیبات همان کلمه است قریب بیقین است که تلفظ صحیح کلمه مزدک همان با فتح میم است.

اسم پدر مزدک را مورخین عرب مختلف نوشته‌اند چنانکه مثلا ابوریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) و مسکویه «قامارد» و دینوری «مازیار» مینویسد ولی ظاهرا این اختلافات ناشی از استساخ نسخ مختلف است والا اسم پدر مزدک چنانکه از ترجمه پهلوی اوستا برمیاید «بامداد»

بوده است که در پهلوی «بامدادات» نوشته میشده و بعدها «بامداد» شده است و اگر بعضی مورخین از قبیل حمزه اصفهانی «بامدادان» . با الف و نون نوشته‌اند ناشی از اشتباه است و این اشتباه از آنجا می‌آید که در ترجمه پهلوی «مزدک بامدادان» نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوت (۶) است که در فارسی بوده و نباید با الف و نون جمعی اشتباه شود و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است مثلا خسرو قبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک و غیره .

در محل تولد مزدک هم اختلاف هست چنانکه دینوری وی را از اصطخر مینویسد و ابوریحان بیرونی از نسا (۷) و مولف «تبصرةالعوام» از تبریز در طبری . که بمناسبت تقدم ، قولش را ممکن بود سند قرار داد بدبختانه شهری که مزدک را بدان نسبت داده چنان در نسخه‌ها مغشوش است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است مشارالیه مزدک را مینویسد «من اهل منزیه» (یا مدینه مطابق نسخه دیگر) .

اصل و نسب مزدک

بالاخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلا از بعضی قراین بنظر میرسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو وداعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعد ها معلوم میشود خود مزدک جلو افتاد و مرید مراد را تحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند و شبیه این واقعه در تاریخ دیده میشود و حتی در زمانهای اخیر هم بعضی مثالها از جلو افتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود موسس مذهب دیده شده است خلاصه دلیل براینکه مزدک در اول امر داعی و پیرو شخص دیگری بوده قول طبری است که مینویسد چون خسرو (انوشیروان) سلطنت رسیده من شخص منافقی از اهل فساد را که موسوم بوده به (زردشت) پسر «فرکان» برانداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت و از جمله کسانی که مردم را باین دین میخواندند شخصی بود موسوم به «مزدق» پسر بامداد (۸) .

بعلاوه از «کتاب الفهرست» هم قریب همین مدعا استنباط میشود چنانکه در آن کتاب مذکور است : «خرمیه» دو نوع هستند خرمیه‌های اولی که موسوم هستند بمحمره (۹) و در حوالی عراق عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند وهم بین اصفهان و بلاد اهواز ؛ اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوایف معروف به «لقله» (۱۰) هستند و پیشوای آنها «مزدک قدیم» است که آنها را دعوت بچشیدن لذایذ

و بهوی و هوسرانی و بخوردن و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعضی دیگر کرد. بین آنها اهل و عیال بطور مشارکت است و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمانی نیکخواه و بر ضد قتل نفوس و اذیت و آزار هستند و شیوه مهمان-نوازانهای دارند که در هیچ مذهب دیگری نیست و قتیکه کسی را میهمان میکنند هیچ چیز را از او مضایقه نمیکند و «مزدک اخیر» هم همین مذهب و کیش را دارد وی در زمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب او را بکشت و این مسئله معروف و مشهور است و بلخی (۱۱) در کتاب «عیون المسائل والجوابات» اخباری راجع به خرمیه و رفتار و کردار آنها در شرب و لذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینیان ما نوشته اند در اینجا نیست و از این رو هم معلوم میشود که پیش از مزدک پسر بامداد شخص دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشته مورخ سریانی یثوع استیلیت سابق الذکر که معاصر با مزدک و قباد بوده. وی در موقع صحبت از خشونت اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب خراج از امپراطور روم آناتاز اول (۱۲) (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس از میلاد) که تازه جانشین زنون (۱۳) (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد (آناتازی) که باخلاق زشت اوقباد مسبوق بوده و بعلاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر باشتراك زان مینمود و مطابق آن هر کسی میتوانست با هر زنی که خوشش میآید نزدیک بشود از نو قائم کرده است... جواب تحقیر آمیزی بوی فرستاد و از آنجائی که در این فقره کلمه زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت پسر خرکان پیشرو مزدک هم بوده است.

تاریخ و کیفیت ظهور مزدک

تاریخ ظهور مزدک بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که بطور یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا کرده بود است چونکه چنانکه گذشت آناتاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دو سالی پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قباد را ببدهتهای تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حیث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است. کیفیت ظهور مزدک را مورخین مختلف نوشته اند یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از وی که کتب آنها در دست است از کیفیت ظهور اصلا حرفی نمیزنند فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد.

بیامد یکی مرد مزدک بنام
گرانمایه مردی و دانش فروش
بنزد شهنشاه دستور گشت
در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد مزدک پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم و جواب دهی ؟ بدو گفت کاتکس که مارش گزید
یکی دیگری را بود پاد زهر
سزای چنین مردگونی که چیست .

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پانزهر بهمار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک باز لب بیرشش گشوده. چنین گفت کای نامور شهریار
خودش باز گیرند از او تا ببرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشاه
قباد جواب داد که چنین شخصی هم خونی و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید به قحطی زدگان که در دم بارگاه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر کجا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرید همینکه قباد از این مسئله خبردار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت :

اگر دادگر باشی ای شهریار
شکم گرسنه چند مردم ببرد
در انبار گندم نیاید بکار
که انبار آسوده جانش ببرد
سپس مردم دور او جمع شده و کارش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی .

«از این بستنی چیز و دانی بدان
چوبشیند در دین او شد قباد
فرو مانده از کار او موبدان
بگیتی زگفتار او بود شاد»
شاه او را در صفت راست خود جای داد. و دین او در همه جا پیشرفت نمود.

«توانگر همی سرونیکی بکاشت
سپردی بدرویش چیزی که داشت»
گفتار فوق فردوسی یکتا ماخذ قدیمی است درباره کیفیت ظهور مزدک یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دست است در این باره چیزی نگفته اند جز نظام الملک که در (سیاست نامه) بدون ارائه سند شرح مفصلا افسانه مانند در این خصوص نوشته که مختصر آن از اینقرار است مزدک که موبدان (۱۴) موبد بود نجوم نیکودانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد که کسی ظهور خواهد نمود و سایر دینها را باطل خواهد کرد و خواست این کس او باشد و چون در مزار پادشاه و پیش بزرگان دارای مقام و حرمت زیادی بود در صدد فریب دادن آنها برآمد و غلامان خود را گفت که از جائی پنهان تا میان آتشکده تفتی کنید و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدک چنان میفهماند که وی آتش را بسخن آورده است و این کار را محصور خود قرار داد و ادعای پیغمبری کرد. «گفت مرا فرستاده اند تا همین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و اوستا فراموش گردانند و فرمانهای یزدان نه چنان میگذارند که زردشت آورده است» قباد بر وی بگریه و از جهت وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهد بوقت بار، و قباد بر تخت بنشست و مزدک را بر آن کرسی بنشاند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری (یعنی عده ای) بر غبت وهوا و بهری بموافقت ملک در مذهب مزدک همی آمدند» .

گرویدن قباد به مزدک

سبب حقیقی گرویدن قباد را به مزدک نویسندگان مختلف نوشته اند آنچه که امروز عقیده بعضی از متبعین نقاد فرنگی میباشد این است که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدک ضعیف نمون طبقه روحانیان و اعیان بود که در آن اوقات قدرشان خیلی زیاد شده بود. درحوالی سنه ۴۹۰ میلادی از عظمت و قدرت ساسانیان کاسته شده بود. فیروز پدر قباد در سال ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شده بود (۱۵) و این قوم خاك ایرانرا استیلا نموده و ایرانرا مجبور بقبول صلح ننگین کرده بودند. بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته شدن وی بتخت نشست نتوانست بارو حانیان که با اعیان و بزرگان همدست بودند راه برود و چون خزانه هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی را از تخت بزیر آورده و کور کرده و پسر فیروز قباد را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشاندند (۱۶) قباد در این موقع خیلی جوان بود فردوسی گوید .

جوان بود سالش سه پنج و یکی
ز شاهی و را بهره بوذ اندکی (۱۷)
و باین جهت

«همی راند کار جهان سوفرای
قباد اندر ایوان بدی کدخدای»
سوفرای یا سوفر که مورخین عرب از قبیل طبری و غیره سوخرا ضبط کرده اند معلوم میشود از خانواده معروف قارن ها بوده که در دوره ساسانیان دارای قدرت و قوت کامل بوده اند (۱۸) این صغر سن پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقه روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائیکه توانائی بی عنان عموما موجب بیدادگری و ظلم و ستم میشود ظاهرا جور و ستم روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم که کم کم بسن رشد تمیز رسیده و میدانست که اگر درصد اقدامی برخلاف سوفر (۱۹) وزیر توانا و همه کاره خود برآید ممکن است مانند عموی خود بلاش از دیدگان محروم گردد مترصد ترتیبی بود که از قوت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد سرانجام ظهور مزدک را که آنها هم نتیجه همان



آن از اینقرار است : «خدا ارزاق را درروی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هرکسی نفس خودش را برادرش ترجیح میدهد ما میخواهیم دراینکار نظارت و واری کنیم و مال فقرا را ازدولتمنها گرفته و از توانگران به تهیدستان بدهیم و از هرکس که مال و زن و خدم و امتعه زیاد داشته باشد ازوی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند» (۲۲) .

نظام‌الملک مینویسد :

« مزدك گفت مال بخشیدنی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آمدند (۲۳) و بهره‌چ حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را بی‌برگی نباشد و درماندگی و متساوی‌الحال باشند و به اباحت مال راضی شد ، آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنانرا چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود» (۲۴) .

در خصوص اشتراك زنان نولدکه مینویسد : «دراینکه آیا مزدك اصلا مزاجت را از میان برداشت مورخین عرب چیزی صریح نمیگویند ولی انتزاع زنها بزور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم است منتج میشد بمنسوخ شدن مزاجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد که اشیاء بالاشتراك باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است از میان بردارد (۲۵) و اینکه مسئله نسخ خانواده از طرف مزدکیها تا چه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشتجات مورخین عرب برمیآید که میگویند دیگر تقریباً نصف بچه‌ها نمیدانستند پدرشان کیست (۲۶) .

بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله جنبان این خیالات جدید گردید که بطور مستقیم با اغتیا و خانمانهای پایه‌دار و کهن و روحانیان حکم طرفیت و دشمنی داشت .

اصول مذهب مزدك

حالا بگذریم و باصل مطلب بپردازیم باصول مذهب مزدك اولاً باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در این خصوص آنچه نوشته‌اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی يك ماخذ نوشته‌اند و اشعار فردوسی دراین باب از اینقرار است .

که دانا براین پنج نفزود نیز
پنجم که گردد براو چیره آز
پدید آیدت راه کیهان خدیو
که دین بهی (۲۱) درجهان خواسته‌است
چو دین بهی را نخواهی زیان
که با خشم و کین اندر آید براز
بباید نهاد این دو اندر میان

پیچاند از راستی پنج چیز
کجاشك و خشم است و کین و نیاز
تو گر چیره باشی براین پنج دیو
از این پنج مارازن و خواسته‌است (۲۰)
زن و خواسته باید اندر میان
بدین دو بود رشك و آز و نیاز
همی دیو پیچد سر بخردان

و نیز گوید :

تهیدست با او برابر بود
توانگر بود تار و درویش بود
فرونی توانگر حرامست نیز
تهیدست کس با توانگر یکی است
شود ویژه پیدا بلند از مفاك
ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدك شرحی مینویسد که ترجمه

همی گفت هرکو توانگر بود
نباید که باشد کسی بر فزود
جهان راست باید که باشد بجیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است
من این را کنم راست تا دین پاک

(۱۱) مقصود از البخی باغلب احتمال ابوزید احمد بن سهل البخی (متوفی در سنه ۳۲۴) است ولی از کتاب مذکور یعنی «عیون المسائل والجوابات» امروز اثری نمانده است

(۱۲) Anastasios Dikoros

Zeno (۱۳)

(۱۴) بیرونی هم مزدک را «موبدان موبد ای قاضی القضاة» مینویسد .
(۱۵) نولدکه اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ «آخسوار» Achsunwar مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورخین ایرانی که «خوشنوار» «خسوز» نوشته‌اند تصحیف است و اصل کلمه ظاهراً چنین نبوده است (تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان . صفحه ۱۴۳) .

(۱۶) ابوحنیفه دینوری مینویسد که بعد از فیروز پسرش بلاش ۴ سال سلطنت کرد و درگذشت و سوخرا قباد را بنحش نشان (الخبار الطول) صفحه ۶۲) .

(۱۷) سلطنت قباد بطور تحقیق ۴۳ سال و ۲ ماه بوده است (رجوع شود بکتاب نولدکه مذکور در فوق صفحه ۴۲۷ - ۴۲۸) و از اینقرار قباد بایستی تقریباً سن ۶۰ سالگی درگذشته باشد ولی فردوسی پس از آنکه خود میگوید قباد بشانزده سالگی (سه پنج و یکی) بسلطنت رسید :

(زشاهیش چون سال بگششت چل
غم روز مرگ اندر آمد بدل)
وصیت‌نامه نوشت و خسروانشیروان را ولیعهد نمود : (بهشتاد شد سالیان قباد
نبد روز پیری هم از مرگ شاد) و این بنظر صحیح نمی‌آید . دینوری هم میگوید که وقتی که قباد بسلطنت رسید ۱۵ ساله بود (الخبار الطول صفحه ۶۶) .
(۱۸) دینوری اسم این شخص را شوخر مینویسد و میگوید چون فیروز میخواست بجنگ برود «خلف علی ملکه رجلا من عظماء وزرائه یسمی شوخر و تدعی مرتبة قارن» (الخبار الطول صفحه ۶۱) .

(۱۹) نولدکه در خصوص سوفرای مینویسد ، در خصوص این اسم و صاحب این اسم در تاریکی هستیم . ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقین است فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفرا و سوفرای نوشته‌اند ممکن است این از قرأت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشد که حرف خا را فا خوانده باشند و اصلاً در کتابت این کلمه بعربی هم ممکن است اشتباه روی داده باشد ... سوخرا (یا هرطور دیگر که باید خوانده شود) اصلاً بنظر می‌آید اسم خانواده باشد نه اسم شخص و اینطور معلوم میشود که از خانواده مهم و توانای قارنها باشد و شاید هم سوخرا یا سوفرا وزرمهر نامی که میگویند پسر وی است در واقع یک شخص واحد باشند و شیراز مستط‌الراس این خانواده است (نولدکه صفحه ۱۴۰-۱۴۱) .

(۲۰) خواسته بمعنی اسباب و متاع ... شیخ ابوالحسن شهید گفته : هرکرا دانش است خواسته نیست هرکرا خواسته است دانش کم (فرهنگ انجمن آرای ناصری) .

(۲۱) در ترجمه عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی در بین سنه ۶۳۰ و ۶۴۴ نموده است ترجمه این اشعار اخیر را چنین مینماید «والذی یمنع الناس عن سلوك طریق السداد منحصر فی خمسة اشیاء لا غیر وهی الغیره والحد والغضب والحرس والفقر واذا اقتصعت هذه الاخلاق - الشیطانية استقام لك طریق ومنشاعها کلها من شیین : المال والنساء .» (۲۲) کتاب التاریخ المجموع علی التحقيق والتصدیق صفحه ۴۶ .

(۲۳) باین مسئله که «همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند» ابی‌الفدا هم اشاره میکند و میگوید «ظهر مزدک الزندق و ادعی النبوة و امر الناس بالتساوی فی الاموال و ان تشرکوا فی النساء لانهم اخوة لاب و ام آدم و حوا» .

(۲۴) «سیاست‌نامه» متن فارسی صفحه ۱۷۷ .

(۲۵) چنانکه الان بلشویکهای روس همین راه را می‌پیمایند .

(۲۶) «تاریخ ایرانیان ... الخ» صفحه ۴۵۸ .

(۲۷) تفاوت بسیار مهم مذهب مزدک و سوسیالیسم هم همین است که مزدک باسم مذهب و خدا حرف می‌زد و سوسیالیستها باسم سعادت نوع بشر صرف نظر از هرگونه نظریات مذهبی و آسمانی .

(۲۸) «کتاب الملل والنحل» طبع هاله - Halle ۱۸۵۰ میلادی

جلد اول صفحه ۳۹۱ - ۳۹۳ .

(۲۹) مقصود ابن‌الدین صاحب کتاب الفهرست است .

این بود اصول عمده مذهب مزدک در آنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماعی است میگوید خدا مردم را مساوی آفرید و ارزاق و نعمات را هم آفرید که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانه رشک و خشم و کین و نیاز (احتیاج) و آز (طمع) باعث ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این (پنج دیو) هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی وزن را هم بطور اشتراک قرار داد که همه از آن بهره‌مند باشند و مخالفت و طمع از میانه برخیزد ولی ممکن است که مزدک این صغری و کبری را بدین روشی و بدین شکل نجیده باشد ولی بهرحیث شکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی (۲۷) است اینگونه خیالات تراوش مینموده و اثرات خود را هم بخشیده بوده است .

علاوه بر اصول مهمه مذکور شهرستانی (۲۸) شرحی هم درباره عقاید دیگر مزدکیان مینویسد و منجمه از قول الوراق (۲۹) میگوید که عقاید مزدکیان در خیلی چیزها شبیه بوده با عقاید پیروان مانی در ثنویت ولی مزدک میگوید که افعال نور از روی اراده و اختیار است در صورتیکه افعال و اعمال ظلمت بدون اراده و باقبضای قضا و قدر صادر میشود . و هم اوگوید مزدک برضد کینه‌وری و جنگ جوئی بوده و چون موجب کینه و جنگ را وجود زن و دارائی میدانسته زن را آزاد و دارائی را مشترک نمود که مثل آب و آتش و باد عمومی و مشترک باشد . و هم گوید که اصول و ارکان سه است : آب و خاک و آتش ، و گوید که یزدان برکسی نشسته است در عالم بالا و در مقابل او چهار قوه تمیز و فراست و حافظه و شادی ایستاده‌اند همانطور که در مقابل خسرو موبدان و هیربدان هیربد و سپهد و رامشگر ایستاده‌اند . (ادامه دارد)

(۱) از سال ایرانی که در ۲۲ تموز ۴۸۸ میلادی شروع میشده تا ۱۳ ایلول ۵۳۱ .

(۲) از سال ایرانی که در ۳۰ تموز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تا سالی که در ۳۰ تموز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است .

(۳) هیاطله یا هینالیان طایفه‌ای بودند از جنس مغول که در زمان ساسانیان بلخ و خیوه و آن نواحی را گرفته و از سنه ۴۳۰ میلادی بنای حمله بایران را گذاشتند بعدها کم‌کم با ملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خوارزم را تشکیل دادند .

(۴) و حتی (مجمع‌الفرس) رسماً در کلمه مزدک مینویسد «مزدک بضم میم و سکون زای فارسی ... الخ» ؟!

(۵) ترجمه پهلوی وندیداد (از نسکهای ۳۱ گانه اوستا) فرگرد چهارم .

(۶) Anpatronymique رجوع شود بکتاب (تتبعات ایرانی) (فرانسوی) تالیف دارمستتر صفحه ۳۶۶ .

Paris 1883 Darmesteter: Etudes iraniennes

(۷) نسا شهری است در خراسان در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و یک منزلی ایبورد و شش یا هفت منزلی نیشابور (معجم‌البلدان) یعقوبی در کتاب (البلدان) (صفحه ۶۷۷) میگوید از طوس تا نسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزل است در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا از بلوکات بم بوده است (معجم‌البلدان) .

(۸) تاریخ طبری سلسله اول صفحه ۸۹۳ (طبع لیدن) .

(۹) در خصوص این وجه تسمیه که بعدها باین طایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایام بابک خرمی سرخی بوده (البسهم الحمره) و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را (خران) - حمیتر میگفتند (کتاب الموافقت تالیف عضدالدین الایجی) شهرستانی هم در ذکر (غالیه) مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرمیه و کودبه مینامند و در ری مزدکیه و سنبدیه و در آذربایجان ذکریه و در بعضی جاها محمره و در آنطرف جیحون مبیضیه .

(۱۰) در نسخه‌های دیگر «اللفظه» و «اللفظه» و «اللفظه»

مذکور است .

دیالکتیک رنگها



«بابال بسته همهری بازم آرزوست.»

زمینه تابلو خاکستری تیره ، کبوتر خاکستری آبی باخطوط سفید ، طرح زیر تابلو قرمز نارنجی و کبوتری که پایدار افتاده قرمز نارنجی و قرمز تیره . آیا این آرزوی پرواز نیست ؟ آرزویی که سالها پیش «پروین» از آن یاد کرده بود .

آرزوی ساختن جهانی دیگر بوسیله هنر در اینزمان - که فلسفه به توضیح هرچه بیشتر نتایج علمی روی آورده است - در حیطه تکاپوی هنرمند نیست .

پژوهش ژرف اذهان خلاق ، امروز گرفتار نمایش ، تفسیر و بازآفرینی دنیایی است که برما رفته است و همین دنیایی که حالا برما میروید و اخذ سنتری گاه شتابزده و گاه تردیدآمیز از گمانی که برما خواهد رفت .

«سوررالیسم نیاز ویان هنر متین امروز است بی آنکه تره های «ایسمیک» دیگر را نفی کند . تفکر خالص و معقول در هنر به توضیح و تجسم چیزهای بیش از ایده آلایسم نیازمند است و در فرم و تکنیک خواهان توضیح متدینکی بیش از «سوپرکتیویسم» و «مدرنیسم» . انسان امروز

همان هیولائی است که بردوش اعقاب خویش سوار است منظره ای که او می بیند و با نیازمند یافتن آن است هم شکلی اجباری و اضطراری ، سیاسی و اقتصادی ، دنیائی و عقلائی پیچیده ای یافته است تا آزمان که هنرمند می توانست « فردیت » سلیقه و تر خود را بدنیای آسوده تحمیل کند .

نشت و نفوذ اقتصاد سیاسی و بهره گیری از مسلک و سنت های قومی در کار هنرمند امروز سهمی جزئی از برخورد کلی انسان اجتماعی با عوامل سنگینی است که او را محاصره کرده و جوابگوئی اش را بنوعی پراکنده گوئی ، خلاصه گوئی ، انتزاع و اتخاذ نشانه کشانده است .

روان شناسی اجتماع این توده خسته در همه جهان ، اعم از افریقای تازه نفس و آسیای گرفتار تا اروپای متفنن و امریکای آزمند طرحی دکوراتیو و مبالغه آمیز از ماهیت اشیاء و عکس العمل ستیزه جویانه انسان در برابر واقعیاتی دهان گشوده و صعب را پیشنهاد می کند و دنیا در حالیکه سخت مشغول است نیاز هنری خود را در خلاصه ترین ، پیچیده ترین و دلهره آمیز ترین نشانه های کشف ذهنی انسانش جستجو می کند .

هنرمند امروز کیست ؟

وارث تلخ کام حقایقی که سرعت جریان می شوند و از غلاف «ایده آلایسم» و «امپرسیونیسم» که هیچ ، باجبار از پوسته «اگزیستانسیالیسم» هم بیرون میزنند پس چگونه خواهد نمود فکری که در زمانی کوتاه مجبور است از بهشت قصه های رامبراند و روبنس به برزخ وان گوگ و ولوترک پناه برد و در آنجا هم امان نیابد و ناچار باشد به شاگال و روسو و بیکاسو بگریزد ولی آیا این مکان برای او قانع کننده است ؟

پژوهنده به عالم پرهیاهو و هراس «دالی» می افتد و موقتاً نماهائی از واقعیت و زیبایی را می پذیرد حال آنکه میدانند بزودی حتی پرده از اینهم فراتر خواهد رفت و وحشتی دیر با از این پژوهش فضولانه در انتظار خواهد داشت .

آیا امکان بازگشتی هست به دنیایی که ما در آن با آرام ترین خطوط و نرم ترین رنگها نقاشی را شناختیم . ؟

بیگمان هست ولی دیگر کافی نیست فقط گریز و توقفی است و حتی در «سوررالیسم» هم . «سوررالیسم» از اینجهت نیاز ویان زمان ماست که تفکر انسان امروز در حد اعلائی از پیشرفت و شهود و «آشفته گی» قرار دارد . «سوررالیسم» امروز گسترش فلسفی واقعیات علمی است . اگر گفته شود که بلافاصله پس از یکدوره طولانی از حیات نقاشی کلاسیک در دیار ما «سوررالیسم» فاصله پیمائی ناپهنگامی بنظر می آید باید جواب داد که نه ما می توانیم خود را از بار فلسفی جهان کنار بکشیم و نه در سابقه هنر «نقش و تصویر» ما جای «سوررالیسم» خالی است .

ایران درودی میگوید که :

«بیگمان من اگر پشتوانه فرهنگ نقاشی پرمایه ای مثل «دالی» داشتم برحد ایده آل بیانم در «سوررالیسم» میرسیم .

بگمان من درودی کمی شتابزده قضاوت می کند همچنین او شاید در اینزمان نمی خواهد تاثیر گرافی را که از مینیاتور و خط و تذهیب و شعر ما گرفته بر نقاشی خود تحمیل کند در حالیکه می سراید :

«رقصی چنین میانه میدانم آرزوست» .

تابلوی او زمینه ای دارد تیره از آسمان و زمینی که بهم پیوسته اند - مثل اغلب تابلوهایش - انسجامی از رنگهای سیاه و قرمز تیره ، در کنار تابلو سمت چپ ، حرکت قلم مو با رنگهای قرمز درخشان قرمز تیره و سیاه ، طرحهای منحنی و متداخلی را مجسم می کند که درهم می پیچد و باهم می پیوند میگیرد و مثل توده ای که دورهم بچرخد بالا کشیده می شود .

این چیست ؟ تجسم یک نیاز بحرکت یا آرزوی یک گستردگی و آزادی در فضائی که بهیچ قیدی مقید نیست .

«بکجای این شب تیره بیاویزم قبابی ژنده خود را .»

طرح کلی تابلو زمین است و آسمان که در بی نهایت به افقی محو میرسد . سمت چپ در گوشه تابلو طرح «دار» است و دارها تکرار می شوند تا محوای افق و بر دارها گل آویخته است . جلوی تابلو زیر طرح «دار» پیکره انسانهایی است که هم آغوشی و طلب دارند و روی پیکرها دولاشخور که



مظلّمه سیاوش

«شرمی از مظلّمه خون سیاوش باد...»
نقش صورت و بدن سفید و قهوه‌ای روشن، گل
وخون که در باین تابلو قرار دارد برنگ قرمز
روشن.

پوزخندی به عدالت، شعری در رثاء
پیروزی عصمت و اعتلاء انسان و ارزش رنج
همیشگی او. بخاطر چه چیز؟ برای آتش؟
یا عشق؟ برای برادری یا آزادی؟
پرشی تلخ و پاسخی خونی.

را در آن تفسیر و حیات را در آن جستجو و مرگ را در آن تماشا می‌کند و
آزادی، این نام افسانه‌ای فریب‌دهنده را در این قاب‌ها شکل می‌دهد و قیود،
این ثمره حیات متملن را در آن معنا میکند و رنگی را از این آیت‌ها می‌گیرد
و با دید خاص زنانه‌اش دوباره بآنها بازمی‌گرداند.

قطره، هسته است. ذات زندگی است. شرافت و ارزش زندگی است.
به‌ای مرگ است. امید رویش است. جوهر است. ماهیت و موجودیت است.
بهره است و انسان است در قوه و همه‌چیز است در خود آن چیز که گاه برنگ
قرمز است روی فضاها و مکانهای معلق و انتزاعی که اشاره خلاصه‌ایست بذات
و آماده برای فرود آمدن و رستن و گاه نارنجی است گریز است و پرهیز از
اینکه تصور کنیم که این قطره حتماً باید حیات خود را از خون گرفته باشد
و اشاره‌ایست ظریف و زنانه بیک رنگ فانتزی و ابدایی، بیک دنیای مدرن
که هنرمند جوان امروز بر خورداری خود را از آن انکار نمی‌کند.

و دار و تور و ریشه و صدف و جام و شیشه و درودیوار و حصار که نه
اشاره هستند و نه انتزاع از قید، از وحشت، از نقص، از ناخواستی،
از بردگی، از رکود، از تحجر و انجماد، بلکه بیانی هستند صریح و گفتار
غمگانه‌ای از واقعیت این توده یا برج که مکان نامدار.

و گل، که حد اعتدالی معصومیت و زیبایی گرایش روح زنانه است.
گل که گاه دانه است و گاه مروارید، رنگ گل بهی، صورتی،
سفید، زرد نارنجی دارد و حضور هنرمند را با صداقت و تاکید ظریفش

بال گشوده‌اند بحال حمله در پروازند. در جلو تابلو متمایل بسمت راست‌راهی
است که پنجه کشیده از رنگهای قرمز و در پایان راه گلی است از همان گلها
که بردار است. در اندازه‌ای بزرگ و سمت راست جامی است که قطره‌هایی
نارنجی بآن می‌چکد.

آیا «نیما» با شاعری چون او که شعر را بیش از بیان موزون
واقعیت مکشوف میدانند نقاش سوررئالیست جهانی است که در او واقعی‌تر
از دنیای پیرامون او می‌نماید یا نقاش سوررئالیست شاعری است که بازتاب
ذهنی او خلاصه می‌کند همه حالاتی را که از برخورد با واقعیات جهان
بیرون بر او می‌گذرد؟

بدینگونه «درونی» در همه آثارش، بخصوص تابلوهایی که از
پنجسال پیش تاکنون کشیده نشانه‌هایی را بعنوان انبای خویش انتخاب
کرده و این نشانه‌ها در همه آثارش برای بیان مفاهیم متعددی که به‌تصویر
درمی‌آورد تکرار شده است.

آسمان و زمین، با موج و تنفس، با هوا و حال، با ابر و لمعان، با
تیرگی و درخشش، فضای روح او هستند، دنیای ذهنی او، دنیای موجودیت
و توهم او، دنیای واقعیت و تخیل او هستند.

آسمان و زمین صفحه‌اند، صفحه‌ای که بر آن می‌نویسد و از آن
می‌خواند. آسمان و زمین مکانهایی هستند که او در آن زیست می‌کند و موجودات
خود را در آن زندگی می‌بخشد و موجودیت را در آن می‌نگرد و واقعیت



برای ایران درودی و کارهای رنگینش

پیش از تو صورتگران
بسیار

از آمیزه برگها

آهوان برآوردند ،

یا بر شیب کوهپایه‌ی

رمعی

که شبانش در کج و کوچ ابروستیغ کوه نهان است ؛

یا به سیری و سادگی

در جنگل پرنگار مه آلود

گوزنی را گرسنه که ماغ میکشد .

تو خطوط شباهت را تصویر کن :

آه و آه و آهک زنده

دود و دروغ و درد را -

که خاموشی تقوای ما نیست .

سکوت آب می‌تواند خشکی باشد و فریاد عطش ؛

سکوت گندم می‌تواند گرسنگی باشد

و غریو پیروزمندانه قحط ،

همچنانکه سکوت آفتاب

ظلمات است

اما سکوت آدمی فقدان جهان خداست .

فریاد را تصویر کن !

عصر مرا تصویر کن

در منحنی تازیانه به نیشخط رنج ؛

همسایه مرا

بیگانه با امید و خدا ؛

و حرمت مارا

که به‌دینار و درم برکشیده‌اند و فروخته .

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نگفتیم

که به کار آید ،

چرا که تنها يك سخن ، يك سخن در میانه نبود :

آزادی !

احمد شاملو

۱۳۱۲/۱۴

ما نگفتم

تو تصویرش کن !

یادآوری می‌کند و اشاره او را بهمه آنها که قبل از او بوده و با او هستند و پس از او خواهند بود و موجودیت و عصمت و صداقت و جستجوی شاعرانه فکر او را تأیید می‌کنند و چه بسیار که شاید مرد باشند و همه این باریک‌اندیشی ظریف و رنگین را داشته باشند .

کوشش و تقاضای « درودی » برای خلق يك مجموعه تفسیر رنگین از تصورات خودش يك تصمیم هنرمندانه است . « درودی » میگوید :

« می‌خواهم خون را طوری بکشم که رنگ قرمز نداشته باشد ! »

در این سالها ایران درودی حرکت سریع‌تری بقلب انزعاع شاعرانه دارد و تابلوی « حماسه » ، « سحرگمشده » و « مظلومه سیاوش » نشانه‌های این حرکتند .

در « حماسه » هنر ایجاد پرسپکتیو با رنگ بحداعلائی قدرت هنرمند رسیده است او با رنگ قرمز و طرح خلاصه و محوی از رنگ سفید که در عمق تابلو جای دارد وسعتی را تا ابدیتی مقدس و افسانه‌آمیز نشان میدهد و مددکاری از تکنیک قوی او کلا در خدمت تفکر و خواستش درآمده است .

بگمان درودی ، این حرکت تفکر است بسوی غایت زیبایی ، هدفی خالص و دور از دسترس همه ، هدفی نه‌مردم پسند که در کلمه « رسالت » خلاصه شود .

درودی معتقد است که هنرمند در اینحالت خود را معرفی میکند و چون هنرمند يك انسان است بدینگونه توانائی ، سیطره ، و نمایندگی او در دنیای ژرف و شگرف تفکر خودش بازگو می‌شود .

« سحرگمشده » حتی از « حماسه » هم پیچیده‌تر و فردی‌تر است . در این تابلو درودی بكمك رنگهای قهوه‌ای تیره که باهم انسجام و هماهنگی دکوراتیو می‌یابند به بیان فلسفه‌ای پیچیده و قصه‌ای مکرر می‌پردازد که کلمه‌ای ندارد و بیان خالص دنیای خطوط و تصویر است و کوشش باینکه او می‌خواهد از تزهائی متضاد سن‌تری اخذ کند و خون را با رنگی بکشد که قرمز نباشد . دنیایی که ایران درودی سعی دارد بوسیله و با بهره‌وری از تکنیک ، تأثیر و تعلیمی که از غرب اتخاذ کرده ، از شرق و فلسفه آن ، از فرهنگ ایران و مذهب و سنت و شعر ما بیان کند .

و بعد از همه نماینده فکر و بیان هوشمند او « مظلومه سیاوش » است . متنی درباره عصمت و رسالت انسان ، درباره حیات و رنج انسان . آیا این بازگوئی مجدد قصه پرومته و مسیح نیست ؟ . آیا این گفتاری مطمئن و خالص در نفی عدالت نیست ؟ . در این قصه فریبنده باستانی که بما گفته‌است « در پس پرده پناهی است که آرامش از اوست . »

طنز تلخ و زبان باز ایران ، دوگانگی روح او را میرساند . روحی که قالب خود را نمی‌پذیرد روحی که نمی‌خواهد ظرافت زنانه و دید هنرمندانه خود را با اسارت تاریخی و قیود سنتی‌اش مقید کند و مردانه می‌سراید :

« به‌بین بکجا رسیده‌ام . به‌کهکشان ، باآسمان ، به‌بیکران . »

و در سیطره زنانه‌اش قدرتهای متخاصمی را جمع می‌آورد . چه‌مشغله‌ایست در روح او از تجمع خشونتها و ظرافتها ، حکایتهای غمگانه و قصه‌های شاد ، شعرهای فلسفه و عدونتهای تمدن ، افسانه‌های تاریخ و واقعیت‌های خونبار مکتوم .

ایران درودی با این تأیید که :

« من از آثار مردم فریب بیزارم » تر با ارزش هنرمندان واقعی را ارائه میدهد . آثار او بنسبت پیشرفت در زمان بسوی فردیتی می‌روند که مآل منطقی تکنیک و کوشش ذهنی اوست .

اگر بتوانیم سیر حرکت نقاشی ایران را روی يك خط معین مجسم کنیم او دونه‌ایست که با يك جهش خود را از امپرسیونیسم به سوررئالیسم ایده‌آل رسانده است .

جای او در این نقطه کاملاً مشخص و انحصاری است . جای او در این قیمت از نقاشی ایران ، جایی است که فروغ در شعر امروز دارد .

اینها بانوان شعر و رنگ ، طرح و تصویر ، لطافت و ستیزه‌جویی ، نوازش و عصیان‌اند . و قدرت بیمانند و اختصاصی کسانی را دارند که از اضافی احساسات صادقانه و غلیظ گذشته و به‌روشنائی منطقی شگرف و رنگین رسیده‌اند .

صفحات پایاب

۳ - اگر سلیقه و نظرها در برخورد با پدیده‌های هنری، یکسان بود بی‌تردید در توالی تاریخ، یک شاعر، یک آهنگساز، یک نقاش، یک پیکر تراش و ... برای تمامی زمانها و مکانها کافی بود؛ حال آنکه چنین نبوده و چنین نیز نمی‌تواند باشد، راه علم و هنر از همین‌جا جدا می‌شود اگر در علم، لازم و پذیرفتنیست که: دو خط موازی در بینهایت، هم را قطع می‌کنند، بی‌گمان در هنر، طرح چنین اصلی به کلی نارواست چه رسد به اثباتش؛ مراد از این مقدمه این نتیجه‌گیریست که: سلیقه و تصور خاص من ممکن است با نظر و سلیقه‌ی بسیاری از دوستان دست اندرکار، در یک زاویه نباشد و این بی‌شک: طبیعی و ضروریست؛ لیکن اختلاف سلیقه هرگز سبب نمی‌شود که شعر شاعر جوانی به اتهام! چاپ شدن در مجله‌های دیگر در صفحات ما چاپ نشود این تصوری نارواست (قابل توجه چند تن از دوستان سطح نگر) چرا که شاهد بوده‌اید شعر بسیاری از شاعران جوان که در صفحات مجله‌های دیگر چاپ شده در صفحات پایاب هم چاپ شده است و معیار قضاوت من صرفاً کل شعر است نه نام شاعر.

۴ - بعضی از دوستان که يك بار هم شعرشان در این صفحات چاپ شده، گاه شعر گونه‌هایی می‌فرستند که تا شعر، فاصله‌ی بسیار دارد و این روشنگر جدی نبودن نفس کار از دیدگاه ایشان است؛ و نیز برخی دیگر از یاران گوتیا پاسخهای مرا با تعمق نمی‌خوانند چرا که وقتی نامه‌هایشان را در جواب پاسخهایم دریافت می‌کنم، بهت زده می‌شوم (قابل توجه آقای «الف» تبریز) که با انشایی شتاب زده درباره‌ی ادبیات کودکان سخن گفته‌اند و نیز گزارش گونه‌ی با عنوان «حرکتی باید» از ایشان به دستم رسیده.

۵ - تابستان است و فرصت مطالعه بیشتر، بیشتر بخوانیم و بیشتر بگوئیم. در انتظار نامه‌های دوستان، صمیمانه روزشماری می‌کنم.

الف - پایاب

محتوای بسیاری از نامه‌هایی که در این چند ماه به من رسیده، به گونه‌ای بوده است که یادآوری این چند نکته را لازم می‌بینم:

۱ - يك بار در یادداشت‌های همین صفحات نوشتم: شعر و در معنایی گسترده‌تر «هنر» تعریف پذیر نیست چرا که هنر، محدود نیست؛ چرا که هنر، هیچ غایت از پیش تعیین شده‌ی را دنبال نمی‌کند؛ اما از آنجا که بسیاری از دوستان پرسیده‌اند که: «آیا تصویر از پایه‌های مهم شعریست یا نه؟» لازم می‌بینم پاسخ بدهم که: هم آری و هم نه! آری: چرا که شکل واژه‌ی بخشیدن به اجسام مادی، نیروی شاعرانه می‌خواهد؛ چنانکه وقتی «حافظ» سروده است که:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو

با چشمایی - دقیقاً، شاعرانه به «فلک» نگریسته و با توانایی، تصویری مادی را به تصویری واژه‌ی تبدیل کرده، آنسان که خواننده می‌تواند به آسانی از ترکیب کلمات، تابلویی نقاشی شده را بیش روی آورد؛ اما اینکه می‌گویم: نه! به این اعتبار است که بسیاری شعرهای زیبایی که از تصویر خالیند، برای نمونه کافیست بسیاری از شعرهای «حافظ» را مرور کنیم:

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی

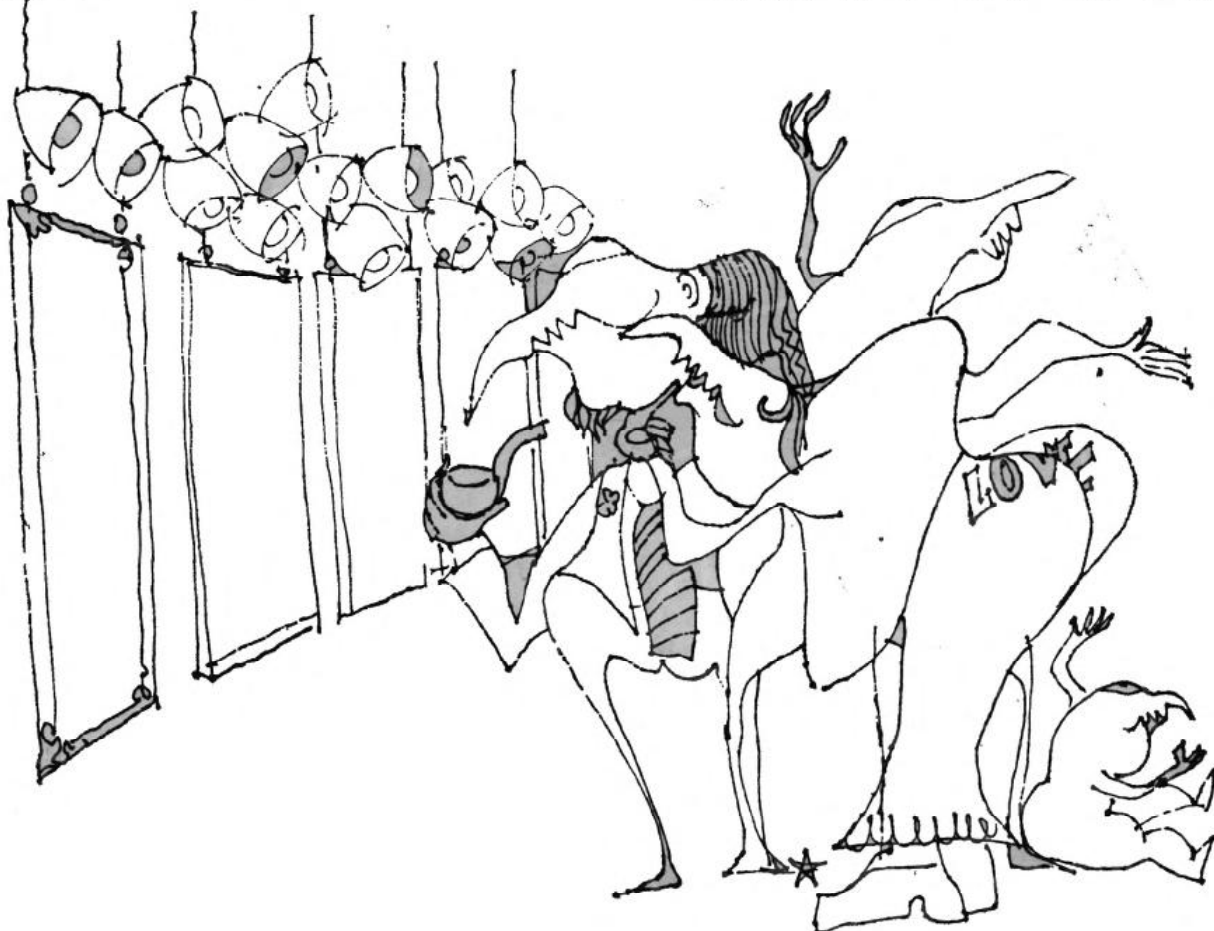
رقم سود و زیان این همه نیست

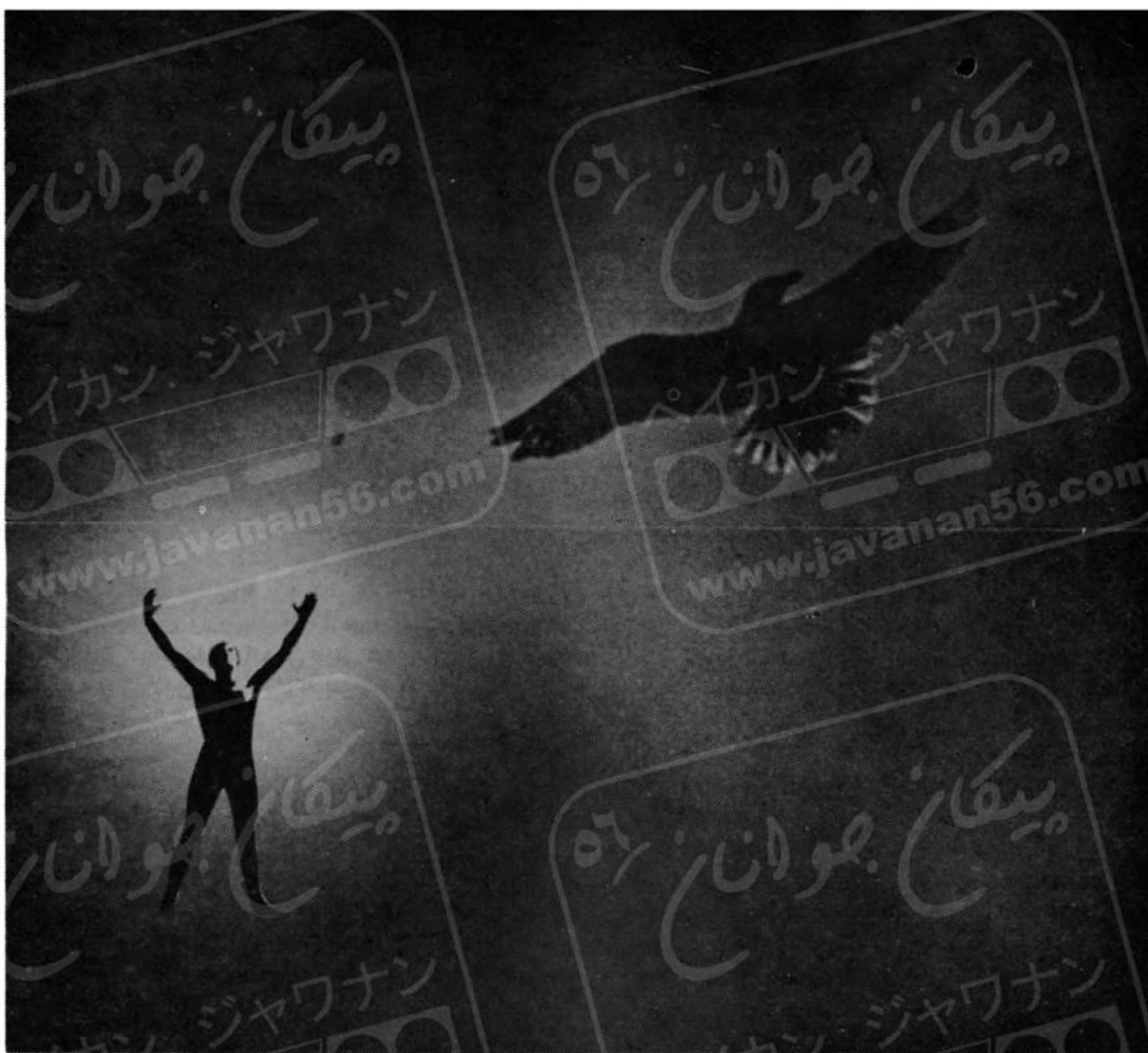
یا:

می بخور غم مخور و پند مقلد مشنو

اعتبار سخن عام چه خواهد بودن؟

لزوم تصویر سازی تا آنجا پذیرفتنیست که برای شاعر، قیدی به وجود نیاورد و نیز از یاد ببریم که شعر خوب، تنها شعری تصویری نیست.





لحظه

ستاره‌ها

چونان دانه‌های برف

از دامن شب ،

می‌ریزند .

دشت سپیده‌دم

سرشار از طراوت گل‌های نقره‌ایست .

ع - الف - پرواز

همسنگ

چگونه بخوانم آفتاب را

وقتی که روشنایی عشق

ترا با آفتاب ،

همسنگ می‌کند .

پنجره را باید بست ،

پنجره را باید بست .

من به آفتاب و ماه و ستاره ،

مشکوکم .

یدالله قانلی

تابهار . . .

نهایت فریاد

فصل پیوستن ماست ؛

و نهایت ، ورق‌ست

که به زرینی

در تاریخ ، حک خواهد شد ؛

و من و تو باهم

فصل پیوستن را

- تا بهار ،

زمزمه خواهیم کرد .

عبدالرضا سامی

برشی از شعر دیدن

تمام واژه‌های دلم

به انتظار صمیمیت کلام نشسته

وانجمادی سخت

کلام صادق را

درون سینه فشرده‌ست .

دیدم ،

دیدم :

شمال را .

من در جنوب حادثه دیدم

و بانک غرب را

در غربت غریب شرق شنیدم .

هوای داغ همه‌جا را فراگرفت

عطش گرفت همه‌جا را

مرا ، ترا

و زمین را

اینک :

به ذره‌ها می‌اندیشم

به ذره‌های متراکم

به ذره‌های در حال انبساط

به ذره‌هایی که می‌توانند

موجودیت پوشالی‌ی ترا

به انهدام سپارند .

می‌بینم

می‌بینم

تورم ذره‌ها را می‌بینم .

فیروز ناپلثونی



نامه‌ی استانیسلاوسکی به فیرمن ژمیه

برای مزید اطلاع: من از تأثیر نفرت دارم!

(از کتاب در زیر چاپ استانیسلاوسکی ۱۸۶۳ - ۱۹۶۳)
به ترجمه‌ی : ج - نوائی

آقای عنایت عزیزم ،

سلام واحوال پرسم ، ... حتما شما باید خبر داشته باشید که پانزدهمین کنگره‌ی بین‌المللی تآتر از ۷ تا ۱۱ خرداد ماه امسال در مسکو تشکیل شد و خوشبختانه ، در هیچ يك از نشریات پایتخت (جز یکی دوتا ، آنهم کوتاه و شتابزده) درباره‌ی این کنگره مهم مطلبی چاپ نشد . خوشبختانه می‌گویم از آن جهت که ، نشریات به‌این وزینی و سنگینی آن چنان به‌چاپ مسایل مهم و فوق‌العاده حیاتی و درخور بحث و شایسته‌ی اعتنا سرگرم هستند که دیگر فرصتی نمی‌یابند تا درباره‌ی مساله پیش پا افتاده‌ای ! بنام تآتر ویا تشکیل کنگره جهانی آن وقتی تلف کنند و چند سطری به‌عنوان خبر بنویسند ! خداوندگار در این راه و چاه توفیقشان عطا فرماید ! ... باری برای مزید اطلاع عرض می‌کنم که موسسه بین‌المللی تآتر (وابسته به یونسکو) در نیمه‌ی اول سال ۱۹۴۸ ، یعنی ۲۵ سال پیش بنیان یافت تا پیشرفت تکنیک

تآتر و تأثیر آن را در روابط انسانی میان ملت‌ها مورد بحث قرار دهد و درباره‌ی پیشنهادات رسیده در زمینه‌ی کمال بخشیدن به‌هدف‌های عالی و انسانی تآتر در کشورهای عضو و نیز همه‌ی بازیگران ، کارگردانان ، طراحان صحنه و نمایشنامه نویسه‌ی تآتر سراسر جهان ، تقسیماتی اتخاذ کند و به مورد اجراء گذارد .

این موسسه در نخستین مراحل تولدش هشت عضو داشت ، یعنی از هشت کشور جهان در این موسسه نمایندگان به بحث وتبادل نظر می‌پرداختند و دیری نپایید که شماره‌ی کشورهای عضو به ۵۷ رسید که ایران نیز یکی از کشورهای عضو بشمار می‌آید . موسسه بین‌المللی تآتر تا خرداد ماه امسال ، همه ساله کفرانها ، جلسات ، کنگره‌ها و سمینارهایی برگزار کرده و درباره پیشرفت‌ها یا پرفتهای تکنیک تآتر ونوآوریهای نمایشنامه نویسه‌ی یاطراحان و کارگردانها و خاصه درباره شیوه واسلوب بازیگری هنرمندان تآتر ، به بحث

و بررسی پرداخته است .

در پانزدهمین کنگره بین‌المللی تآتر که در مسکو برگزار شد ، چهار کمیته برای بررسی برنامه‌های تآتری تشکیل شد که هر یک به مطالعات کلی درباره تآتر ، تآتر غنایی (لیریک) ، تآتر جوانان و تآتر جهان سوم اقدام کرد . در کنگره امسال ، تآتر جهان سوم مکان خاصی داشت و نمایندگان کشورهای آسیایی ، آفریقایی و آمریکای لاتین درباره پیشرفت های شگرف در پهنای تآتر کشورهای جهان سوم به بحث و تبادل نظر پرداختند و در بسیاری از زمینه‌ها ، کار تآتر های جهان سوم را در سطح جهانی تشخیص دادند و برای نمایش آثار نمایشنامه نویسهای جهان سوم برنامه‌ها و طرح‌هایی پی‌ریزی شد .

در پانزدهمین کنگره بین‌المللی تآتر مسکو ، نمایندگان کشورهای ایران (آقایان فرخ غفاری و دکتر مهدی فروغ شرکت کردند ، اگر چه شنیدم شماره افراد مدعو ، بیش از دوتن بوده !) کوبا ، اتریش ، بلغارستان ، آرژانتین ، استرالیا ، دانمارک ، جمهوری عربی مصر ، اسپانیا ، آمریکا ، بلژیک ، کانادا ، فنلاند ، عراق ، فرانسه ، جمهوری دموکراتیک کره ، ایرلند ، هند ، اردن ، اسرائیل ، ایتالیا ، ژاپن ، ایسلند ، لبنان ، مغرب ، ترکیه ، اتحاد جماهیر شوروی ، یوگسلاوی ، نروژ ، هلند ، لهستان ، جمهوری دموکراتیک آلمان ، آلمان فدرال ، رومانی ، چکسلواکی ، سوئیس ، سوئد ، سوریه ، یونان ، مجارستان ، انگلیس و چند کشور آمریکای لاتین شرکت داشتند . در پایان این کنفرانس مهم تآتری ، تصمیماتی درباره تآتر در جهان سوم و خاصه تآتر جوانان و بهره‌وری فرهنگی از تآتر ، برای بسط و توسعه مناسبات انسانی و معنوی میان کشورهای عضو در سراسر جهان اتخاذ شد که ، امیداست این تصمیم‌گیری‌ها ، بتواند هر چه بیشتر ، این حساس-ترین پایگاه هنر را در پیشبرد هدف‌های عالی و انسانی - خاصه در کشورهای جهان سوم که تآترشان باید مسئول و درگیر شوند باشد - یاری کند .

آمین!

مخلص ،

نوائی

بعدالتحریر ، به مناسبت تشکیل پانزدهمین کنگره بین‌المللی تآتر ، یاد دو تن از بزرگواران تآتر شوروی و فرانسه را گرامی میداریم و در اینجا برگردان نامه‌ای از استانیسلاوسکی به فیرومن ژمیه (۱) ، بازیگر ، کارگردان ، رئیس تآتر ادونون فرانسه و یکی از بنیانگذاران اتحادیه بین‌المللی کارکنان صحنه ، را می‌آوریم .

مسکو ، آوریل ۱۹۳۶

من ، نیز ، در سفر دوساله‌ام با گروه تآتر هنر به تمام کشورهای اروپا و آمریکا به مفهوم متحد کردن همه بازیگران تمامی کشورها اندیشیدم . در نخستین تماس دیدم که تآتر در همه جا بحرانی خطرناک را سر می‌کند . در برداشت نخست ، موقع و مقام تآتر به وسیله سینما تضعیف شد ، و آنگاه جنگ بر پیکرش ضربه زد و حال ناگزیر ثمره خدمت ذوق و سلیقه‌ی ناپسند عناصر نواخته را هم که صاحب سرمایه‌اند ، باید بگردن گیرد ، طبقه مخصوصی از سوداگران که سرمایه‌های تمامی کشورها را در چنگ دارند و به همین سیاق تعیین نقش می‌کنند . مجموعه‌ی نمایشنامه‌ها و اجراهای امروزی بیش‌تر ، خود را با ذوق و سلیقه‌ی این طبقه وفق داده‌است . اجراهای پر خرج و نمایش‌های مضحک نفس‌گیر و سرشار از زرق و برق همراه با زنان برهنه و توطئه‌های ناشایست ، بیش‌تر همانند سینما ، بخاطر اینان به صحنه می‌رود .

در شگفتم اشخاصی که بر کشورها حکومت می‌کنند و به گسترش زیبایی شناسی ، اخلاق و معنویت خلقی که تحت حاکمیتشان هستند ، علاقه دارند ، مانند دیگران ، فراموش کرده‌اند ، که مفاهیم بلند نظرانه‌ی تآتر ، انسان که بوده ، از فهرست آموزشی و پیشبرد تأثیر ارتباط توده‌گیر ، قلم خورده ، و تنها مفهوم سرگرم کردن بدن سیرده شده تا بدین سان اذهان خلق را از سیاست منحرف کنند .

1- Firmin Gemier (1933-1865)

شخصی و الامقام از طبقه‌ی حاکمه ، که ذکر نامش را به سبب آن که گفت‌وگوی ما خصوصی بود ، مجاز نمی‌دانم ، با صراحت به من می‌گفت : « مزید اطلاع شما می‌گویم ، من از تآتر نفرت دارم . » پرسیدم : « کدام تآتر ؟ » تآتر تبهگن و مبتذلی که من بیش از شما ، از آن نفرت دارم ، یا تآتر بلندپایه و اصیلی که باید به وسیله هردولتی بسان یکی از بهترین سلاحها به منظور گسترش دوستی و تفاهم متقابل میان کشورها بکار گرفته شود ؟ » پس از آن ، درباره تآتر به عنوان وسیله‌ی پیروزی صلح جهانی ، گفت‌و گویی کسل کننده و طولانی داشتیم ، از صلیح سخن گفتیم که در تمامی نقاط جهان هم‌اکنون که جنگ پایان یافته ، از آن بسیار سخن می‌رود .

تقریباً در تمام کشورهایی که می‌بایست با زبانی ناآشنا در برابر جماعتی خارجی ، ایفاء نقش کنم ، جماعتی که برای ما یکسره ناآشنا بودند ، مجموعه‌ای از نمایشنامه‌های ناشناخته را از یک کشور پرت افتاده شرقی که برایشان یکسره بیگانه بود ، تماشا می‌کردند ، از هم ایشان شنیدیم که می‌گفتند : « چنین اجرایی بمراتب بیش از تمام کنفرانس‌ها ، گردشهای تحقیقی ، کنگره‌ها ، سخنرانیها و رساله‌های علمی - که در بیان روح يك ملت به منظور دریافت بهتر آن سخت کوشیدند ، به ما چیز می‌آموزد . »

این توانایی تآتر ، کاملاً قابل فهم است . اگر نبوغهای ملی ، ژرفترین و شاخص‌ترین خصلتهای روح مردم خود را در يك کار در برگزیده هنری بیان کنند ، و اگر با استعدادترین بازیگران يك کشور ، به جمع بهترین کارگردانها ، هنرمندان و دیگر استادان هنر تآتر گروهی ما پیوندند - هنرمندانی که به باری تلاش مشترک کار این نبوغها را منتقل می‌کنند ، یعنی روح مردم و جزئیات زندگی را که بروان این مردم تأثیر میگذارد - و آنگاه اگر ، این مفسران زنده ، در کشورهای خارجی در صحنه ظاهر شوند و درباره‌ی چیزهایی که طبیعت معنویشان را دربر میگیرد ، صادقانه گفت و گو کنند ، به هیچ روی شگفت‌آور نخواهد بود اگر چنین هنری و چنین اجرایی ، عواطف نامحسوس ، و نادیده‌ی فوق ادراک انسانی را - که به مراتب بیش از شناخت و دریافت دیگر مردم و دیگر کشورها ضروری است - به آنان بیشتر منتقل کنند . نه يك گزارش علمی ، نه يك سخنرانی ، رساله ، کنفرانس ، کتاب بی‌اثر یا نشریه ، هیچ يك نمی‌توانند از عهده‌ی این مهم برآیند .

آنها قلمرو خاص خود را دارند و شفاها و باکلام مکتوب ، ادای مقصود می‌کنند . حال آن‌که قلمرویی که بازیگران ساکن آنند ، به‌طور نامرئی از روح به روح پرتو می‌گسترند .

من به این شخص بی‌نام گفتم که این امر در قلمرو مسئولیت آنان قرار دارد که آن گونه تآتر را ترغیب کنند ، تآتری از نژاد انسانی ، تآتری از تفاهم متقابل .

ك . الكسیف



ژوزف پاژسکا
ترجمه: بابک قهرمان

ابعاد اجتماعی توسعه (۲)

تجزیه و تحلیل اقتصادی و فرایند توسعه اجتماعی

عقاید بدبینانه بعضی درباره اقبال ویا امکان پیشرفت اقتصادی کشورهای درحال رشد، اغلب از بعضی روش‌های متداول تجزیه و تحلیل اقتصادی نتیجه میشود. این روش‌ها بیش از حد بر روی مدل‌های ساده شده اقتصاد سنجی (اکونومتری) که براساس مجموعه گردهم آمده‌ای از عوامل متغیر اقتصادی تعیین میشوند، تکیه می‌کنند. فرضیات نهفته در این مدل‌ها و اثری که آنها بر روی رابطه متقابل عوامل توسعه و بالاجبار، بر روی سیاست‌های توسعه می‌گذارند، در فهم مسائل توسعه اقتصادی و روش‌های برنامه‌گذاری اهمیت بسیار دارند. سادگی منطق این روش‌ها با آنها ظاهری جالب می‌بخشد، ولی نمی‌توان گفت که آنها را خلل‌ناپذیر می‌سازد. بگذارید یکی از اشکال ساده شده و نمونه مدل‌های تجزیه و تحلیل اقتصادی را که بسیار استعمال میشود و یکی از پایه‌های فلسفه متداول توسعه اقتصادی است مطالعه کنیم.

(الف) اثر متقابل عوامل توسعه

(۱) تولید ملی تابع سرمایه است.

(۲) سرمایه‌گذاری ثابت تابعی از ذخیره پولی و ظرفیت واردات

است.

(ب) با در نظر گرفتن عوامل بالا برای تعیین سیاست‌های توسعه

به نتایج زیر می‌رسیم.

(۱) میزان رشد به میزان سرمایه‌گذاری وابسته است. بنابراین برای

تسریع رشد باید بر میزان سرمایه‌گذاری افزود.

(۲) برای اینکه شرط (۱) عملی شود، باید ابتدا بر میزان ذخیره

افزود، و اگر این ممکن نشد به کمک‌های خارجی متوسل گشت. (۳) بهمین دلیل باید بر ظرفیت واردات نیز افزود، و این نیز،

برای رسیدن به میزان رشد بالاتر، به کمک خارجی احتیاج دارد.

منطق این تجزیه و تحلیل چنان بدیهی می‌نماید که بررسی بیشتر درباره آن ظاهراً غیر ضروری می‌افتد. لیکن، صرفاً بعثت همین کلیت ساده‌ای که تجزیه و تحلیل فوق دارد، یک ذهن فکور بر آن با شک بیشتری می‌نگرد. چگونه این گونه تجزیه و تحلیل می‌تواند بدون دانش با وضاع یک کشور که در هر صورت ضروری است، جواب‌های حاضری از آستین درآورد؟ در واقع، هستند بسیار کسانی که در ارائه یک چنین جواب‌هایی، کوچکترین تردیدی بخود راه نمی‌دهند.

بگذارید ابتدا به بعضی از نتایج ضمنی استدلال‌هایی که با توجه به مجموعه‌های بزرگ عوامل اقتصادی (یعنی تولید ملی و غیره) و به کمک مدل‌های توسعه مشابه مدل‌های فوق‌الذکر، بدست آمده‌اند، اشاره کنیم. مقصود من از نتایج ضمنی، آن نتایجی هستند، که قبلاً آنها را بدبینانه خواندم. با بکار بستن استدلال فوق باین نتیجه می‌رسیم که قسمت اعظم جمعیت کشورهای در حال رشد - تا اواخر قرن حاضر ویا حتی دورتر - حتی در رؤیا نیز نمی‌توانند سطح فعلی کشورهای پیشرفته برسند. این بدان معناست که کشورهای در حال رشد سالیان سال در طبقه پست‌تر تمدن امروزی خواهند ماند و اعضای آنها شهروندان درجه دوم جهان خواهند بود. این نتیجه‌گیری ناهنجار، لااقل دال بر لزوم تجدید نظری است که باید در درستی تمام استدلال‌ها و ارزیابی‌های معمول، بعمل آورد. دورنمایی

که ما در اینجا با آن روبرو می‌شویم، با نهادی (تر) که کارائی اقتصادی را یک مختصه اجتماعی و قابل دسترس تمام جوامع میدانند، مغایر است. این دورنمای بسیار دلسردکننده‌ایست. اگر این دورنما را نظریه پردازان (تئوریسین‌ها) رد نکنند، خود ملتها دیر یا زود رد خواهند کرد.

نقاط ضعف استدلالی که باین چنین نتایج بدبینانه‌ای منجر میشوند بسیارند. اول اینکه، در این نوع استدلال‌ها حقایق جای زیادی ندارند. مثلاً می‌گوئیم که درآمد سرانه بسیاری از کشورهای در حال توسعه آسیا و آفریقا در قیاس با اغلب کشورهای پیشرفته ۱ به ۳۰ (سی) است. لیکن، دانش ما درباره اینکه در عمل، این تفاوت چگونه توجیه میشود، بسیار کم است. در واقع، درباره اهمیت تفاوت فوق هیچ نمی‌دانیم. البته روشن است که یک فرد متوسط کشورهای در حال توسعه با درآمدی نمونه (بنا به تخمین) هائیکه زده شده است، ۳۰ تا ۴۰ دلار در سال ()، حتی برای یک ماه نیز نمی‌تواند در ایالات متحده زیست کند. واضح است که، ارزش یا اعتبار درآمدها، مثلاً در هندوستان و ایالات متحده، چنان عوامل ناممکنه‌ای هستند که مقایسه آنها بهیچوجه صحیح نیست. استفاده سریع و گوش بسته از عملیات جبری در مقایسه و محاسبه عوامل پیچیده ارزش‌ها و اعتبارها که فهم آنها نیز مشکل است، باعث تعجب انسان میشود. ما باید، هرجا که، مانند این مورد بخصوص، دانش وسیعی از چیزی نداریم، به ضعف خود اذعان کنیم.

این ضعف نیز، آنگاه که می‌خواهیم هدفهای مطلوبی را که با انگاره‌های متعدد اجتماعی و اقتصادی امروزی و آتی رابطه دارند ارزیابی کنیم، ظهور میکند. هیچ لازم نیست که بخواهیم بمنظور خلق شرایط مساعد لازم جهت دستیابی سلامت جسمی و خلاقیت ذهنی، و فراهم آوردن محیطی که توده‌ها خود را جزو طبقات پست دنیای فعلی بشمارند، حجم کالاهای تولیدی و خدمات را بمیزان سی تا ده برابر بالا ببریم. می‌توانیم بلندپروازیهایی خود را، بشرط وجود سازمان اجتماعی و اقتصادی کارآمد و رعایت عدالت اجتماعی، حتی پائین تر بیاوریم. شرایط لازم برای نیل باین هدف باید بدقت برای هر جامعه بطور جداگانه، تعیین گردند. و این از طریق ارزیابیها و پیش‌بینی‌های متداول فعلی که تولید ملی یا درآمد ملی را در نظر می‌گیرند، امکان پذیر نیست. ارزیابیها و پیش‌بینی‌های فوق حتی نمی‌توانند تصویر صحیحی از فاصله‌های فعلی ارائه دهند. اینها، صور فعلی و آتی هدفهای موجه اقتصادی و اجتماعی را مسخ و غیر واقعی می‌کنند. اینها، طرز فکر نو می‌دانه مردم کشورهای در حال توسعه - از لحاظ اقتصادی - را شدت می‌بخشند و توجیه می‌نمایند. با این گفته‌ها نمی‌خواهیم که وجود اختلافات مهم جهانی فعلی را انکار کنیم، و یا معانی ناگوار و نتایج خوفناک آنها را کوچک جلوه دهیم. ولی اگر عمده‌ای نسبت‌های ۳۰ برابر را ناگوار بدانند و نسبت‌های ۵ تا ۸ را بجد نگیرند، با ارقام بازی کرده‌اند. آیا مثلاً یک کاهش ده درصد دستمزدهای یک کشور واحد « ناگوار » است؟ اندازه‌گیری و ارزیابی اختلاف بین سطوح اقتصادی و اتخاذ تصمیم در مورد تغییرات آتی، فقط در بحث‌های سیاسی بین‌المللی دارای اهمیت نیستند، بلکه بعات ضرورتی که در آینده‌نگری و تعریف هدفهای سیاستهای توسعه اجتماعی و اقتصادی داخلی کشورها دارند، حائز کمال اهمیت میباشند. نتیجه اینکه، نقطه نظر‌ها و روش‌های متداول فعلی در ارزیابی فاصله‌ها و تفاوت‌ها، بیک مطالعه و تغییر شکل دقیق احتیاج دارند.

و بالاخره، لازمست بگوئیم که درک ما از اثرات متقابل عوامل توسعه نیز سست و ضعیف است. نسبت‌های نهائی سرمایه به بازده (۱) که از روی داده‌های آماری بدست می‌آیند در کشورهای در حال رشد مختلف، ارقام مختلفی بدست میدهند. ما در روشن کردن این پدیده‌ها توانائی چندانی نداریم. این عقیده که افزودن بر نسبت سرمایه‌گذاری مشکل و یا بسختی امکان‌پذیر است، از آنجه که امروزه مشاهده میشود سرچشمه گرفته است. معذا، می‌بینیم که ژاپن، کشورهای سوسیالیستی و چند کشور دیگر، با افزودن بر ذخیره‌های خود و با بالا بردن نسبت سرمایه‌گذاری از طریق تکیه بر عوامل داخلی، به نتایج چشمگیری رسیده‌اند. این ادعای متداول که مثال‌های فوق موارد استثنائی، یا پدیده‌های تکرار ناشدنی‌اند، و برای توسعه از وسائل خارق‌العاده‌ای استفاده برده‌اند، بجز یک فرار ذهنی از مقابل مسئله اساسی، چیز دیگری نیست. و این « استثناءها » یا « پدیده‌های

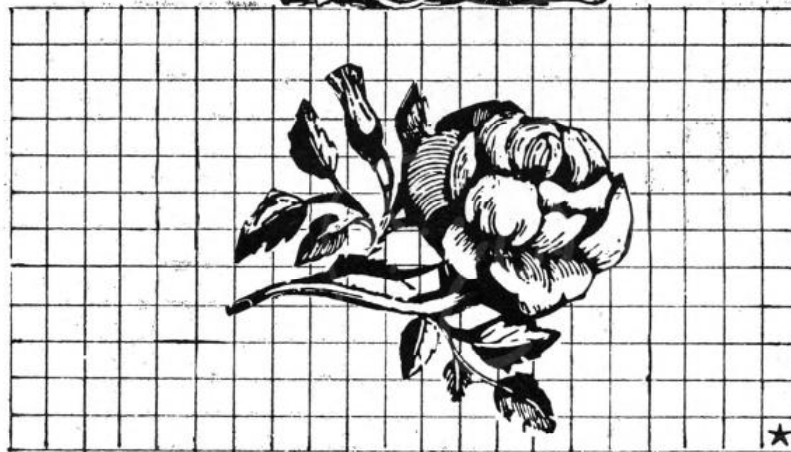
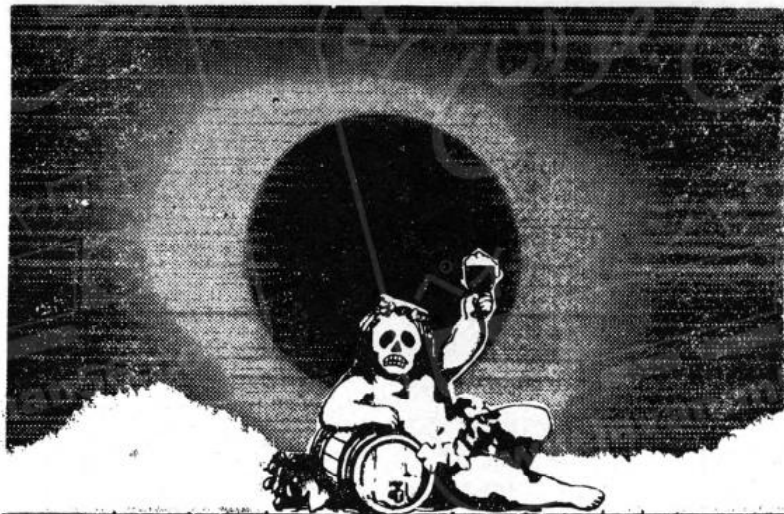
تکرار ناشدنی » همان تغییر و اصلاح، در کارکرد نظام اجتماعی و اقتصادی‌اند، که حل مسائل اساسی اجتماعی اقتصادی یک کشور را ممکن ساخته‌اند. در اینجا، ضروری است که بطرح دونتیجه که از نکات فوق استنتاج شده‌اند، بپردازیم. این نتایج بر اساس انتقاد از طرز تفکر اقتصادی متداول پدیدار گشته‌اند. زیرا که این طرز تفکر، یعنی روش‌های ساده شده و ابتدائی تجزیه و تحلیل اقتصادی مانع بزرگی در سر راه درک فرایند توسعه و عملی شدن سیاست‌های توسعه است.

نتیجه اول، با دورنماها و هدفهای سیاست‌های توسعه سروکار دارد. همانطور که نشان دادیم، تکیه اصلی بر روی بینش ذهن افراد است. اذهان یک ملت باید این موضوع را بپذیرد که ملتها می‌توانند مسائل خود را حل کنند، نظام‌های اجتماعی - اقتصادی خود را، تجدید بنا نمایند، و از این طریق به کارائی بیشتر اقتصادی توأم با سطح زندگی بالاتر برسند. وقتی که ملل در حال توسعه، به هدفها و امکانات می‌انديشند، بهتر است که موضوع ۳۰ (سی) برابر بودن درآمد سرانه سایر کشورها را کنار بگذارند. ما در کشور خود (۲)، قصه معروف و کوتاهی داریم که شاید کمکی باشد در درک بیشتر توسعه. روزی از روزها، دهقان فقیری، ضمن صحبت با یک کشیش، آرزو میکند که کاش رفاه مادیش بجائی میرسید که می‌توانست هر هفته یکبار و یا دوبار لباس زیر خود را عوض می‌کرد. بعد با کمی تفکر بیشتر در خلال گفتگوها، دهقان از کشیش می‌پرسد که آیا هستند کسانی که هر دو روز یا سه روز لباس زیر خود را عوض کنند؟ معلوم است که سوالات باینجا ختم نمی‌شوند. بالاخره، هستند ثروتمندانی که لباس زیر خود را روزانه و یا چندبار در روز عوض می‌کنند. و مردم خیلی ثروتمند، مثلاً میلیونرهای آمریکا، تمام وقتشان صرف در آوردن و پوشیدن لباس میشود. انسان نباید بصرف اینکه نمی‌تواند بچنین جائی برسد احساس ناخشنودی کند. بمنظور ایجاد شرایط اساسی برای سلامت جسمانی، کار خلاق، و بزرگداشت مقام انسان در یک زمینه هماهنگ بین‌المللی، افزودن بر میزان درآمد ملی سرانه تا چند برابر کافی نیست. نیل باین نوع توسعه، بتوسط اکثریت کشورهای در حال رشد، آنهم در طی فقط یک نسل پدیده‌ای کاملاً عملی است. براهینی که می‌توان برای اثبات این عقیده آورد فراوانند و سابقه تاریخی دارند. با این حال، یک چنین بینش مثبتی خودبخود نمی‌تواند از عهده حل مسائل برآید، بلکه همراه با این بینش باید بدرك روشنی از هدف‌ها و انگاره‌های (الگوها) توسعه اجتماعی و اقتصادی دست یافت.

دومین نتیجه به فهم بیشتر خصوصیات تأثیر متقابل عوامل توسعه مربوط میشود. فرایند توسعه از گرد آوردن یک سلسله روابط جبری بین افزایش درآمد ملی، سرمایه‌گذاریها، صادرات، واردات و غیره تشکیل نشده است. ملاحظات اجتماعی، شدت از عوامل اقتصادی تأثیر می‌پذیرند. تغییر در میزان توسعه تشکیلات اقتصادی، بدتر فیت سرمایه‌گذاری، در کاربرد فرایندهای جدید تکنولوژیکی و امثال آن، بمقیاس بزرگی، از تغییر و اصلاح رفتار اقتصادی انسان نتیجه میشوند. بنابراین، فرایند توسعه را، باید فرایندی دانست که در آن پیشرفت نتیجه تغییر رفتار انسان است. و چون این - یعنی فرایند توسعه - پدیده‌ای اجتماعی است که از روابط بین انسان‌ها و نهادهای (موسسات) اقتصادی تأثیر می‌پذیرد، باید آنرا از دیدگاه خاصی دید و در تعیین سیاست‌های توسعه از بعضی عوامل بخصوص استفاده جست. از اینرو یک چنین سیاستی، باید با در نظر گرفتن نیروهای توسعه اجتماعی، هدفهای توسعه اجتماعی، و راحل‌های اجتماعی و نهادهای که ممکن است از کارائی اقتصادی بیفزایند، تحت ضابطه درآید. صریحتر اینکه، جنبه‌های اجتماعی باید جزء لازم ولاینفک سیاستهای توسعه اقتصادی باشند. این جنبه‌ها، بخصوص در مورد کشورهای در حال توسعه، که تغییرات اجتماعی - نهادی ریشه دار عامل مهمی در توسعه اقتصادی آنهاست، بسیار ضروری است.

خطوط اصلی تعیین سیاستهای اصلاحات اجتماعی - اقتصادی

سیاستهای توسعه اغلب تحت تأثیر ساخت‌های موجود و عواملی که هم درونی هستند (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) و هم برونی قرار می‌گیرند. بنابراین اگر بخواهیم بوضع یک سلسله قوانین کلی برای تعیین سیاستهای توسعه بپردازیم، راه عبثی رفته‌ایم. آنچه که در بعضی از مراحل توسعه، بقیه در صفحه ۵۸



محمود دژ کام

مشق اشراقیت

و علت را پرسیدم . در حالیکه دگمه
های بارانی پنبه‌اش را می‌انداخت
خندید و گفت ، مگر خبر نداری ؟
— چه چیز را ؟
— سفر انگلیس «منثور» را .
— نه .

— پس گوش کن . دوسال قبل
«منثور» به اروپا رفت . دست و پا
کرد و دکترای حقوق گرفت . بعد
باعمل جراحی و تحمل ناراحتی
زیاد مقداری مو روی سرش کاشت .
از آنجا راهی استرالیا شد و دختری
به زنی گرفت که میگویند از
خانواده ثروتمندی میباشد . حالا هم
به ایران برگشته و دارد مشق
اشراقیت میکند .

گفتم ، میخواهی بگوئی که
گرفتن دکترا و کاشتن چندتار مو

خودم است و خدا حافظی کرد و
رفت .

از حرکتش دلخور شدم . گفتم:
خدایا ! این آدم دوسال قبل برای
خودش کلی آقا بود . خلق خدا را
دوست داشت . به هر دوستی که
میرسید ولش نمی‌کرد و وعده دیدار
میگرفت . جوشش و گرمی از سر
و رویش میریخت . در خیابان که
راه میرفت با دوستان و آشنایان
دادوستد عاطفی میکرد . تواضع
نشان میداد و درخیز برداشتن به سوی
دوست پیشگام بود . دستشان را
میگرفت و می‌خندید و اخلاص
می‌ورزید . معلوم بود که میخواهد
یکدانه از تسبیح صد دانه باشد . اما
حالا ؟

دو روز بعد «منظوم» را دیدم

این روزها «منثور» را توی
خیابان نادری دیدم . اول شناختم .
خوب که دقت کردم دیدم خودش
است . پیش رفتم و بنا به سابقه
الفتی که بین ما بود دستش را
فشردم و حالش را پرسیدم . او
گرمی و شکل و اخلاق سابق را
نداشت . در آخرین دیدار که دوسال
قبل بود و به همراه «منظوم» دوست
هردوی ما در هتل «پالاس» ناهار
خورده بودیم سری بی‌مو و برخوردی
گرم و نرم داشت . اما حالا روی
سرش موی سیاهی نشسته و رفتارش
تند و گزنده شده است .

پرسیدم موها را از کجا آورده‌ای ؟
مثل اینکه از این سوال خوشش
نیامد . زیرا با لحنی که در آن کلی
فیس وافاده بود گفت موها مال

در سر و داشتن يك زن انگلیسی زبان باعث میشود که آدم بفکر اشرافیت بیفتد. آنهم اشرافیتی که دنیا دارد به زیاده دانی اش میریزد؟ گفت: به گفته سعدی موقعیکه پسران وزیر ناقص عقل به گدائی میروند خواهی نخواهی روستازادگان دانشمند جایشانرا پر می کنند.

گفتم: مثل اینکه خیلی از مرحله پرت هستی. آن وقت ها که پسران وزیر ناقص عقل همینکه می دیدند پیمانهایشان پر و نوپیشان به سر رسیده جایشانرا به روستازادگان دانشمند می دادند و خود به گدائی می رفتند گذشت. حالا تغییر زمانه آنچنان پسران ناقص عقل را جسور و بیبیک ساخته که از هر دری رانده شوند از در دیگر وارد میشوند و نعمت دنیا را از پدیری خود میدانند. بیچاره روستازادگان دانشمند با همه ذوق و سلیقه ای که در موی سر و ریش و سبیل خود بکار میبرند و مشق اشرافیت می کنند باز هم خدمتگزار همان پسران ناقص عقل هستند.

گفت: تنها پسران ناقص عقل پرو نیستند، بلکه سوای يك اکثریت عظیم و زحمتکش و شریف، نوعی خاصی از روستا زادگان دانشمند

بخصوص آنها که سالیان متمادی است در تهران اطراق کرده اند دیگر آن دانش و استخوان و مقاومت و گذشت ابن سيناها و خواجه نظام الملک ها و خواجه نصیرالدین طوسی ها را ندارند. این ها بجای اینکه به دانش و وطن پرستی خود تکیه کنند تمام وقتشان صرف اصل و نسب سازی و دیوار کشیدن بین حال و گذشته شان میشود.

پرسیدم چگونه؟

گفت اول با هر دوز و کلک و خوشخدمتی و قرض و قول که هست يك خانه مجلل در شمال شهر دست و پامی کنند. سالن ها و اتاق هایش را با مبیل ها و تجمل هائی پر می کنند که اشراف اروپائی به سمسار ها می سپارند و خود به آپارتمانهای جمع و جور و کم خرج نقل مکان می کنند تا از اسارت اشیاء رهائی یابند. سپس به سراغ سمسار های خودمانی میروند و عکس یکی از مستوفی های زمان قاجار را می گیرند و به سالن پذیرائی می آویزند که بع .. له .. این شمایل پدر بزرگ مرحوم ماست.

گفتم: باورش مشکل است. هیچ هم مشکل نیست. برای نمونه سری به خیابان جردن و

بولوارها و کوچه های شرق و غربش بزن. در بیشتر خانه هارا که بکوبی سرو کله یکی از همین روستازادگان دانشمند و یا نیمه دانشمند که دارند مشق اشرافیت می کنند بیرون می آید. در بعضی از این خانه ها که فقط يك زن و شوهر و یکی دو بچه زندگی می کنند چنان سالن های بازی و بارها پذیرائی و اداء و اصول های اشرافانه به وجود آورده اند که ناصر الملک ها و علاءالدوله ها به خواب هم نمی دیدند.

گفتم: به حساب کی؟

گفت به حساب کی؟ .. به حساب وام از بانکها و بعد به عناوین مختلف بالا کشیدن و پس ندادن. به حساب حقوق های گراف چند جانبه از دولت گرفتن. به حساب مقاطعه کاری. به حساب دریافت اعتبار های کلان از دولت و برپا کردن موسسه های تولیدی و صرافى و غارت میلیونها مصرف کننده وووو.

گفتم: که عاقبت چه بشود؟

— مسابقه است جانم. زمان زمان مسابقه است. منتها دیگران در بهترین مسابقه ها که تسخیر فضا و بالابردن سطح تولید و خانه سازی و پیشرفت دانش باشد شرکت می کنند. روستا-

زادگان دانشمند ندیدیدید ما هم در بدترین مسابقه ها که اسیر اشیاء شدنست شرکت کرده اند. آنقدر دوروبرشان آجر و سنگ مرمر و چوب و آهن و مجسمه و تابلو و کاسه و کوزه و خرت و پرت جمع کرده اند که جرأت دست از پا خطا کردن ندارند. این ها بجای خانه زندان ساخته و خود را در آن به بند کشیده اند.

یکی میشود «ژان پل سارتر» که هدیه های دریافتی را به دوستانش می بخشد تا هم آنها را شاد کند و هم خود را از اسارت اشیاء برهاند. گروهی هم روستازادگان دانشمند ما هستند که همینکه از اسارت فئودالها بیرون آمدند فوراً تن به اسارت اشیاء داده اند. خوب، عادت به اسیر بودن هم یکنوع بیماری روانیست.

گفتم: همه چیز را گفتی اما نگفتی بدعتنقیش مال چی بود! گفت: مال موی سرش.

— موی سرش ...؟

— آره جانم. مگر نمیدانی که برای کاشت مو درس معمولاً از نقاط دیگر بدن استفاده می کنند.

دوتائی کالی خندیدیم.

تهران پائیز ۱۳۴۹



میرزا ملک خان ناظم الدوله سیاستگر مشهور عصر قاجاریه و از پیشروان مسلم نهضت مشروطه است. او در دستگاه ناصرالدینشاه عهده دار مقامات حساسی بود ولی سرانجام بسبب اعمال خلاف رویه ای که مرتکب شد مغضوب حکومت واقع گردید.

ملک مثل هر مرد سیاسی از خبط و خطا و لغزش و دغلی بازی مبری نبوده است ولی وقتی در نظر بگیریم که نوشته ها و آثار او در پیداری خلق زمانه و ایجاد يك فضای مساعد سیاسی بسود نهضت مشروطه نقش انکارناپذیری داشته بدین نتیجه میرسیم که محاسن او بر معایبش می چربیده است. نوشته زیر فصلی از کتابی است که در شرح احوال و افکار ملک بهمت سازمان کتابهای جیبی منتشر شده است. در این نوشته میخوانید که ملک راه حل نابسامانی های عصر خویش را در تحقق حکومت قانون می جست است و مسلماً آنچه او از خامه به نام در آورده ناظر به اوضاع و احوال خاصی است که در عصر ناصری حاکم بر محیط سیاسی ایران بوده است.

اصول عقاید سیاسی میرزا ملک خان ناظم الدوله

فصلی از کتاب: میرزا ملک خان

تألیف: فرشته نورائی

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی

تقن از پیش خود بهم بسته است ... مصنف مزبور سألها در تفهیم این مطالب معطل بوده است و مطالب این کتابچه حاصل عمر يك دولت است ... بهر يك لفظ این مطالب که به نظر شما قابل اعتنا نیاید کتابها نوشته اند ... یکی از حکمای بزرگ و بسیار مشهور فرانسه که او را پیغمبر علوم دولتی « می خوانند پانزده سال صرف نوشتن کتابی کرد که « در میان ملل فرنگ قرآن علم حقوق » بشمار می آید. « من این کتاب را با دقت تمام خواندم ... بعد از دو سال، وقتی که در مقدمات علوم حقوق ربطی بهم رسانیدم، و کتاب حکیم را دوباره خواندم آن وقت فهمیدم که شهرت حکیم مزبور چقدر بجا می باشد. « همچنین « در اوایل تحصیل مباحثات پارلمان انگلیس را تحقیق می کردم ... کم کم معلوم شد که بنیان قدرت انگلیس در همان مطالب بوده است. « (۱) این مطالب را ملک در ۱۲۷۵ نوشته، قریب سی سال بعد که سفیر دولت بود در رساله روشنائی (۱۳۰۳) گفت: « نویسنده این کلمات از ابتدای جوانی مدت سی سال در میان اعظم امور دولتی چه در ممالک اسلام چه در صنفات فرنگستان بجهت تحقیق اصول ترقی دنیا میدان هر نوع تفحص و مساعدت هر قسم تجربه را داشته است. « (۲)

ملک بحث سیاسی خود را با موجودیت دولت آغاز می کند: « آن دستگاهی که در میان يك ملت مستقل منشأ امر و نهی می شود، آن را حکومت می گویند. در هر قومی که از حالت وحشیت بیرون آمده اند لامحالہ حکومتی هست. « (۳) پیش از آنکه به اصلاح اصول سیاست بپردازد، انتقادی بر آیین حکمرانی گذشته می نماید. باید دانست که ملک « نقص ترکیب

تفکر سیاسی ملک از فلسفه عقلی و تحقیقی سرچشمه گرفته است و در طریق مسلک لیبرالیسم نمو یافته است. اصول عقاید سیاسی او را سه اصل کلی تشکیل می دهند: اول مشروطیت دولت که به حکومت « منظم قانونی » یا « اداره قانونی » تعبیر می کند. دوم اعتقاد به قانونگذاری که می خواهیم « سیل همه مصائب را به سد قوانین دفع نمائیم. « و سوم شناخت حقوق فردی که منشأ آن را حق طبیعی یا « ازلی » می داند. افکار ملک تحت تأثیر آرای فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه بخصوص « منتسکیو » قرار دارد و بعلاوه لیبرالیسم قرن نوزدهم که همراه علوم تجربی پیشرفت کرد، در عقاید سیاسی او نفوذ مستقیم داشته است.

وی اصول عقاید سیاسی خود را در « دفتر تنظیمات » شرح داده و جنبه های مختلف آن را بتدریج در سایر رسالات و مقالات بسط داده و تکمیل نموده است. ملک اعتراف دارد که تفکرات او حاصل مطالعاتی در آثار فلاسفه اروپا و همچنین مشاهدات او از تجارب عملی سایر دول می باشد. می گوید: تصور نکنید که نویسنده دفتر تنظیمات دو سه روزی نشسته و مضامین آن را « من باب

دولت « را « مانع اصلی و مانع مطلق و مانع واحد ترقی » ایران شمرده است . پیشنهاد اصلی او تغییر سیاست است و رشته همه کارها را منتهی به وضع دولت می نماید . در انتقاد وضع زمان خود می نویسد : چرخ کارخانه دیوان « شکسته و پوسیده » است ، و با مقتضیات زمان سازگار نیست . « از آیین کیان و عرب و مغول و ترک و فرنگی آنچه از همه غریب تر بوده همه را درهم آمیخته ایم و در میان این جمع وحشت انگیز رئیس و مرئوس ، عاقل و دیوانه را برهم سوار کرده ایم و اسم این محشر بربری را دیوان اعلی گذاشته ایم . » (۴) بجای هر چیز تیر و کمان و توپ و تفنگ داریم ولی « در علم ترتیب دستگاه دیوان ترقی نکرده ایم . چنانکه دو هزار سال قبل از این هر طور مالیات می گرفتیم امروز همانطور می گیریم ، رسم حکومت و تقسیم ولایت و ترتیب استیفا و عموم شقوق عمده اعمال دیوانی هنوز در حالت سه هزار سال قبل از این باقی هستند ... پس هرگاه راست است که نظم دولت موقوف به نظم دستگاه دیوان است و هرگاه قبول دارید که دستگاه دیوان در ایران سه هزار سال است عقب مانده ، پس لابد باید کمر همت را در اصلاح دستگاه دیوان ببندید . » (۵)

اساساً ملکم اعتقاد نداشت که مشرق زمین خدمتی به ترقی اصول سیاست کرده باشد . در گفتگوی با « بلانت » گفته بود : مشرق زمینیان هیچگاه « سیستم سیاست » خلق نکردند ولی ادیان بزرگ آوردند . جای دیگر می گوید : « ما اهل آسیا در ایام گذشته در بسی علوم و صنایع خیلی هنر و قدرت نموده ایم اما بواسطه بعضی موانع جبری ... از این علوم دولت سازی ازاول تا آخر بکلی و بالمره بری و عاری مانده ایم . » در حالی که دولت سازی « اعظم کرامتهای قدرت انسانی » و « جامع جمیع علوم » و حاصل « اجتهاد عقل بشری » است (۶) . ضمن بحثهای مکرر جدلی خود - راه اصلاح حکومت را اخذ اصول سیاست غربی می داند - به این دلیل که مبنای علمی و عقلی دارد و سودمندی آن به تجربه رسیده است . می نویسد : « ما در اعمال دیوانی یا باید مقلد مقتنین قدیم باشیم ، یا باید از فرنگی سرمشق بگیریم ، یا خود مخترع باشیم . اگر مقلد مقتنین قدیم هستیم پس این بازیچه های تازه چه معنی دارد . صفویه کی مجلس شورا داشتند ، مصلحت خانه کیانیان کجا بود . اگر می خواهیم خود مخترع باشیم اولاً بفرومایند در این بانصد سال گذشته در صنایع ظاهری کدام اختراع را کرده ایم که بتوانیم در صنایع علمی اختراعی بنمائیم ... اما اگر در جمیع صنایع از بارو و گرفته تا کشدو وری محتاج سرمشق بوده و هستیم - چگونه می توانیم در صنایع دیوانی که هزار مرتبه دقیق تر از جمیع صنایع دیگر است از پیش خود اختراعی بنمائیم . » (۷) در جواب مخالفین که می گفتند قانون فرنگی خلاف دین اسلام است برهان می آورد : از کجا فهمیدید که نظم فرنگستان خلاف شریعت است ؟ هرگاه قرار بگذاریم مستوفیان پول دولت را کم بخورند ، مجتهدین چه حرفی خواهند داشت ؟ تنظیم مناصب دیوانی چه منافات با شریعت دارد ؟ « انتظام دولت منافی هیچ مذهب نیست مگر مذهب آن اشخاص که بزرگی ایشان حاصل اغتشاش ، و دلیل اغتشاش اوضاع مملکت است . » (۸)

تحت تأثیر فلسفه تجربی و تحقیقی می نویسد : « علم تنظیم دول مثل هندسه بر قواعد معین ترتیب یافته است . هرگاه رشته قواعد علم را بگیرد و پیش بروید دولت را نظم داده اید . » (۹) همانطور که تلگراف و کشتی بخار بدون « علوم کبی » ساخته نمی شوند « ترتیب یک دولت عادل » ممکن نمی شود مگر به همان « علوم صریحه ای که آن همه اقلیم دیگر را مملو حیات تازه » نموده است (۱۰) . با پیروی فکر منطقی و علمی خود معتقد است که سیاست غربی دستگاه منظم واحدی است که یا باید آن را من حیث المجموع اقتباس کرد و یا یکسره طرد نمود . « طرحهای دولتی را از فرنگی یا باید بکلی قبول کرد ، و یا باید بکلی رد نمود . » زیرا آن طرحها را « مثل چرخ ساعت ترتیب داده اند هرگاه نصف چرخهای ساعت را رد کنیم نصف دیگر بی مصرف ... خواهد بود . » (۱۱) باید « اصول نظم » را گرفت و « بدون معطلی در ایران برقرار ساخت » هرگاه « از فروعات متفرقه ابتدا کنید همان نتیجه را خواهید برداشت که در این شصت سال برداشته اید یعنی معطلی زیاد ، زحمت بی حاصل ، تأسف گذشته . » (۱۲) اگر از ترقی بی نصیب مانده ایم برای این است که بزرگان ما نمی دانند علاوه بر « عقل شخصی » چه « کرامات علمی » در دنیا ظاهر شده و در عین حال حق خود می دانند که اختیار بیست

کرور خلق را بدست گیرند و سالی یک کرور مال دیوان را « صرف تشخص » خود کنند و بر ملت منت گذارند که « اگر ما نباشیم شما هم نخواهید بود . » (۱۳) غافل از آن هستند که « یک بخت بی شعور » آنان را « بر حسب اتفاق بر این مسند گذاشته است . » (۱۴) هروقت هم موضوع « نظم بامعنی » به میان آمده اولیای امور گفته اند « ما این نظم را نمی فهمیم » و در نتیجه « نفهمیدن مطلب را دلیل بطلان مطلب » قرار داده اند . مثل این که « بگوئیم چون فلان امیر توپخانه از هندسه چیزی نمی فهمد علم هندسه باطل و از ایران باید مردود باشد . » (۱۵) تازه وقتی هم که به ضرورت خواستند نظاماتی بدهند « در تدابیر ملکی هر چه کرده اند یا خط بوده است یا فروعات به معنی . » قبل از آنکه در فکر « تعمیر بنیان باشیم - در بالاخانه های مخروبه از یک سمت متصل نقاشی می کنیم و از سمت دیگر خراب می شود . بعد وقتی که به حاصل خود نگاه می کنیم عوض اینکه سبب اصلی خرابی را ملتفت بشویم ، رنگهای نقاشی را مورد بحث می سازیم و از بی رنگهای دیگر می گردیم . » عوض اینکه روی خرابیهای ایران را نقاشی کنیم باید در فکر نظم صحیح بود ولی شروع کار « از جزئیات کمال خط » خواهد بود (۱۶) .

بحث ملکم به اینجا می رسد که « چون کل این نظامات بسته به نظام دستگاه دیوان است ، لهذا ... ناچار دستگاه دیوان را [باید] نظم بدیم . » (۱۷) در واقع « دستگاه دیوان .. به منزله چرخ بخار است . نا این چرخ اصلی درست نشود ، آن نتایج بزرگ که منظور ماست ابتدا حاصل نخواهد شد . نظم لشکر ، نظم مالیات ، ضمانت حقوق ، پیشرفت پولیطیک ، رونق تجارت ... حتی تیش حکومت کلا بسته به ترتیب دستگاه دیوان است . » بدون نظم دیوان « هر تدبیری بکنید و هر قدر که بکوشید ، باز یقین بدانید که استیلاي خارجه » از ایران دست بردار نخواهد بود (۱۸) .

پس از آن مقدمه انتقادی به اصلاح اصول سیاست می بردارد و بحث خود را با تعریف کلی از حکومت سلطنتی و جمهوری شروع می نماید . با نظام جمهوری کاری ندارد و توجه او معطوف به رژیم سلطنتی است . آن بردو نوع است : « سلطنت مطلق » و « سلطنت معتدل » . سلطنت مطلق نیز دو صورت دارد : « سلطنت مطلق منظم » و « سلطنت مطلق غیر منظم . » (۱۹) از بین آن دو نوع حکومت ، « سلطنت مطلق منظم » را عنوان می کند و مساله تفکیک قوا را در رابطه با آن می سجد . فرض سیاسی خود را تحت تأثیر عقاید « منتسکیو » پروراند . می نویسد : امر حکومت شامل دو اختیار متفاوت است : « اختیار وضع قانون » و « اختیار اجرای قانون . » اصل تفکیک قوا را در رساله دیگر روشن تر بیان می کند . بطور کلی دو طریقه حکمرانی هست : « اداره اختیاری » و « اداره قانونی . » مقصود از « اداره اختیاری آن است که اعمال دیوان در طریقه اجرای حکم دولت مختار هستند . » و در « اداره قانونی ... اعمال دیوان در طریقه اجرای حکم دولت اصلاً اختیاری ندارند . » یعنی تکالیف حکومت « به حکم قوانین صریح به نوعی محدود و معین است » که نمی توان به هیچ طریقی در آن دخل و تصرف نمود . نتیجه گیری سیاسی او این است که « معایب حکمرانی ایران و شکوه حکومت فرنگ در اداره اختیاری و در اداره قانونی است ... اداره قانونی یعنی معجزات ترقی فرنگ ، اداره اختیاری یعنی عظمت خرابیهای آسیا . » پس « چاره معایب و راه ترقی » این است که « اداره اختیاری ... مبدل گردد به اداره قانونی . » به حقیقت « تغییر نظم ایران در همین دو کلمه است . مادامی که حکمرانی بر اداره قانونی نیست در تغییر وضع خود هر قدر اهتمام نمائیم باز لامحاله همان خواهیم بود که همیشه بوده ایم . » بالاخره « بنیان نظم یک دولت [در] این است که اختیار قانون از اختیار اجرا جدا باشد ... در این چند سال جمیع عرایض من جدائی این دو اختیار بوده است : وزرا جدا ، مقتنین جدا . » (۲۰) از این رو به دو دستگاه جداگانه نیازمندیم : « دستگاه تنظیم » و « دستگاه اجرا » با جدائی این دو دستگاه ممکن نیست دولتی بی نظم بماند زیرا « بی نظمی دولت حاصل تجاوزات وزرا و عدم تحدید تکالیف عمل دیوان است . » ماهیت قدرت طلبی اهل سیاست را هم درست شناخته که می گوید « محال است وزیری از روی میل دایره اعمال خود را بواسطه

بحث خود در تاسیس نظم قانونی می‌گیرد روشن می‌دارد. باید: « درك ملك چنان دستگاهی مقرر شود كه هيچ امير، و هيچ وزير، و... هيچ حاكم، خواه با انصاف خواه بيرحم، خواه دارای فضائل، و خواه مملو شقاوت، در هيچ صورت، هرگز، به هيچ وجه نتواند بدون حكم عدالت قانونی به حقوق هيچكس بقدر ذره‌ای خلل وارد بياورد. » (۲۹) در مورد ماهيت « قوانين اركاني » ملك با توجه به مجموعه قوانين نابلتون می‌نويسد: « هنر آن نابلتون بزرگ كه اولين مقنين اين عهد محسوب می‌شود در همين يك فقره بود كه می‌دانست مجلس تنظيمات را مشغول چه نوع كارها سازد. » (۳۰) در « دفتر تنظيمات » طرح يك سلسله قوانين را پيشنهاد می‌كند كه مهمترين آنها عبارتند از قوانين تركيب حكومت، تقسيم اختيار وضع قانون و اختيار اجراي قانون، حقوق ملت، تشكيلات وزارتخانه‌ها، قانون ماليه، تاسيس بانک، قانون تعليمات عمومی، و ديوان عدليه. قدرت قضائي را به عهده « ديوان قضا » می‌گذارد كه مسئوليت اين

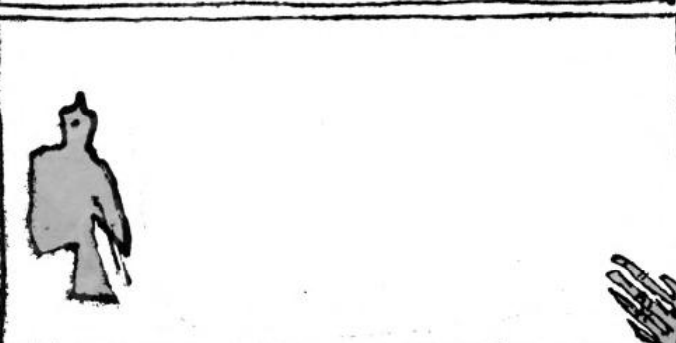
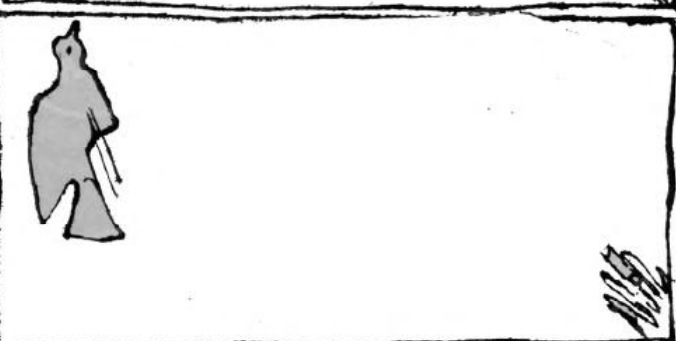
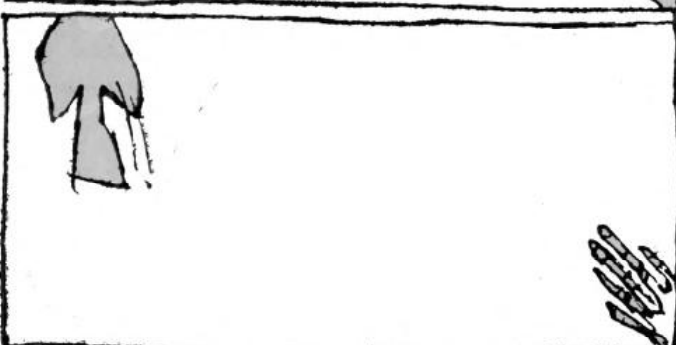
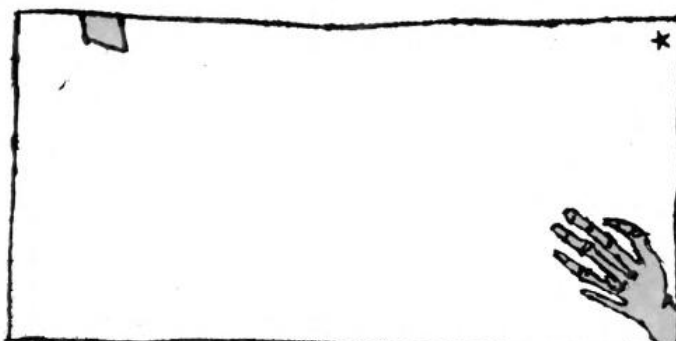
وضع قوانين محدود بکند - سهل است قابليت و كفائت وزير هر قدر بيشتر باشد، در دفع قوانين زيادتر خواهد كوشيد. اين قاعده دخلي به اشخاص ندارد - هر كس وزير باشد، خواه نسلرود خواه ميرزا آقاخان، به حكم طبيعت درصدد اين خواهد بود كه بواسطه رفع عايق قوانين، قوه دايره اختيار خود را وسعت بدهد. » (۳۱) با آن توجه فاضلان كه از نفس سياست مطلقه می‌كند، قدرت نامحدود را طرد می‌نمايد. اگر بخواهيم « استعمال اين اختيار را مایه نظم و موجب رفاه ايران بسازيم، اول بايد دستگاه استعمال اين اختيار بلامعارض را كه در واقع بی‌معنی است و منشاء ظلم و جور است نظم بدهيم. » (۳۲)

انتقاد از نظام حكومت مطلقه قبل از ملك هم مطرح شده بود. ولي مضمون آن انتقادهای بيشتر از جهت نكوهش ستمگري و حمله به حكام بود، و فرضيه سياسي حكومت مطلق كمتر مورد نقادي واقع شده بود. ملك اساس تئوري حكومت « اختياري مطلق » را مورد بحث قرار داد. از آن مهمتر فرضيه تفكيك قوا را در تحريات سياسي فارسي مطرح ساخت. فرض تفكيك قوا كه در فلسفه « لاک » عنوان شده و « منتسكيو » آن را پرورانده - در ذهن همه متفكران مشرق در قرن نوزدهم تاثير عميقي داشته است. دليل آن هم روشن است چون سنت حكمراني مشرق بر نظام استبدادي قرار داشت و استبداد حكومت را هم از عوامل عمده انحطاط اجتماعي و خرابي مملكت می‌دانستند - حال فرضيه تفكيك قوا را درمان همه عوارض سوء سياست مطلقه می‌پنداشتند. از همان جهت اعتقاد ملك هم نيز بر جدائي قوه قانونگذاري از قوه اجرائي است. اختيار قانونگذاري را به « مجلس تنظيمات » و قدرت اجرائي را به « مجلس وزرا » واگذار می‌كند.

در رابطه آن دو قدرت با هم و بحث فلسفه قانونگذاري چنين می‌گويد: « اين قدر كه از قانون می‌گوئيم اول بايد بفهميم قانون يعني چه؟ » از قانون تعريف ساده‌ای می‌كند: « هر حكمي كه موافق قرار معين از دستگاه قانون صادر شود، قانون است. » چون « قانون بايد لامحاله از دستگاه قانون صادر شود » حكم فلان وزير قانون نيست « منتهايش حكم خوب خواهد بود. » همچنين قانوني كه فلان « حكيم » بنويسد باز قانون نيست بلكه حداكثر طرح قانون خوب خواهد بود (۳۳).

مجلس تنظيمات كه دارای اختياراتي وسيع است « قوانين اركاني » را تدوين می‌نمايد. « قواعد مشورت » و نظامنامه مجلس را نيز مشخص می‌كند. اعضاي مجلس « بالساوي حق حرف دارند »، هيچكس ماذون نيست حرف ديگري را قطع كند، « ترتيب گفتگو با رئيس مجلس تنظيمات است. » « هر كس مختار رای خود خواهد بود »، براي تصويب احكام مجلس « نصف بيشتر آراء » ضروري است، هرگاه آرای موافق و مخالف مساوي باشند « رأي غالب درست رأي رئيس خواهد بود. » اعلام رأي ممكن است « مخفي يا ظاهر » باشد، و « فهرست مطالب » مذاكره را قبل بايد معين كند (۳۴). آن قواعد را ملك از اصول پارلماني غرب گرفته و به گفته خودش « موافق رسم شوراي فرنگ است. » همان سبك را ملك در كميسيون مشورتي تشكيل بانك بكار بست (۳۵). دستگاه اجرائي بايد قوانين مجلس تنظيمات را « نقطه به نقطه مجرا بدارد » و « اول تكليف وزرا اجراي قانون است... و خارج از قانون به هيچ كاري نبايد اقدام بكنند. » بدین ترتيب قدرت اجرائي بر عهده « مجلس وزرا » است كه تابع قانون است و تحقيق و محاكمه تخلفات قدرت اجرائي « بر عهده مجلس تنظيمات » است (۳۶). در ترتيب هيات وزيران آنچه به « قانون علمي » مقرر شده اين است كه وزرا در « پيشگاه مجلس قوانين مسئول باشند. » اصل مهم ديگر مسئوليت مشترك وزيران است. « اين شرط مطلق است كه وزرا بايد در خدمات دولت تماماً شريك و ضامن اقوال و اعمال همديگر باشند. بطوري كه اگر يكي از آنها مصدر خطا و مرتكب خطي بشود همه وزرا مثل وجود واحد يك دفعه معزول شوند. » آن وزيري كه « در امور دولتي شريك و ضامن رأي وزرا نباشد بايد في الفور از وزارت خود استعفا بکند. » (۳۷) يك وزير بايد نيك و بد همه نوع كار را تماماً به عهده خود بگيرد يا استعفا نمايد. » (۳۸).

ملك هم نظر اصلي خود را در مورد تغيير سياست از نتيجه‌ای كه از



دیوان « منحصر باشد به مواظبت و محصلی اجرای احکام و قوانین دولت. » (۳۱) در دستگاه عدالت سلسله مراتب قضائی را نیز پیش بینی کرده و سه نوع محاکم قضائی پیشنهاد می کند: دیوان اصلاح، دیوان عدلیه، و یک دیوان اعلی که مقر آن در پایتخت باشد (۳۲). ملک برای وزارت عدلیه مسئولیت بزرگی می شناسد: « نظم ایران باید از وزارت عدلیه بروز کند. هرگاه کسی مرا ناظم ایران قرار می داد، من وزارت عدلیه را برای خود اختیار و انتخاب می کردم. شرط اول عدلیه بعد از علم جرئت و استقلال رای است. » (۳۳) ضامن اجرای عدالت قانون دیوانخانه است. می نویسد: « این را هم دنیا ثابت و مقرر ساخته است که عدالت ... بدون قوانین عدلیه هیچ معنی ندارد. معنی عدالت دولتی این است که هیچ حکمی بر رعیت جاری نشود مگر به حکم قوانین، حکم قوانین از هیچ جا صادر نشود مگر از دیوانخانه های عدلیه (۳۴) ... و آن جزا که بدون حکم دیوانخانه مجرا بشود اگر هم در معنی عین عمل باشد چون خارج از دیوانخانه واقع شده بر حسب قانون تعدی فاحش خواهد بود. » (۳۵).

در بحث اجرای قانون مسأله ضمانت قانونی را مطرح ساخته و از آن به « ضمانت حقوق » تعبیر می نماید. « قانون مرکب است از خطوط بی روح. اگر ما احسن قوانین روی زمین را قبول کنیم، و اگر صدسال بر ضد آن عمل نمائیم، قانون مزبور ابداً نه حرکت خواهد کرد، نه به صدا خواهد آمد. » اروپائیان « به قوانین خود جان و زبان داده اند » یعنی در دستگاه قضائی مملکت « وکیل قانون » معین نموده اند که مقام معتبری دارد. مسئولیت وکیل قانون (یا به اصطلاح امروزی دادستان) را چنین تعریف می کند: « وکیل قانون مأمور است که هر کس برخلاف قانون حرکتی نماید او را به دیوانخانه بطلبند و تنبیه او را به دیوانخانه رجوع نمایند » وکیل قانون « پس از تفتیش مراتب تقصیر » امر قضاوت درباره متهم را « محول به حکم دیوانخانه می کند. » (۳۶) همچنین در « دفتر قانون » مجموعه ای از قوانین جزائی پیشنهاد می کند که بر اساس قوانین جزای فرانسه تدوین شده است (۳۷).

پس از شرح قوانین « ارکانی » مسأله « اجتماع قوانین » یا دستور تدوین قوانین را می آورد. مجلس تنظیمات همه آن قوانین را در پنج « مجموعه قانون نامه » تهیه می کند و « سند حقوق در دولت ایران منحصر به این پنج قانون نامه خواهد بود. » (۳۸) وقتی می نویسد که « پست ترین قوانین بهتر از بی قانونی است » در حقیقت می خواهد حد فضاخت حکمرانی خود سرانه و قانون شناسی را بنمایاند ولی هدفش در قانون گذاری روشن است: قانون باید « متضمن صلاح عامه خلق باشد. » (۳۹) نکته مهم دیگر ضرورت قانون گذاری از لحاظ ارتباطش با مقتضیات زندگی جدید است. « در صورتی هم که جمیع قوانین قدیم به درستی محفوظ باشند، باز بواسطه تجدید اسباب زندگی از قبیل راه آهن و تلگراف و احداث کمپانیها و استحکامات حدود و تنظیم افواج و هزار مواد دیگر، هر روز قوانین و قواعد تازه واجب می شود. » خلاصه وضع قوانین تازه « به اقتضای حکمت تمدن » واجب شده است (۴۰).

همانطور که ذکر شد اصول عقاید سیاسی ملک که در رسالات مختلف او تشریح شده بر پایه تفکیک قوای سه گانه قانون گذاری و اجرایی و قضائی بنا شده است. قسمت دیگر از تفکر سیاسی او موضوع شناخت حقوق فردی است که چند اصل مهم آن را در طرح قانونی به عنوان « حقوق ملت » اعلام می دارد. می نویسد قانون « در حق جمیع افراد رعایای ایران حکم مساوی دارد. » هیچ شغل دیوانی « موروثی نیست »، هیچ یک از افراد ایران را « نمی توان حبس کرد مگر به حکم قانون »، « دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جائز نیست مگر به حکم قانون، و عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود. » (۴۱) موضوع مساوات در برابر قانون، نفی امتیاز ارثی، تأمین مالی و جانی، و آزادی عقاید افراد از مهمترین اصول حقوق فردی است که در رساله دفتر تنظیمات آورده است. تأثیر عقاید طرفداران حقوق طبیعی در افکارش نمایان است. آزادی « حق ازلی » است و میزان آزادی ضرورت زندگی اجتماعی است که به « آزادی قانونی » تعبیر می کند. « حد آزادی این است که آزادی هیچکس به حق هیچکس خللی وارد نیابد. » (۴۲) این تعبیر

را ملک از متفکران لیبرالسم گرفته است. حقوق آزادی عبارتند از: اختیار بدنی، اختیار زبان، اختیار قلم، اختیار خیال، اختیار کسب، و اختیار جماعت. اختیار بدنی این است که هر کس « در هر مکانی تواند بود. » اختیار زبان دلالت دارد بر اینکه هر کس « خلاف قانون در حق خود یا برادران نوعی » ببیند بتواند بگوید و « حکایت یا شکایت بنماید. » از اختیار قلم « قانون نظم جاری می شود. » اگر متعدی بخواهد خلاف قانون رفتار کند از اندیشه و خوف آنکه خواهند گفت و خواهند نوشت، اقدام برخلاف نخواهد کرد. و مفاسد عدم این اختیار وقوع عکس مطلوب است چنانکه مشاهده می کنیم. » (۴۳) همان معنی را در نامه ای به میرزا یحیی خان مشیرالدوله نوشته: ایران گرفتن برورزی مسئول و نبودن قدرت مخالف سبب رکود امور حکمرانی است (۴۴). اختیار خیال این است که هر کس در افکار خود آزاد است خواه در عقاید دینی که به « اجتهاد عقلی » درمی یابد، و خواه در امور دنیوی که « به جولان خیالات مطالب دقیق » را خواهد دریافت. تأکید می کند که اگر افکار افراد « موافق قانون نظام عالم است فیها المراد، و اگر نیست مادامی که به فعلیت نیامده مورد بحث نباشد. »

در اختیار کسب « اراده نفسانی » هر کس محرک و مشوق اوست به کار و پیشه او. از مهمترین حقوق آزادی اختیار جماعت است در « انجام اموری که خیر و نفع ملت و مملکت است یا دفع شرور. » مساوات از ارکان حقوق بشری است. افراد « همگی فرزندان آدم ... و در مرتبه واحدند » و در « حدود و حقوق » مساوی هستند، و حکم قانون باید « در حق جمیع اشخاص از عالی و دانی و عالم و عامی و امیر و فقیر و غنی و رعیت به مساوات باشد. » ملک در حقیقت هر گونه امتیاز موروثی و طبقاتی را یکسره باطل می شناسد. فقط « امتیاز فضلی » را معیار مقام اجتماعی فرد می داند. امتیاز فضلی یعنی « برتری هر کس بواسطه فزونی هنر او » و این « افرونی یا در علم است یا در عمل علم. » پس هر کس از این جهات فضیلتی دارد « بقدر فضل او باید امتیاز به او داده شود. » رکن اساسی حقوق فردی « اطمینان جانی و مالی است. » به بیان فلسفی در این باره می نویسد: « اطمینان جانی در نظام این عالم و عدم اطمینان در تخریب این عالم چقدر مخدلیت دارد. چنانکه قطع اعضا سبب قتل شخص است، قتل اشخاص نیز سبب قتل انسان کلی است، و احیای اشخاص سبب احیای اشخاص سبب احیای کلی است که به منزله همه مردم است. » اطمینان مالی تسلط افراد است به مالی که « به حق مالک شده اند » و احدی از روی باطل نمی تواند در آن تصرفی بکند. با عدم اطمینان مالی « اسباب معیشت که اوضاع نظام عالم است مختل » می گردد. بعکس هر جا که « این اطمینان کاملتر است آن مملکت را زیور آبادی از عمارت و حرف و صنایع بیشتر و معیشت سهلتر است. » (۴۵)

ملک در همه مقالات و رسالاتش به حق امنیت جان و مال تکیه می کند یکی به آن سبب که ایمنی جانی اعظم حقوق بشری است و آن حق طبیعی و ابتدائی در ایران وجود نداشت. دیگر آنکه امنیت مالی را به عنوان یکی از شرایط اساسی ترقی اقتصادی و از اجزای عمده « مذهب آبادی » می شمارد. مطلب را به زبانی ساده چنین بیان نموده: « در دنیا آنچه اموال کسی و اسباب زندگی ساده می شود، همه حاصل کار بنی آدم است. » کثرت و قلت اسباب زندگی مردم نیز منوط به « درجه کار ایشان است. » در هر ملکی که افراد آن « بطور یقین بدانند آنچه کار می کنند حاصل کار خودشان مال خودشان خواهد بود ... به تحریک حوایج معیشت به میل و جهد بی کار می روند و به ظهور جوهر انسانی علی الدوام مصدر اعمال مفید » می گردند. آنجا که چنین حتی را افراد نداشته باشند « به جز فقر و فلاکت و بی هنری و بی غیرتی هیچ اثری دیده نخواهد شد. » (۴۶) پس اولین پایه آبادی « امنیت جانی و مالی » است. مجموع آن حقوق فردی را « حقوق انسانی » می گویند (۴۷).

جنبه دیگر افکار ملک که بسیار با اهمیت است موضوع تربیت ملت است برای تحصیل حقوق خویش. یکجا می نویسد « خط اهل ایران اینست که استحکام دول را حاصل عقل حکام می دانند و حال آنکه ... انتظام دول حاصل عقل ملت بوده است ... شما می خواهید حاکم هم برای خود عقل داشته باشد و هم عوض امراء اظهار کفایت نماید و هم عوض رعیت به طلب



فهمیدند که بجهت رفع ظلم از جهان اصلاً به ظالم نباید پرداخت ، بلکه به مظلوم باید گفت که ای خر ، تو که در قوت و عدد و مکنّت از ظالم به مراتب بیشتری ، تو چرا متحمل ظلم می شوی ، از خواب غفلت بیدار شو ، گور پدر ظالم را بسوز . بعد از این اعتقاد ... فیلسوفان فرنگستان تصورات جدید خودشان را به مردم فهمانیدند . وقتی که مظلومان از این گونه افکار عقلاً واقف گشتند به یکبار همت کرده اظهار حمیت نمودند و ظالم را از میان برداشته برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خودشان قوانین وضع کردند که هر کس از افراد ناس مباشر اجرای همان قوانین بشود اصلاً به زیر دستان یارای ظلم کردن نخواهد داشت . « و در نتیجه » الان اداره و سلطنت قونسی توتسی که در اکثر ممالک یورپا موجود و معمول است نتیجه همین افکار حکماست . از این مطلب برارباب شعور ... واضح و آشکار می شود که مواظ و نصایح امر بی معنی است و در امر جبه و طبایع بشریه اصلاً تأثیر ندارد . » (۵۱)

در بیان آن مطالب ملکم به تحول تاریخی و انقلاب فرانسه توجه دارد . از فلاسفه ای چون «ولتر» و «روسو» و «منتسکیو» و خطیبی چون «میرابو» نام می برد - به «عقل» و «تجربه» استناد می جوید و پند و اندرز قدما را در اصلاح سیاست بی نتیجه می شناسد و هدفش کاملاً روشن است .

قبلاً گفتیم که پیشنهادات ملکم در ابتدا راجع به تغییر اصول سیاست مبنی بر این بود که پادشاه و اولیای دولت مشترک و موجد اصلاحات گردند و به رضای خود با وضع «قوانین آرکانی» حکومت استبدادی مطلق را به دولت مشروطه تبدیل نمایند . ولی کوشش ملکم و دیگران در این کار بی نتیجه ماند و بطلان آن فرض ثابت گردید . حالا ملکم اقدام ملت را در راه نهضت مشروطیت و حکومت پارلمانی مطرح ساخت . بحث درباره آن را موکول به مطالعه تفصیلی روزنامه قانون به عنوان بیدارکننده افکار ملی می نماییم و در اینجا به اشاره ای اکتفا می کنیم . می نویسد : « باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلتی ناهای و عقلای معروف ایران را در پای تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند ... مجلس شورای ملی را مواظب و مراقب و موکل اجرای قانون قرار بدهند ... بدون وجود یک مجلس ملی که دائم مراقب اجرای قوانین باشد بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی معنی خواهند ماند ... باید خود خلق هم این قدر شعور داشته باشند که به مقام طالب قانون برخیزند . » (۵۲) در جای دیگر می گوید « تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکماً به مشورت و به تصدیق دو مجلس جداگانه باشد . یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت منتخب می کند و یکی دیگر مجلس اقطاب که مرکب است از

نظم برخیزد . بجهت تعریف حکام مستقل همین قدر بس است که مانع ترقی ملت نیستند ... می خواهیم که حاکم هم معلم قانون باشد و هم قانون بگذارد و هم قانون را مجری بدارد حتی منتظر هستیم که مجلس ما را هم خود حکام منظم بدارد . هرگاه جمیع این کارها را می بایستی خود حاکم بکند پس حضور این مجالس چه لزومی داشت . خیال می کنیم که منتهای تکالیف مجالس ما در اینست که از یک طرف خیالات خوب پیدا بکنیم و از طرف دیگر حاکم مجرا بدارد . » (۴۸) خطاب به ملت می نویسد : « مصمم شده ایم که سیل همه ... مصائب را به دست قوانین دفع نماییم ... لیکن باید این حقیقت بزرگ را هم خوب ملتفت بشوید که استقرار قانون فقط به اراده حاکم میسر نخواهد بود . تا وزرا و عقلاً بلکه عموم خلق یک ملت طالب قانون نباشند - وضع قانون در آن ملک یک واقعه موقتی [استد و عوض اینکه یک درخت برومند باشد ، یک گیاه بی ریشه خواهد بود ... اگر شما در بند قانون نباشید ... همت ما و دلسوزی دیگران از برای رفاه شما چه حاصل خواهد داشت . » (۴۹) برای بدست آوردن حقوق اجتماعی موضوع مسئولیت فردی را مطرح می سازد : « آفتاب عدالت در یک ملک طلوع نمی کند مگر وقتی که اهل آن ملک به حفظ حقوق آدمیت ، خود را مستحق عدالت ساخته باشند ... جمیع حقوق زندگی را به دیگران تسلیم کرده ایم ، و به امید یک آسودگی خیالی ، کفر به من چه را اختراع کرده ایم . وقتی گمراهی یک ملت بجائی رسیده باشد که ادنی حق زندگی خود را از ترجم دیگران گدائی بکند - در آن ملک چه توقع عدالت ؟ چه امید زندگی ؟ ... همین قدر باید معتقد باشیم که به اقتضای حکمت ربانی نجات ما در دست خود ما است . و آنچه از ترجم دیگران می خواهیم ، باید از شعور و آدمیت خود بخواهیم ... حال وقت عمل و نوبت کار خود ماست ، جمیع اسباب کار در میان خود ملت فراهم است . » (۵۰)

در مورد قیام ملت و ایجاد نظام مشروطیت چنین می نویسد : « ظلم مصدر است ، اسم فاعل آن ظالم ، واسم مفعول آن مظلوم است . رفع ظلم که مصدر است بسته بر این است که یا ظالم ترك ظلم کند و یا مظلوم متحمل ظلم نشود . به تصدیق عقلی در دفع ظلم به غیر از دو طریق راه دیگر متصور نیست . در ظرف چند هزار سال در دفع ظلم تدابیرها کردند . پیمبران وعده بهشت دادند ، حکما ظلم را « باعث زوال دولت دانسته عدل را موجب دوامش گفته اند . » و شعرا مغرب و مشرق از جمله سعدی در مذمت ظلم شعرها سرودند . « لکن عاقبت با تجارب کثیره مبرهن گردیده است که جمیع زحمات این صنف اشرف بشری در اعدام ظلم در مرور دهور بی فایده و بی ثمر بوده است ... پس قریب به اوایل قرن حال حکما و فیلسوفان شعرا ... و خطبای سحبان منش در فرنگستان مثل ولتر و روسو و منتسکیو و میرابو ...

ای محتسب از جوان چه خواهی ؟
من توبه نمی کنم که پیرم .
(سعدی)

عصیان جوانان و جهل پیران

علی اصغر حلبی

موی دراز و شلوار تنگ و کفش پاشنه و کف بلند و موزیک جنون آمیز نشسته است. اینها در همه جامعه های آزاد هست ، و انکار وجود آنها بمنزله انکار مسلمات است . واسطه جنبانان ، رهبران ، مدیران ، روزنامه نگاران و مجله نویسان ، پدران و مادران و ناصحات و پندگوینان ، همه از این وضع و حالت ناراحت اند ، و همواره در تشویش و اضطراب و بددلی از آینده جوانان بصرمی برند ؛ و گذشته از عدم معدودی که همیشه از آب گل آلود ماهی می گیرند ، و وضع موجود را مایه بقای خود می دانند ، بیشتر این جماعت از علت ها و موجبات این اوضاع و احوال بی خبرند ؛ و عجب تر آنکه نمی دانند بیشتر این ناراحتی های جوانان از ناحیه خود آنهاست ، و بقول مولانا «خود جام شکسته اند و جوانان را می زنند» (۳) .

خوب ، علت این همه نابسامانی در رفتار و کردار و حرکات و سکنات جوانان چیست ؟ و منشأ این درد بزرگ اجتماعی کدام است ؟ موضوع چنان مهم و دامن گیر و مبتلا به جامعه است که کم و بیش همه کس دلایلی می داند . بنده نیز می گویم برخی از آن دلایل و موجبات را برشمارم و توضیح کنم ، تا معلوم شود آنچه اهل حکمت می گویند : « علت بر معلول مقدم است . » و برای اصلاح و سامان آوردن هر امری باید علت ها را یافت و از بین برد سخنی خردمندانه است و همواره صادق است .

از جمله مهم ترین موجبات که بنده می دانم این امور است :

۱ - مشکل اول ، بی اطلاع گذاشتن جوانان از حقایق حیات و وقایع عالم است . البته می دانید که روزنامه ها و مجله ها و سینما و رادیو و تلویزیون و بطور کلی آنچه را که امروزه اهل فن « وسایل ارتباط جمعی » می گویند ،

مرسوم شده است که در جامعه هر خارق عادت می شود ، بحساب جوانان می گذارند . دربسیاری از خانواده ، جوان مظهر عصیان و بی مبالائی و بی بندوباری ، شهوت رانی ، وقت گذرانی و درس نخوانی و بی عفتی و ناراحتی شناخته شده است . و آن مثل قدیم که می گفت :

« جوانی شعبه بی ازدیوانگی است . » (۱) بنظر گروه زیادی امروزه بیشتر و محسوس تر از همیشه مصداق پیدا کرده است . تمام نصایح و مواظب و راهنماییهای ناصحان و واعظان بی نتیجه شده ، و هر چه کوشیده و می کوشند تا این گروه را سر عقل بیاورند ، مناسفانه فایده بی نمی بخشد ، و بیش از همیشه سرناشکسته و دهل دریده باز می گردند . زیرا اگر جوانان اندکی در حقایق و مسائل دقیق بوده اند ، اعتقاد و ایمانشان سست شده ، و همچون پر کاهی دستخوش امواج مرام ها و ایدئولوژیهای گوناگون گشته اند . و اگر مانند ، برخی از ندران خود ، حیات دنیا را منحصر در « حلق » و « دلق » و « جلق » پنداشته اند ، در آغاز جوانی راه پیری سپرده و جان ضعیف و جسم علیل خود را سربار خانواده فلک زده خود کرده اند ، و بقول معروف « احمدک زیبا بود ، آبله هم بر آورد » : احمدک را که رخ نمونه (۲) بود آبله بردم چگونه بود ؟

می گویند : آن همه فضایل اخلاقی که در قدیم در جوانان وجود داشت ، رخت بر بسته است ؛ بجای مهرورزی ، کینه توزی ؛ بجای دانش اندوزی ، میخوارگی و قمار بازی و حشیش و بنگ و اتلاف وقت ؛ بجای ازدواج و زناشویی ، انجام گسیختگی و بی بندوباری ؛ بجای احترام بزرگان و پدران و مادران ، عصیان و نافرمانی و سرپیچی و طغیان ؛ بجای درس و مشق ، موسیقی و عشق ؛ بجای آرایش باطن و پیرایش ظاهر ، پرداختن به مظاهر تند و زننده از قبیل



نسل معاصر و جوان آمریکا، نخستین کسانی هستند که در عصر تلویزیون (۵) بهرصه هستی رسیده‌اند. حتی اگر شما مانند مارشل مک‌لوهان (۶) مدافع نظریه اصالت تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی (۷)، و اولویت آن نباشید، بسیار مشکل است بتوانید اهمیت این پدیدار شگرف را انکار کنید. تلویزیون عمیقاً در حرکات و سکنات و احوال و اطوار مردم جوان تأثیر می‌گذارد، آنهم از نخستین مراحل کسب‌اطلاع و آگاهی از جهان خارج، که برای جوانهای نسل‌های پیشین آمریکا در دسترس نبود. در عصر پیش‌ازتلویزیون، حمایت و هدایت، یا منع وردع مردم جوان از وقایع جهان خارج آسان‌تر

در تکامل و رشد جسمی و روحی جوانان و نونهالان امری اساسی است و هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر مستقیم این وسایل را بر روحیه جوانان انکار کند. و در جامعه‌های پیشرفته و دارای نظام صحیح دموکراسی، این وسایل البته در راه صواب بکار می‌افتند، و اهمیت و رسالت خود را نیک دریافته‌اند. یکی از مهم‌ترین این وسایل، و شاید برجسته‌ترین آنها، تلویزیون است. «جیمز مایر» (۴) نویسنده دانشمند و جوان آمریکایی در این باره می‌گوید: «شاید تلویزیون، پس از جنگ جهانی، عظیم‌ترین اختراع صنعتی است که در همه جا متداول و مرسوم شده، و مورد استعمال یافته‌است.

بود. امروزه جوانان به آسانی می‌توانند شاهد تنوع سبکها و روش‌های زندگی باشند، و بسیاری از مسائل حیات را تنها بوسیله زدن يك «سویچ» بنگرند. آنها به آسانی از امکانات و مقبورات انسان آگاه می‌شوند، همچنانکه از نواقص و عیوب او باخبر می‌گردند. ولی تلویزیون در آگاهی جوانان از وقایع اجتماعی، کاری مهم‌تر از اینها انجام می‌دهد. و آن بنظر همیسن مک‌لوهان اینست که نوشته‌ها و کتابها و عموماً مطبوعات يك حس جدایی و فاصله میان خواننده و جهان بیرون می‌پرورد، درعوض گوش‌دادن و تماشا کردن به تلویزیون امری بسیار هیجان‌انگیز است، و مستلزم يك اشتراك درونی و همکاری راستین از جانب بیننده است و هیچ‌گونه فاصله وجدایی در بین نیست. و این حقیقت می‌رساند که نظاره تلویزیون مستلزم نزدیکی و آگاهی مستقیم و بیواسطه با وقایع جهان خارج است. در نتیجه، بسیاری از جوانان آمریکایی چنان بار آمده‌اند که بسیاری از اموری را که از کتابخانه‌ها و آزمایشگاهها و روزنامه‌ها و مجلات می‌خواستند، در تلویزیون می‌یابند. از این رو، باید در تنظیم برنامه‌ها و تهیه مطالب آن بیش از همه وسایل و ابزارهای اطلاعاتی دقت بخرج رود، والا نتیجه تباه سازنده و معکوسی ببار خواهد آورد. (۸)

این نکات که ذکر شد، کم‌وبیش باید در مجلات و روزنامه‌ها و رادیو و غیره نیز رعایت شود.

بسیار خوب. اکنون که این وسایل ارتباط جمعی تا این اندازه حائز اهمیت است، ما بجه نحوی از آنها استفاده می‌کنیم؟ سینما که سراسر بدآموز و منحرف‌کننده است. یعنی آنچه را که مردم در زوایای تخت‌خواب و گوشه تاریک خانه با ترس و لرز و احتیاط انجام می‌دادند، بوضوح تمام، روی پرده، در معرض دید همگان و مردم پیر و جوان قرار داده است، بنحوی که دقیقه‌یی از دقائق و اسرار سکس و رزی را پوشیده نمی‌گذارد، و شگفت اینجاست که مسوولان امر از روی ریا پیرمرد شصت هفتاد ساله ناشر «اسرارمگو» را متهم به نشر بی‌عفتی می‌کنند. این هم از کرامات این مملکت است. بنظر این بنده اگر آن پیرمرد، نوشته‌ها و نظرات خود را بصورت عملی نشان می‌داد، و مثلاً بر روی پرده بی‌منعکس می‌کرد آب از آب تکان نمی‌خورد، و براو نیز خرجی نبود، و وهنی هم در اخلاق و خصال مردم ایجاد نمی‌کرد، چون اساساً همه مراجع ذی‌صلاحیت علمی، حتی دانشگاه تشخیص کرده‌اند (۹) که امور نظری را کنار بگذارند، و بفنون عملی و مردان عمل اعتبار قائل شوند، و اسنپی طوسی (وفات ۱۳۶۵ هـ) هم نهصد سال پیش گفته است:

بزرگی سراسر بگفتار نیست دود گفته چون نیم کردار نیست!
تلویزیون با انتشار برنامه‌های ادبی و «شو»های مبتذل و تهوع‌انگیز و فیلم‌های تکراری بی‌فایده صدارتی، آنچه هم از خصال نیک و صفات طبیعی در مردم وجود داشت، از طریق درست و مستقیم آن منحرف کرده است. بجای تهیه و نمایش فیلم‌هایی از زندگی قهرمانان ملی، و دانشمندان بزرگ ایرانی و سختی‌هایی که در راه اعتلاء میهن و نجات آن از دستبرد و چپاول یغماگران کشیده‌اند، و دشواریهایی که در راه کسب علم دیده‌اند، نمایش سریال‌های بی‌مزه و دروغ و پر از فساد اخلاقی می‌پردازد:

فدای بیرهن چاک ماهرویان باد هزار جامه تقوی و خرقة پرهیز!
این‌ها را برای چه می‌کنند؟ برای مشغول کردن ویی اطلاع گذاشتن و منع مردم از علم، تا به تعبیر ابوبکر عتیق نیشابوری: «خلق را از علم گفتن و شنیدن باز دارند، تا خلق چون علم نشنوند و نیاآموزند، تا ساریک دل شوند.» (۱۰)

(۲) - مشکل دوم، نزاع پدر و مادر و سردی کانون خانواده است. محیط خانواده باید کانون محبت و ذوق پروری و شکوفاکردن استعدادها و کودکان و نوجوانان باشد. اما در بسیاری از خانواده‌های ما کودکان بجای دیدن لبخند محبت و نوازش نرم و سخنان لطیف و گوش نواز، به جنگ و پدر و مادر و ناسازگاری آنها گوش فرامی‌دهند. پدر در خانواده براه خود می‌رود، و مادر نیز براه خودش. و اگر بر ساریک سفره می‌نشینند، و با هم معاشرت می‌کنند و همبسته می‌شوند، جملگی ساختگی است. تن‌هایشان در پیش همدیگر و جانهایشان جای دیگر است، و «پیداست کز این میان چه خواهد برخاست.» جوانان و کودکان چون این نفاق‌ها و بی‌مهری‌ها و کینه‌ورزی‌ها

را میان پدران و مادران خود می‌بینند، از نوازش و ملامطت آنان مایوس می‌شوند، و چون کانون خانواده را بجای وفاداری و محبت از بیوفایی و پریشانی و خصومت شعله‌ور می‌بینند، بدنبال پناهگاهی می‌روند تا این کمبودها و خلاهای روحی را ترمیم و جبران کنند. تحصیل علم و کمال که مشکل است، و مستلزم استخوان شکستن و دود چراغ خوردن و خدمت کردن پیران است، تازه در جامعه هم خریداری ندارد و وبال گردن است، کدام دانشمند صادق و برجسته صاحب نظری گوشه‌نشین نیست؟ اما رفتن بمحافل دود و سکس و تریا و کبابه آسان‌تر و تا حدودی با خوشی و کامکاری همراه است؛ از این نظر آنرا ترجیح می‌دهند. علت بی‌اطلاعی جوانان از حقایق زندگی و نشناختن مفاخر و بزرگان میهن نیز از اینجاست. انسان وقتی باده بیست نفر از جوانان میهن سخن می‌گوید، درمی‌یابد که چه مایه بیمایه‌اند. معروف است که از يك عامی پریشان روزگار پرسیدند: آیا امیر مؤمنان علی را می‌شناسی؟ گفت: می‌شناسم. گفتند: چندمین خلیفه بود؟ گفت: من خلیفه نمی‌دانم، همین اندازه می‌دانم که علی (ع) آن بود که: روز عاشورا حسین (ع) او را در کربلا شهید کرد!

حال از بعضی جوانان ما هم پرسید: «و اتر گیت چیست؟ و ماجرای آن مربوط به کیست؟»، «و یتنام کجاست؟ و یتنامی‌ها چرا با هم می‌ستیزند؟» مانند بز اخفش زلزل نگاه می‌کنند. این درست! اما پیران نیز در این راه دست‌کمی ندارند، و در بی‌اطلاعی دست جوانان را از پشت بسته‌اند. و حقیقت اینست که جوانان این صفت را نیز از پیران فرا گرفته‌اند که علم نخوانند. زیرا علم عجب و غرور می‌آورد، و آنگهی جاهل راحت‌تر و آسوده‌تر زندگی می‌کند، و اصلاً علم خواندن انسان را از طرب بازمی‌دارد: به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم بیا ساقی که جاهل راهنی ترمی رسد روزی خلاصه، نزاع خانواده‌ها و پدران و مادران، علت اصلی بی‌سروسامانی جوانان و دختران و پسران، و مایه بی‌سوادی و بی‌اطلاعی آنهاست: دختران را همه جنگ است و جدل با مادر

پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم!

(۳) - مشکل سوم، بکارگماردن دختران بجای پسران است. در قدیم رسم بر این بود که مرد کار می‌کرد، و نان درمی‌آورد؛ زن هم بچهار تربیت، می‌کرد و کدبانویی و نظافت خانه برعهده او بود. همه مردم نیز کار دولتی و اتاق و میز مستقل نمی‌خواستند؛ و چنانکه می‌دانید حتی بعنوان اینکه پول دولت بیت‌المال است و حرام است، گرد ادارات دولتی نمی‌گشتند، و اگر کلاهشان را هم در این اماکن می‌انداختند، بر نمی‌داشتند، با رسوخ و نفوذ تمدن مادی مغرب زمین و برخی عوامل دیگر، بطلان آن عقیده برای قاطبه مردم ظاهر گشت و اکنون از هر سو بدنبال پیدا کردن کار دولتی‌بشهرها هجوم می‌آورند، حتی دهقانان و بزرگان کار زراعت و گلهداری و طبیعت زیبا و آرام را ول کرده، با اندک سواد خواندن و نوشتن می‌خواهند در ادارات دولتی - ولو بشغل مستخدمی و کناسی استخدام شوند، اولاد و آحفا کسانیکه بملاقات رجال سیاست نمی‌رفتند و پول دولت نمی‌گرفتند و «استغناء» داشتند، بحمدالله امروزه مانند کفتار دهان باز کرده‌اند، و همه اموال به اصطلاح دولتی را باشعار «مال وقف است و تعلق بدعاگو دارد» فرومی‌بلعند و فیل هم جلودارشان نمی‌شود. زمانه هم دیگرگون شده، یعنی: بجای استخدام پسران، دختران را بکار می‌گمارند و جوانان را در خیابانها سرگردان و ویلان راه می‌اندازند. آن وقت همین قوم می‌فرمایند: جوانان ما فاسد شده‌اند. انسان که کار نداشته باشد طفیلی می‌شود؛ طفیلی پدر و مادر و خویشاوندان. و اگر آنها نبودند، و یا توانایی نداشتند، طفیلی جامعه. جوانی که پول و کار و سروسامانی ندارد، چگونه می‌تواند ازدواج کند؟ نیاگان ما می‌گفتند: «بیگاری بهتر از بیکاری است.» و مولانا جلال‌الدین بلخی می‌گوید: «کوش بیهوده به از خستگی» است! و منتسکیو Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵ م) در ضمن وظایف دولت می‌گوید: «وظیفه دولت آن است که بداد بیچارگان برسد، و از آنها حمایت بکند. اما فقیر و بیچاره کسی نیست که پول و غذا ندارد، بلکه کسی است که کار ندارد!» (۱۱)

آری بیکاری منشأ بسیاری از دردها و مشکلات اجتماعی ماست. جوان هم چون بیکار است، زن نمی‌گیرد، و دختران نیز شوهر نمی‌توانند بکنند،

و حتی تا سنین کهولت و میانسالی در خانه می ماند ، و یا اگر اصالتی نداشتند هم رنگ جماعت می شوند . آنوقت فریاد پدران و مادران بلند می شود که دخترمان فرمانبردار نیست ؛ به کلپ های شبانه و مجالس رقص و پارتی های پسران می رود .

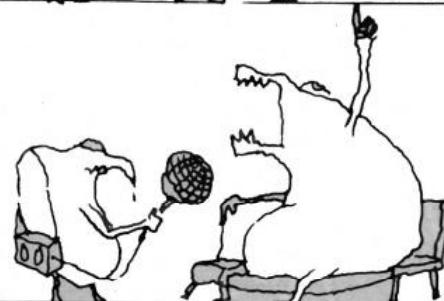


از ظرفی اشتغال دختران مایه عصیان در خانواده می گردد . دختری که تا دیروز ماهی هفتصد هشتصد تومان درآمد نداشت ، در خانه مطیع پدر و مادر بود ، امروز نه تنها مطیع نیست ، بلکه می خواهد پدر و مادر را به اسارت بگیرد ، و در ازاء آن پول اندک ، از سفیدی گچ تا سیاهی ذغال ، از شیر مرغ تا جان آدمی زاد ، از سیر تا پیاز ، و خلاصه از تنقیر تا قطمیر همه چیز می خواهد ؛ در حالی که آن پول مخارج زینت و زیور خودش را کفاف نمی دهد . اینان نمی دانند که پدر و مادر هر اندازه قدیم باشند ، و فکرشان بفضایل و مناقب نورستگان نرسد ، یک دو پیراهن بیشتر دریده اند . و آنکشی چه مانعی دارد که انسان ، با اختیار و اراده خود ، خودش را محدود و مجبور کند ، زیرا این کار هیچ منافاتی با آزادی و اختیار او ندارد (۱۲) ، و این مایه بلندپروازی و هوا گرفتن هیچ شایسته نیست :

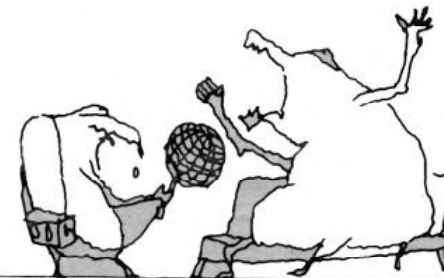


ای باز هوا گرفته باز آیی و مرو کز رشته تو نخی در انگشت من است . ممکن است بگویند : زن باید کار بکند ، و امروزه نظام جامعه ها هم

چنین اقتضاء می کند . بنده قبول دارم . درشوروی نیز ۵۵ درصد کارهای مهم و اقدامات هنگانی در ید کفایت زنان است . و «اممهورول» زن پیامبر نیز در بیشتر جنگها زخم مجروحان و خستگان را می بست ، و بمداوای آنها می کوشید . و امروزه هم در پزشکی و برخی شعبه های تخصصی از وجود زنان و کارهای آنان گزیری نیست . اما کار زن تنها ماشین نویسی و منشی گری نیست . در کشور ما این کارها ، دختران را به عروسک های خیمه شب بازی مبدل کرده ، که خیمه شب بازیان ، با مهارت با آنان بازی می کنند . این عمل باعث شده که دختران امروز و مادران فردای میهن همه وظایف اصلی خود را ترک گویند ، و در جلب رضایت صاحب منصبان اداری بکوشند .



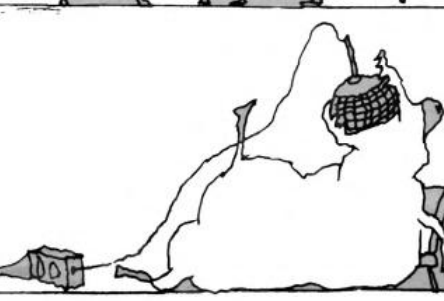
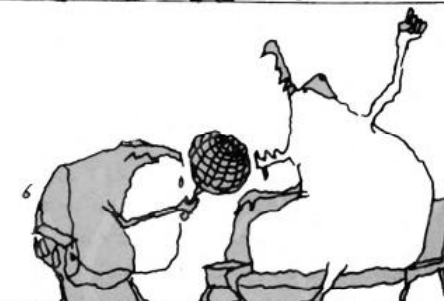
(۴) - مشکل چهارم اینکه « پیران در هوس اند و جوانان در قفس » . شگفت اینست که پیرانی که جوانان را ملامت و سرزنش می کنند ، و این گروه را فاسد الاخلاق و لجام گسیخته می پندارند ، خود از آنها بدتر و لجام گسیخته ترند ، و شش اسبه بسوی فساد و تباهی می تازند . معروف است که « عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر از وی درخواست که مرا بر قومی امیر گردان . گفت : یا عم یک نفسک ترا بر تن تو امیر کردم . و مقصود از این سخن آن است که تو که با نفس خویش بر نیایی ، چگونه فرمانروایی و حکومت بر مردم توانی کرد؟ » (۱۳) حالا پیری که در اعمال ناپسند و رفتار نابخردانه خود از جوانان هم سبقت گرفته ، چگونه می تواند آنها را ملامت کند ، و یا امید صلاح داشته باشد . پیری که شرایط و احوال روحی و زندگانی خود را نمی داند ، و یا می داند و نادیده می گیرد ، و خانواده و کودکان خود را فرومی گذارد و دنبال نظر بازی و کارهایی از این قبیل می رود ، بسامان آوردن جوانان چون تواند ؟ آن شعر معروف عربی را می دانید که می گوید :

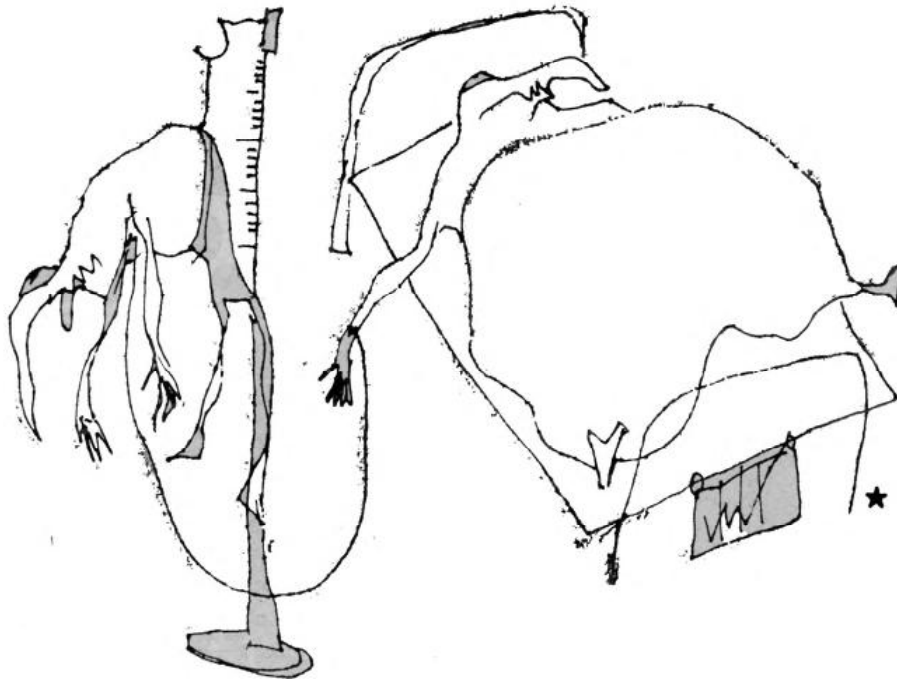


شیخان عجیبان هما أبرد من یخ شیخ یتصبی و صبی یتشح و نزدیک بمعنی آن گوینده پارسی گوید : پیری است نه کافری نهان نتوان کرد!

و در امثال و حکایات پارسی آمده است که : « در شهری ، دو کودک از زمان کودکی با بوقت پیری مبادله می کردند ! چون بزرگ شدند ، مؤذن شده بودند . یک روز در مأذنه آذان گفته بودند ، و از هر دوی سخن می گفتند . یکی بدیگری گفت : این شهر ما عجب خراب شده است . رفیقش گفت : برادر ! شهری که پیران با برکش من و تو باشیم ، آبادانی در او بیش از این توقع نتوان داشت ! » (۱۴)

این پیران که در لجام گسیختگی و بی بند و باری دست برخی از خلفای اموی را از پشت بسته اند . و جز به « زن » و « عشق » و « شراب » نمی اندیشند عشق را سخیف ، و کلاسیک ، و خالی از معنی می دانند . بیشتر جوانان مادر مرده هنوز به عشق پاک کم و بیش پای بندند . اما اغلب پیران به قول آن نویسنده پیر آمریکایی می گرایند که گوید : « عشق اصطلاحی است





که شاعران اختراع کرده‌اند. ما عشق را بیان می‌کنیم، ولی سکس را انجام می‌دهیم! « شاید هم راست می‌گویند چون غالباً شاعران بیچاره دروغ می‌گویند، و ناصر خسرو می‌گوید: «دروغ است مایه مرشاعری را! « و نظامی وقتی بفرزندش نصیحت می‌کرد، می‌گفت: در شعر پیچ و در فن او چو اکذب اوست احسن او. و چنانکه می‌دانید، وقتی تیمور لنگ (۷۳۶ - ۸۰۷ هـ) بر شیراز مسلط شد، حافظ پیش او رفت، و از فاقه بنا لید و حاجت خواست. امیر تیمور گفت:

نه تو گفته‌ای:

«اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بغال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را؟»

کسی که سمرقند و بخارا بیک‌خال ببخشد. مفلس نباشد. حافظ در جواب فرمود: قربان! آن‌طور بخشیدیم که به این‌روز افتادیم و مفلس شدیم! (۱۵) مسعود سعد سلمان نیز، در خطاب بخود، همین معنی مورد نظر دانشمند «ینگه دنیا» را می‌گوید:

شاعری تو مدار روی گران شاعران روی را گران نکنند

نکنی آنچه گویی و نه شگفت ک آنچه گویند شاعران، نکنند! (۱۶)

جوان بیچاره نه زر دارد و نه زور؛ اما پیر، هم‌زر دارد و هم زور. و دیری است که سعدی گفته: «هر که را زر در ترازوست. زور در بازوست، و آنکس که بمال دنیا دسترس ندارد، در همه دنیا کسی ندارد!»

پدران ما فرزندان خود را نصیحت می‌کردند که: «اگر دخترت دوشیزه باشد، داماد دوشیزه کن، تا چنانکه زن دل درشوی بندد، شوی نیز دل در وی بندد.» (۱۷)

اما این رسم اکنون بر افتاده، و پیران به نیروی زر، و قدرت و عزت مقام، چون «شوهران دوشیزه» شده‌اند، و اگر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را. این جماعت، چون دختران دوشیزه و بانوان را در ادارات مشغول کار می‌کنند، و از این رهگذر توده عظیمی از جامعه، کار می‌یابند، در واقع «خیرعام» است، از این‌رو اگر در این میان «شر جزبی» اتفاق بیفتد، منطقی است و هیچ گناه و کفاره ندارد. مگر نه اینست که سر حلقه و اصلان جهان گفته است:

«شر جزبی» از برای «خیرعام»

شر رخست می‌دهد بگذار گام! (۱۸)

چون کار و اختیار، دست این گروه است بهر طریق که شد بره را مجاب می‌کنند، و همه کارهای خود را مشروع و منطقی جلوه می‌دهند. از مهارت اینان در تبیین و تعبیر امور، انسان بیاد ناصر خسرو (وفات ۴۴۱ هـ) می‌افتد که در خلاف ائمه اهل سنت می‌گوید:

می‌جوئید حلال است سوی صاحب رأی (۱۹)

شافعی گوید شطرنج مباحست بیساز!

صحت کودکک ساده زنج را مالک

نیز کرده‌است ترارخصت و داده‌است جواز!

و شاعری بزبان تازی این جمله را در بیتی گرد آورده است:

واشرب، و لوط و وزن و قاهر و احتجج

فی کل مسألة بقول امام

این پیران، با تعریف و تمجید و ستایش دروغین خود، اندک اندک دل و دین دختران را می‌برند، و این گروه که مادران فردا و مربیان اطفال جامعه خواهند شد، آلوده می‌گردند.

بقول فخرالدین اسعد گرگانی (وفات ۴۶۶ هـ):

زنان نازک دلند و سست رابند

زنان، گفتار مردان راست دارند

زن ارچه زیرک و هشیار باشد

بلای زن در آن باشد که گویی

زن ارچه خسرواست از شهرباری

بر آن گفتار شیرین رام گردد

نیندیشد کز آن بدنام گردد! (۲۰)

بسیاری از پیران می‌گویند: جوانان تابع احساساتند، و از عقل پیروی نمی‌کنند؛ در حالی که خود نه احساس دارند و نه عقل بکار می‌برند. کدام یک از پیران و بزرگان، برای جوانان راه و چاه را - از راه صحیح و بی‌ریا - نشان دادند. نسل جوان ۴۵ یا ۵۰ یا ۶۰ ساله نیستند که همه چیز را از نظرگاه عقل بسنجند. جوان غرائزی دارد سخت لطیف و ظریف و طبیعی، که باید کوشید تعادلش بهم نخورد، و همچنانکه به عاقل بودن او ارزش می‌گذاریم، باید به پاکی احساسات او نیز بکوشیم. چه زندگی عاقلانه به تنهایی برای جوانان نفع دارد و نه کشش، و خشک و بی‌فیایده است. اگر جوان مانند سعدی رک و پوست‌کنده می‌گوید:

جای ملامت نیست. او نیاز دارد، باید جامعه در او رسالت جسم و روحش باشد. وقتی در این فکر نباشد، جوان مانند نهالی خودش و گیاهی خودرو بی ثمر و اثر خواهد ماند. اینجا گناه گردن کیست؟ آیا تنها مانع و لعن و شتم و ضرب اصلاح می شود؟ البته نه! زیرا طیب انسان «آنچه یافت می نشود، آتش آرزوست» و بیشتر امور ممنوعه را می طلبد. بقول مولانا: گرم تر می شد از آن منعی که کرد گرم تر گردد همی از منع مرد. در قابوسنامه آمده است که: «آدمی از چهار چیز ناگزیر است: اول نانی، دوم: خلقانی، سوم: ویرانی، چهارم: جانانی.» (۲۲) انسان فرشته نیست که از نور ارتزاق کند و به هوس و لباس و غذا و خوابگاه نیازی نداشته باشد. بقول قاتنی: آنرا که نه هوس، نه خور و خواب فرشته است

و آدم همه محتاج خور و هوس و خواب است! شما این امور را برای جوانان مهیا کنید، واز کودکی در تہذیب و تربیت او بکوشید، و محیط خانواده را برای او کانون عشق و محبت و مظهر مهر و نوازش کنید، پدر و مادرهای نیک اندیش و با فضیلت شوید، دختران خود را از واقعیت های زندگانی آگاه سازید، خود از شب زنده داری ها و شادکامی ها بکاهید، و بشادی محیط خانواده و بازی و آمیزش با کودکان و جوانان خود قناعت بورزید، از کتاب خواندن مانند جن از بسم الله نگرینیز، آنوقت اگر جوانان را لحام گسیخته و بی بندوبار دیدید، ملامت کنید، و اگر این کارها را انجام ندادید، ملامت بیهوده مکنید، و سخن خواجه شیراز را در گوش گیرید که می فرماید:

حافظ، چه شد ار: عاشق، ورنداست، و نظرباز

بس «طور عجب» لازم ایام شباب است.

والسلام والاكرام

۵۴۸۴۵

(۱) - «الشباب شعبۂ من الجنون». این سخن را به ارسطو نسبت داده اند. (قابوسنامه، ص ۱۰۶، چاپ مرحوم سعید نفیسی) و در معنی آن سخنان دلپذیر زیاد گفته اند. مسعود سعد سلمان گوید:

جوانی ز دیوی نشان است زیرا که صحبت ندارد خرد با جوانی
اگر با جوانی خرد یار باشد یکی اتفاقی بود آسمانی!
جوان خردمند نزدیک دانا چو دری بود کش به زر برنشانی!

(۲) نمونه: زشت.

(۳) - همچو ابلیسی که گفت: «اغویثی» خود شکستی جام و مارا می زنی. و عرب در این مورد گوید: «ضربنی و بکی و سقنی»: مرا می زند و خود می گیرد، و بر من پیشی می گیرد و خود شکایت می کند!

4) - James Meyer.
5) - The Age of T.V.
6) - Marshall Mc Luhan.
7) - Communication Theory.

(۸) - ترجمه از مجله Dialogue، چاپ پنسیلوانیا و واشنگتن، سال ۱۹۷۲، شماره اول، مقاله James Meyer، زیر عنوان «دانشجو و دگرگونی اجتماع: Student and Social Change»، صفحات ۸-۱۰.

(۹) - «تشخیص دادن» در فارسی درست نیست، چنانکه مشخص کردن می گوئیم نه مشخص دادن. و خواجه شیراز می فرماید:

چون نقش غم زد و رنماید شراب خواه تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است.
در صورتی که می توانست «تشخیص داده ایم» بگوید، و وهنی هم در وزن شعر پیدا نمی شد.

(۱۰) - «قصص قرآن مجید»، ص ۲۹۷، چاپ دکتر یحیی مهدوی: استاد دانشگاه تهران.

(۱۱) - نگاه کنید به: تاریخ فلسفه A History of Philosophy تصنیف فردریک کاپلستون Frederick Copleston ج ۶، ص ۱۳-۱۴: و «سیر حکمت در اروپا»، ج ۲، ص ۹۳، چاپ اول، تالیف حکیم

(۱۲) - اشاره است به این قاعده که حکماء گویند: «الاضطرار بالاخیار لاینا فی الاختیار!» (برای شرح و منشأ این قاعده نگاه کنید به «شرح مقاصد» تفتازانی، ج ۲، ص ۱۸۹، چاپ مصر).

(۱۳) - «کشف المحجوب»، هجویری، ص ۲۰۹، چاپ ژوکوفسکی.
(۱۴) - «رساله دلگشا»، عبید زاکانی، ص ۱۰۸، چاپ مسیوشفر.
(۱۵) - «انیس العشاق»، ص ۲۱۹، بنقل از «یادداشت های قزوینی»، ج ۹، ص ۳۰، چاپ ایرج افشار. این داستان را به بیانی دیگر هم نقل کرده اند. و نکته مهم اینست که از نظر تاریخی محلشک و تردید است. زیرا وفات خواجه شیراز به اصح اقوال در ۷۹۱ هجری واقع شده، در حالی که امیر تیمور در سال ۷۹۵ هجری از فتح کرده است.

(۱۶) - ابیاتی که از مسعود سعد سلمان نقل شد، ترجمه و اقتباس از آیه های ۲۲۴ تا ۲۲۶، سوره بیست و ششم (الشعراء) قرآن است که گوید: «الشعراء یبعثهم الغاوون. الم تر انهم فی کل وادیهم مومن. وانهم یقولون مالا یفعلون!»

(۱۷) - «قابوسنامه»، ص ۱۳۷، چاپ سعید نفیسی. این سخن را در «المحاسن و المساوی»، بیهقی، ص ۱۴۳، چاپ مصر به شهریانو دخیل یزدگرد ساسانی (۶۳۲-۶۵۱) نسبت می کند.

(۱۸) - «مثنوی»، دفتر سوم، ص ۲۴۱، چاپ علاءالدوله.
(۱۹) - مقصود از صاحب رای «ابوحنیفه» (۸۰-۱۵۰ ه) است که در احکام دینی رای و قیاس را معتبر می دانست.

(۲۰) - «ویس و رامین»، چاپ مجتبی مینوی، ص ۱۶۳.
(۲۱) - آیه ۶ از سوره النصر (۱۰۹) خدا از زبان پیامبر می گوید، بگو: دین شما از آن شما باد و دین من از آن من. و مقصود آن است که من کاری بکار شما ندارم، و شما نیز کاری بمن نداشته باشید.
(۲۲) - «قابوسنامه» ص ۱۰۱، چاپ نفیسی.



دوشعر کوتاه

از سیاوش مطهری

ای دوباره خیمه بسته در کرانه‌های من
خون تازه‌ای بریز
در رگ ترانه‌های من
ای شرارت تو ، آرزوی شانه‌های من
(لرزش صبور آن هراس
یاد یاد زخم زخم تازیانه‌های تو ...)

*

آن زمانه ، یاد باد
سر نهاده روی شانه‌های من
در سیاهی شبانه‌های من

*

ای گل خزینه‌های آب
میتوان دوباره گریه کرد .
در خزان زده ، خزانه‌های من
میتوان دوباره بال و پر گشود
در فضیلت ، ای بهانه‌تر بهانه‌های من
ای طلوع سر بلند آب و آینه
در تو ، گم نمی‌شود نشانه‌های من
با تو میتوان دوباره گریه کرد
ای تمام عاشقانه‌های من



بانوی بی‌خیالی
با جای عصر
و
ایوان
در خواب عطر
و
سرمه
*
ای عاشقانه ! هیبت ...
بیم از نشستن تست
بر چینه‌های پرهیز
حرف از گذشتن تست
بر بافه‌های شالی
*
ای عاشقانه ! هیبت ...
سنگ از ستاره بارید
آتش که گریه کردیم
در کوجه‌های خالی
*
ای عاشقانه ! افسوس ...
بعد از تو ، مرد و پز مرد
ننهار بهار خانه
- گلبوته‌های قالی -
*
ای آشیانه برباد
درد از نبودن تست
در سنگساری من
*
بانوی بی‌خیالی
با جای سرد و
ایوان
در سوگواری من

۴۸۲۲۸

۴۸۳۳۴



احمد رفیعی

خاک خواب آلود

تو چون فرشته‌ی باران
در آسمان بودی -
و اسب سرکش ابر
به زیر پای تو میتاخت
وتازیانه‌ی تندر
چو موم بود به دست !

تو

ای فرشته‌ی باران !
از آسمان ، آن روز
دلت گرفت

و ابر را گفتم
که های های بگیرد !

تو

با لطافت باران
به میهمانی خاک آمدی
- چه لطفی داشت !

ولی دریغ !

که خاک خواب آلود
ترا و قدر ترا نشناخت ...

تهران - ۱ مهرماه ۱۳۵۱

طرحی برای عشق:

دوست دارم نام یلدارا
نشان آخرین شب‌های پائیزی
شب‌تاریک و بهناور
شب‌ی با چشم می‌شیرنگ و افونگر
که الماس نگاهش درست‌یغ نورمی‌تابد .
چو چشم انداز باران، درورای پرتو فانوس
شگفت‌انگیز دل‌بستم
مثال‌کودکان خسته از بازی
که می‌بندند ، دل‌گاهی
بنور کرم شب‌تابی
بآب‌چشمه روشن
بیانک گوش‌ماهی‌ها ..

جهانسوز طوفان





از کارل یاسپرس

ترجمه: دکتر اسدالله مبشری

بودا پیامبر بی چهره قسمت دوم

که در سایر توضیحات بودا با وضوح گفته شده است مشخص می‌گردد.

در آن توضیحات، بودا وجود (من) را نفی نمی‌کند بلکه فقط به اثبات این نکته اکتفا می‌نماید که فکر بشر هرگز تا مفهوم (من) به معنای اخص کلمه، پرواز نمی‌تواند کرد.

«جسم مادی بشر «خود» یا «ذات» یا «نفس» او نیست حواس

هیچگونه شخصیت و انانیت (من) که وحدت و مرکزیت داشته باشد نیست بلکه همه این عوامل دارای یک هسته مشترک (کارما) (۲) هستند. این هسته مشترک در هر ولادت، در مولود از نو مجموعه‌ای فانی و موقتی می‌آفریند.

این نحوه بیان اصول عقاید اگر چه بیانی در پرده و نا آشکار است، با اینهمه، معنای حقیقتی است که با همان اصطلاحات تعلقی

تشکیل یافته است که بین حلقه‌های رنجیر علل متجسم می‌گردد. این عناصر عبارتست از: پنج حس و متعلقات آن، (جسمانیت، احساس، ادراک). سپس فعالیت های ناآگاه (سانسکارا) (۱) که بر استعدادها و جنبش‌ها و غریزه‌ها و نهادها و نیروهای سازنده جوهر حیات و بالجمله بر ضمیر و وجدان فرمانگزار است. همه این عناصر با مرگ تلاشی می‌گردد. این عوامل

... این مسئله مطرح میشود که: «خطاکار چه کسی است؟ این «چه کس» کیست؟ معنی «خود» کدامست؟ من، کیستم؟ آیا «من» وجود دارد؟ یا بسیخ بودا به این مسائل حیرت افزاست. بودا وجود «خود» را نفی می‌کند.

اصول عقاید بودا به این صورت قاعده بندی شده است: «خود» وجود ندارد. موجود از عناصری

نیز ... نمودها... ترکیبات ذهنی...
فعالیت‌های غریزی - نیز «خود»
یا «ذات» یا «نفس» نیست ...

معرفت - آگاهی ذهنی در
مقام تمحض «خود» یا ذات یا نفس
نیست ... (هیچ «من» به عنوان
واقعیتی واحد و تغییر ناپذیر
وجود ندارد. آنچه در قید تغییر
و تبدیل است از من نیست آنکه
تابع این تغییرات است من نیستم.)
این تغییرات هم غیر از من
است. «با اینهمه در اینجا آن
وجودی که «من» نیست، درمقیاس
«من» به معنای اخص کلمه مورد
تفکر است. حل این مسئله متوقف
به حل مسائل دیگر است. اما یک
راه مشخص است. راهی که به
«من» به معنای اخص می‌رساند.
اما این «من» را نمی‌توان مستقیماً
از حیث «من» مورد تفکر قرارداد
بلکه باید ناچار آنرا با «نیروانا»
منطبق کرد.

از آزمایش مراتب تفکرو مراقبه،
وجود سه درجه «من» انانیت
استنباط می‌گردد: اول «من» از
حیث کالبد مادی، دوم «من» از
حیث هیولای ذهنی، که «مانند
پَرَکاهی که از ساقه جدا می‌گردد
در طی تامل و مراقبه از کالبد
مادی جدا می‌گردد.» این «من»،
به قلمرو صور فوق حس متعلق
است، - سوم، «من» بدون حدود
مشخص که وجدان و ضمیر را
ایجاد می‌کند و به حیث بی‌نهایت
اثیر تعلق دارد.

پس به روشنی معلوم می‌شود
که هر یک از اقسام «من = انانیت»،
با مرتبه‌ای از تامل و مراقبه منطبق
است. هر یک دارای وجود اعتباری
است، اما به خودی خود و در
ذات خود وجود ندارد. هیچیک به
منزله انانیت مخصوص نمودار
نمی‌گردد. در جهان حس، کالبد
«من» است. در نخستین مرتبه
تامل و مراقبه «من» (ذهنی از صورت
مادی منخل می‌گردد و در منطقه
اثیر شکل می‌یابد و صورت عینی
می‌گیرد. «من» ی که پیش از آن
وجود داشته است متلاشی و نابود
می‌گردد. این «من» ذهنی نیز به نوبه
خود در مراتب بالاتر زوال می-
پذیرد.

بنا بر این در عالم تامل و
مراقبه، وجود «من» نفی نشده
است، بلکه در نسبیت و مقام

اعتبار خود یعنی در بیجا بیج مراتب
متفاوت وجود، مشخص می‌گردد.
«من» به معنای اخص جز در
مرحله اعلی که با «نیروانا» منطبق
است وجود ندارد.

چون اصول عقاید بودا قادر
نیست بگوید «من = انانیت»
چيست یا به عبارت دیگر نگفته است
«من» عبارت از چیست این مسئله
 مطرح می‌شود: آن که رستگار
می‌گردد کیست؟ نه «من»، نه
«خود یا ذات یا نفس»، نه
مخلوقی انسانی؟ پس رستگاری،
از آن کیست؟

متونی که از اقوال بودا در
دست است دارای عباراتی است که
از ورای آن، ناهماهنگی و ناموزونی
به چشم می‌خورد. «من وجود
ندارد.» «در قالب وجودهای
سابق، من چنین و چنان بودم.
من این بودم، من آن بودم. پس
یک «کارمای» نامشخص، رابط و
پیوند بین وجودها و هستی‌های
متوالی است که گاهی در صورت
واحد‌های متشکل، موجودات زنده
جدیدی می‌آفریند و گاهی خاطره‌ای
است که به کمک آن، وجود فعلی
موجود حاکی از وجودی است که
بمنزله وجودی متحد با آن، بر موجود
تقدم وجودی داشته است.

باری حاصل سخن چیست؟
آنکه «هست» کیست؟ آنچه در
حقیقت «هست»، دریای شدن و قلمرو
ایجاد است. رودبار کون و فساد
است که پیوسته در کار ایجاد می-
باشد اما هیچگاه موجود نیست.
موج نمود «من = انانیت»، و
هستی نداشت که در حقیقت (خود)
یا «ذات» نیست.

پس این نمود چیست؟ مجموعه
وهم و پندار و عدم‌دانایی و سرنوشتی
ستیز ناپذیر و محتوم. آنگونه که
اصول عقاید قبلی بودا گفته است
«شدن» یا دستگاه ایجاد و جهان
کون و فساد، زنجیره هستی‌های
موقتی است. حدوث و وجود موقتی
و کیان حینی بسیطی است که
«لا وجود» را از هستی نماها و
نمودهای ظاهری وجود مشخص
می‌سازد.

هیچ چیز را دوام و بقایی
نیست. هیچ چیز، با خود متحد
و یکسان نیست. هیچ سو نقطه‌ای
ثابت وجود ندارد. «من» یا «خود»
یا «ذات» وهم و پندار چیزی

است که سپری گردیده و پیوسته
در تحول و تغییر صورت است،
و به آن، «من» می‌گوییم. دریای
خروشان و ناآرام تحول و «شدن»
و نمود و ظاهر «من»، اساس و
معنای دیگر ندارد. اما ممکن است
این جهان تحول و هستی ظاهری
«من»، در چیزی زوال پذیرد و
منحل گردد، در چیزی مستحیل
شود که به کلی با همه اینها
متفاوتست و هیچیک از صور و
اشکال تفکر که مختص این دو امر
موهوم یعنی «شدن» و «من» می-
باشد، با آن منطبق نیست.

آن مسئله، نه به «وجود»
مربوط است نه به «لا وجود» بلکه
به امری مربوط است که در قلمرو
اشراق، بر معرفت تجلی می‌کند و
فقط در «نیروانا» می‌توان به آن
رسید.

در توضیح معرفت

«معرفت» عبارتست از نظر
روشن و جلی به بالاترین مقام تامل
و مراقبه. همچنین حتی در حالت
معمولی آگاهی، معرفت عبارتست
از اشراق تفکری که تمام آگاهی
به وجود، و آگاهی به نقش خوشتن
را تغییر می‌دهد. این معرفت
مشمول است بر قلمرو (سامسارا)
یعنی بر همه حدود عالم و مناطق
جهان و به راههای تجدید حیات
از جرم خاک تا اوج افلاک، از
عناصر بسیط اجسام تا سپهر ارباب
انواع و جایگاه خدایان و قلمرو
فرمانروایی دوزخ.

نیروانا

این معرفت، موجب رنج و
سیر آن را منکشف می‌سازد و همه
آنچه را که در اصول عقاید مدون
بودا با جمله‌های نارسانا نقل شده
است، بر ملا می‌سازد.

سخنانی رمزی و کنائی، از
این معرفت، مفهومی به دست
می‌دهد. «این معرفت با دریاچه‌ای
در کوهساران که آبی زلال و شفاف
دارد قابل قیاس است. کسی که
بر ساحل این دریاچه است اگر
چشمی بینا داشته باشد صدفهای
مروارید را تشخیص می‌دهد و سایر
صدفها و سنگریزه‌ها و انبوه

گیاهان و ماهیان را نیز از هم
تمیز می‌گذارد. «انسانی که واجد
معرفت باشد نیز نظیر این شخص
که بر کرانه دریاچه قرار دارد جهان
را و همه خفایا و پنهانی‌های
آن حتی کوچکترین چیز آن را
می‌بیند. همچنین «رهبانی که فکرش
منور است و از غبار و تیرگی
«من = انانیت» خلاصی یافته
است، در این دنیا پذیرای فیض
ادراک است و گلبانگ هستی را
می‌شنود و بی‌تزلزل به هر سو نظر
می‌افکند.» او وجود را که به
فرمان منظور و غایتی گردن نهاده
است با چشم نافذ و موشکاف تا
اعماق می‌بیند و ماورای آن،
حقیقتی برتر کشف می‌کند که رنج
والم و مبنای درد و رنج، و طریق
رستن و فرا رفتن از آن را، در
شکل واقعی آنها از آن روزن به
او می‌نمایاند. او به این ترتیب،
«نمره زمینی حیات روحانی» را
به دست می‌آورد.

این معرفت، «نیروانا» را
مکشوف می‌سازد یعنی رستگاری و
افق راهی بشر را در می‌گشاید.
بودا از نیروانا چه می‌گوید؟
او وقتی از این مفهوم سخن
می‌سراید، سخنی در چهار چوب
معرفت موهوم می‌گوید. نیروانا را
به چیزی تشبیه می‌کند که معلوم
نیست هست یا نیست. بیان او را
لحنی مخصوص است: بودا مطلبی
می‌گوید که از نظر اذهان و افکار
ما که در عالم ماده اسیریم و به سوی
اشیاء محسوس توجه داریم هیچ
است و دارای مفهومی نیست. اما
او اساس و اصل را توضیح می‌دهد.
اما این اصل و اساس چیست؟

گفتیم که بنا به عقیده بودا
در ژرفای «شدن» و تحول و تغییر
و در عمق «خود» یا «ذات» موهوم
چیزی وجود ندارد. در این ژرفا
یا در ماورای آن، گریز گاهی
نیست.

اگر بخواهیم معنای مواعظی
را که راجع به نیروانا شده است
آشکار سازیم باید مطالبی متضاد
را که با نظر منطقی نمی‌توان ادراک
کرد در نظر گرفت.

اینک چند مثال:
«جائی است که در آنجا نه
خاک وجود دارد نه آب نه هوا نه
روشنائی، نه فضای بی‌پایان، نه عدم
تناهی عقل، نه هیچ چیز دیگر. در عین



حال نه وقفه موجوداتی که هستی نما هستند نه موجوداتی که نمود هستی ندارند ، بی اساس و بنیاد ، بی ترقی و ارتقاء ، بی درنگ : این پایان درد ورنج است .

« جایی وجود دارد ... من آن را نه گذشته می نامم نه آینده ، نه رفتن ، نه آمدن ، نه توقف ، نه کوشش ، نه تولد ، بی بنیان و بی درنگ . این جا پایان درد ورنج است . چیزی که ریشه ندارد متزلزل نمی گردد - آنجا که تزلزل نیست سکون و آرامش حکمفرماست . آنجا که سکون و آرامش است لذتی نیست . آنجا که لذتی نیست ، نه رفتی است نه آمدی ... آنجا که نه تولدی است نه مرگی ... نه در این جهان ، نه ورای آن ، نه بین آنها . این است پایان درد و رنج . »

در این مطالب به نحوی مسلم صور گوناگون افکار نمودار است که مختص علوم نظری درمورد وجود می باشد .

در تعریف نیروانا چنین ادراک می کنیم که مقامی است که نه وجود است نه «لاوجود» - آنجا دوگانگی موجود نیست . مقامی است که در

دنیا با وسایل و ابزار دنیایی شناختنی نیست ، و در حقیقت موضوع تحقیق قرار نمی گیرد بلکه موضوع عالی ترین و آخرین مرحله یقین است . این مقام « بیرون از قلمرو تولد و افق «شدن» ، بیرون از حد عمل ، بیرون از قالب اشکال و صور ، بی آن هیچ گریزگاه و سرانجامی موجود نیست (چنانکه پارمنید نیز بر این عقیده است) . اما از این ابدیت سخن گفتن بی حاصل است به مفهوم آن نمی رسیم و ناچار به صرف سخن گفتن از کنار آن می گذریم . در این مرحله پرسش باز می ماند . اگر به پرسش ادامه دهیم چنین پاسخ می شنویم : نمی توان در محدوده پرسش به دریافت مطلبی دست یافت .

همانا روش مقدس حیات فقط در «نیروانا» پایه ای استوار دارد . نیروانا حاصل و نتیجه حیات است . بنا براین ، کسی که به نیروانا واصل نشده باشد جز خموشی و فروتنی چاره ای ندارد . «آن کسی را که به سوی آرامش و طمأنینه نفس رهسپار است ، با هیچ مقیاسی نمی توان سنجید با هیچ

کلامی نمی توان از او سخن گفت : آنچه با تفکر در این مورد می توان دریافت امر عدمی است . پس ، همه راههای گفتار نیز در این مورد معدوم است . »

بودا از ماوراء الطبیعه سخن نمی گوید بلکه فقط راه رستگاری را می نماید .

هر تفکر و اندیشه که از بودا نقل کرده اند به کار رستگاری می خورد .

باز یادآوری می کنم که بودا به عنوان استاد و آموزنده دانشی معرفی نشده بود بلکه عنوان مبشر طریق رستگاری و سعادت بشر داشت .

اصطلاحاتی که برای ترسیم و توضیح این راه رستگاری به کار رفته از طب هندی اقتباس گردیده است : تشخیص درد ، و نشانه ها و علل رنجوری ، درمان پذیر بودن درد ، راه درمان .

بین فکر بودا با فلسفه (افلاطون و رواقیان و اسپینوزا) ، تقریبات بسیار می توان یافت . همچنین ، هر دانشی که راه به رستگاری بشر ننماید نزد بودا بیهوده و باطل است . علمی که ره

به نجات انسان نگشاید ضلالت است .

در آراء بودا به مسائل متناقضی بر می خوریم که آنها را ابلاغ کرده اما توضیح نداده است . مثلاً : « جهان ابدی است . » و « جهان ابدی نیست . » یا « جهان محدود است » و « جهان محدود نیست » یا « کمال پس از مرگ حاصل می شود . » ، و « پس از مرگ کمال نیست . »

بودا اشتغال به مسایل نظری مابعد الطبیعه را فساد انگیز می دانست و معتقد بود حاصل اینگونه کوشش های فکری این است که برای دست و پای بشر علاوه بر سلاسل موجود زنجیری دیگر ساخته شود زیرا افکار مابعد الطبیعه درست در قالبهای ریخته می شود که اگر طالب راه رستگاری باشیم ، باید آنها را درهم بشکنیم .

مشاهده ها و مناظره ها ارزش این عقیده بودا را آشکار می ساخت . وقتی مردم اختلاف عقیده داشتند هرکس نظر خود را حقیقت منحصر می شناخت . طرفین اختلاف با یکدیگر همان گونه رفتار می کردند که با دیوانگان و بی خردان سلوک

می‌شد. آنان، مشتاق تحسین و آفرین، بی‌جهت با یکدیگر به مباحثه می‌پرداختند و پس از پیروزی بر حریف با ناز می‌خرامیدند. در این مبارزه‌ها مستندی به چنگ می‌آوردند آنگاه که دلیل رد می‌شد دلیلی دیگر اقامه می‌کردند و بر حسب خلق و خوی خود هر دم بازیچه مطلبی دیگر می‌شدند. از هر گوشه اندیشه‌ای فراهم می‌آوردند. بوزینه و آراز شاخه‌ای به شاخه‌ای جست و خیز می‌کردند و جدال و کشمکش هرگز به پایان نمی‌رسید.

علت این بود که بودا از پاسخ گفتن به مسایل نظری مابعدالطبیعه خودداری می‌کرد. بنا به این دلیل قاطع بود که می‌گفت این مسایل به هیچ روی برای هدایت به «نیروانا» موثر نیست و سالک را از طی طریق باز می‌دارد و رستگاری و فلاح را زیان می‌رساند.

«تیری زهر آلود به کسی اصابت می‌کند. یاران مجروح پزشکی بر بالین او می‌آورند. اگر مجروح بگوید: «تا تیر انداز را نشناسم و کمانی را که با آن تیر انداخته است نبینم رخصت نمی‌دهم پیکان را از تن بیرون بکشند» پیش از آنکه به این منظور برسد در می‌گذرد.

مثل چنین کسی، مثل شخصی را ماند که بگوید: «من راه طهارت و پاکی را به عنوان پیرو مقام اعلی فقط آنگاه طی می‌کنم که مقام اعلی برای من توضیح دهد که: «جهان جاوید است.»

اما پیش از آن که انسان کامل برای او توضیحی بدهد، او مرده است. اینک خواه بپذیریم که جهان ابدی است یا ابدی نیست، در هر صورت، تولد و پیری و مرگ و رنج و شکایت و درد و محنت و ناامیدی وجود دارد و من اعلام می‌کنم که در این حیات مادی در این زندگانی که بر روی زمین داریم می‌توان بر این نکبات پیروز گردید. از اینرو است که این مطالب را شرح نداده‌ام. بگذارید این قضایا همچنان ناگفته و توضیح ندادده بماند.»

بودا منجزا می‌گوید: آگاه نکردن مردم بر این امور به علت جهل او نیست. عنصری که در حیات او دارای نقش بس بزرگ

بود یعنی نیروی خاموشی، در این مورد برای انتقال افکار او تأثیری خارق‌العاده داشت. بودا چون از بحث در این واقعیات نهائی خودداری می‌کرد از همین راه جای بحث و تفکر را باقی گذاشت. او با چشم پوشی از تماس با این واقعیات نهائی، راه تفکر در این امور را مفتوح گذاشت. اگر بودا در امور مابعدالطبیعه سخنی نگفت به این معنی نبود که آن را بدست فراموشی سپرده باشد بلکه برعکس به این منظور بود که مفهوم آن را به منزله فکری برجسته در نهانخانه خاطرات حساسیت دهد. در جهان راهی نشان ندهد که دنیا در آن راه نابود می‌شود. دانشی که با مسیر این راه پیوند داشت مفهوم پیدا می‌کرد اما در عوض فروتنی او مانع این بود که ادعا کند به همه وجود معرفت دارد.

بودا چه «تازه» ای آورد؟

در تعالیم بودا، در اصطلاحات او، در شیوه‌های تفکر او، در مفاهیم و معانی مدرکات او، در عمل او، هیچ مطلبی که به خصوص تازه و نو باشد موجود نیست. پیش از او، مرتاضان و مجامع ریاضت‌کشان، و قواعد و نظامات رهبانی وجود داشته است. گوشه نشینان جنگلها بی‌آنکه در زمره صنف و تیره‌ای باشند از پاکان و قدیسان شمرده می‌شدند. رستگاری از راه معرفت، یوگا، (سلوک در مراتب تأمل و مراقبه)، توضیحات مختلف در مورد جهان آفرینش و اعصار جهان و عالم خدایان، همه این افکار بی‌چون و چرا قبلاً وجود داشته است و بودا آن‌ها را بدون اینکه مورد تردید قرار دهد به خود تخصیص داد، و به آن دست یافت. اگر تعالیم او را من حیث المجموع مورد نظر قرار دهیم می‌بینیم تحقق صورتی از زندگانی نمونه هند بوده است که در عین تداوم فلسفه‌های پیشین، بر وجود بعد متعالی بنیان گرفته است. مقوله «تازگی» که به عنوان

معیار اعتبار و ارزش تلقی می‌شود، مخصوص ذوق و روحیه غرب است.

حتی اگر هم کسی چنین تصور کند که در هیچیک از اموری که ظهور پراهمیت بودا را مشخص می‌سازد اندیشه‌ای نو موجود نبوده است، با اینهمه، می‌توان از نظرگاه همین مقوله، تأثیر شکفت‌انگیز بودا را در جهان نشان داد.

قدرت شخصیت بودا از آغاز ظهور او بروز کرد. از میان افسانه‌ها می‌توان تأثیر شکفت‌انگیز بودا را که هیچکس آن مایه تأثیر را نشنیده بود تشخیص داد.

او آنچه باید، انجام داد، آنچه باید صورت عمل می‌پوشید به جلوه بروز درآورد. اما در مسئله دانستن آنچه به راستی در مجموعه هستی وجود دارد و مسئله دانستن آن، راه را باز گذاشت. درسکوت او، حقایق بسیار متجلی است. گوئی (ساکيامونی) (۲) (خاموشی نژاد ساکیا) (۴) در طریقه خود پیروز گردید.

اراده‌ای چنین خارق‌العاده، زندگانی او را نمونه و سرمشق بشر قرارداد. بنا به داستانی افسانه‌وش «ازیتا» ی خردمند پیش‌بینی کرده بود که این مولود جدید فرمانروای بزرگ جهان خواهد شد. اما اراده‌ای که لازم بود تا بودا جهان را فتح کند و افکار و عادات جهانیان را به یمن تربیت، شکل بخشد به هیچوجه با اراده کلی و مسلط نوع بشر، مشابهتی نداشت.

چنان اراده‌ای آنگاه وجود می‌داشت که نوع بشر را بر خویشتن فرمانروا، از خویش رها، و از بندگی‌های بشری آزاد سازد. «در حقیقت نهایت سعادت وقتی حاصل می‌شد که بشر خودبستگی و منش گردنکشی خویش را رام سازد».

اگر کسی از خویشتن رها باشد. دیگر رخصت نمی‌دهد کشش خودخواهی به هیچ نحو بر او دست یابد.

حیات روحانی بودا از دنیای محسوس آزاد، و باعلاق بشری بی‌پیوند، و از خویشتن و از خودبستگی رها بود. وجودش در مجد و شرف، در بزرگواری و آزادگی، و در حلاوت بی‌پایان

متجلی گردید. او از خویش جدا شد و با این کار بر کلیه ضروریات مادی مسلط گشت، و از نوع بشر برید، و از این راه، به تیرگی‌های افراد و به زندگانی شخصی مردم آلوده نگردید.

وقتی بودا به رقاء عقلی و بلوغ انسانی رسید هیچ نیاز و تقاضایی نداشت او به خلوص و صفائی واصل شده بود که هیچ چیز آن را تیره و مشوش نمی‌ساخت. در نور مطلق، بی‌سعی و بی‌خسوست، هرچه بود و هرچه ناچار روی می‌داد می‌دید. او تعین را به دور انداخت و بوداهای بی‌شماری که در طی اعصار ظهور کردند آنچه او کرد کردند. در آینده نیز هرچه او در روزگار خود عمل کرد بوداها عمل خواهند کرد. در حقیقت تعین و فردیت بودا، در میان اشیاء بی‌شمارش مستهلك گردید. او از لحاظ اینکه وجودش در قالب بوداهای بی‌شمار تکرار گردید موجودی یگانه بود «نه خانه‌ای، نه دیاری، با دلی شیفته جهان، سیر می‌کنم و برای ابنای بشر لمس ناشدنی هستم.» بودا را نمی‌توانستند شناخت. بودا در نظر مردم ناشناخت بود.

پیامبری بدون سیما

«از بودا، از مردی که سالک طریق ابدیت بود و رد پای از خویش به جای نگذاشت چگونه می‌توان نشانی به کف آورد؟» خصیصه شخصیت بودا این بود که به کلی فاقد سیمای تشخیص و تعین بود. هر خصوصیتی که بی‌بدیل بود و هرگونه تمایل تشخیص و تعین در او محو شده بود. بین بودا و شاگردان و پیروان پارسای او، از نظر اصل تفاوتی نبود چنانکه بین پیروان و شاگردان او نیز تفاوتی وجود نداشت. آنان هریک بودای کوچکی بودند. بودا به عنوان نوع جلوه کرد نه به عنوان فرد. اما انواعی دیگر که شریر و بی‌یاور و سفسطه کار بودند در مقابل او قد برافراشتند.

طرفه این که، شخصیتی به مدد نابود کردن کلیه تمیینات فردی خود در جهان تأثیری شگرف گذاشت. نفی «من»، اصل این حقیقت



است . تجربه اصلی بودا فقط تجربه رستگاری بشر نیست که در تاریخ ، محلی داشته باشد بلکه تجربه اصلی او حقیقتی است که در محوشخصیت و نابود ساختن انیت خود به مرحله بروز درآورد .

اینک موضوع نو :

بودا مفاهیمی را که قبل از او به نحو مشروط و جزئی وجود داشت . با کلیت و اساس بسط داد و کامل کرد . او سنت و هرچه اساس سنت را تشکیل داده بود ، یعنی تیره ها و قدرت اعلای خدایان را وا گذاشت تا از میان پرود . بودا بی آنکه با این عوامل مبارزه کند آن امور را به دست سیر حوادث سپرد و با همین طریق که از محکوم کردن این امور چشم پوشید ، آنها را از تاثیر و قدرت انداخته و به منزله امور فرعی درآورد . چون با آن عوامل مبارزه نمی کرد و آنها را محکوم نمی نمود و فقط افکار خویش را ارشاد می کرد ، بالطبع آن امور دیگر مورد توجه مردم قرار نگرفت و اموری فرعی به حساب آمد .

تازگی اصیل آنچه بودا آورد این بود که همه افراد بشر را

مخاطب قرار داد مطالبی که تا زمان بودا تیول عده ای خاص بود در دسترس همه قرار گرفت . افکاری که در جنگلها برای گروه های کوچک و عزلت نشین امکان حصول می یافت ، به وسیله جمعیت های رهبان که مردم در شهرها و در طی مسافرت های مذهبی سیل وار از هر گوشه به سوی آنان هجوم می آوردند ، در قلمرو افکار عموم قرار گرفت و به این ترتیب ، زندگانی در شکلی نو فعلیت یافت . انبوهی از رهبانان با درپوزه گری زندگانی می کردند ، پیروانی که در مسلک روحانیان نبودند تیمار زندگانی مادی کسانی را برعهده گرفتند که حیات خویش را مطلقا به پیروی از آئین بودا سپری می ساختند یعنی در تهیدستی و پاکدامنی ، بدون وطن ، و بیرون از جهان اجتماع عمر می گذراندند . در حقیقت ، بیشتر راهبان از دو تیره اصیل اشرافی بودند .

« جوانان اشرافی » نقش اساسی بر عهده داشتند . بودا نیز خود از خاندانی اصیل بود . به این جهت بعدها این عقیده اصالت یافت که فقط در میان مخاطب قرار داد مطالبی که تا زمان بودا متولد گردد ، چون بر این بودند که فقط اشخاصی که در مقام عالی روحانی باشند می توانند آئین بودا را ادراک کنند . لذا ، مکتب بودا آئین اشرافی بود و همچنان نیز باقی ماند . اما پیام بودا اصولا خطاب به همه کسانی است که مستعد پذیرفتن و شایسته ادراک آن پیامند . یعنی به طور کلی همه بشر مخاطب اوست . یاسای بودا تجلی گاه این معنی است . هر کس باید به زبان مخصوص خود کلام بودا را ادراک کند .

به این ترتیب نخستین بار در تاریخ بود که تفکر در ابعاد و در فراخنای پهنه بشریت گسترش یافت و نهضت يك آئین جهانی به وقوع پیوست . دیگر نه تیره ای باقی ماند نه مرزی . بلکه ، هر آنچه به صورت طبقات اجتماعی و بنیانی تاریخی تعلق داشت در معرض سیلی بنیان کن قرار گرفت . اصولی که در هند از روی مفاخره و خودبینی برای طبقه ممتاز محفوظ مانده بود ، به اصولی تبدیل گردید که بیدریغ در دسترس همه قرار گرفت و همه از

معرفت و حقیقت برخوردار گردیدند . نشانه ممیز کیش بودا نسبت به ادیان جهانی که بعد از آن ظهور کردند مثل دین رواقیان و مسیحیان و دین اسلام این است که بودا علاوه بر آنکه می خواست همه بشر را به سعادت رستگاری که به آن دست یافته بود نایل سازد ، و طریق رستگاری را به همه باز نماید همچنین می خواست به طور کلی هر موجود زنده چه ایزدان چه جانوران ، همه را به راه رستگاری رهنمونی کند و همه را از سعادت که به آن پی برده بود برخوردار سازد .

وقتی شاعری همه بشر را مخاطب قرار دهد ناچار باید به هر فردی اختصاصات متوجه باشد . نیت بودا و حیاتی که از آن سرچشمه می گرفت سرمشق مردم قرار گرفت . فرار از تعهدات خانه و خانواده و اجتماع . هر کس این نظر را می پذیرفت پیشوا او را فرا می خواند بی آنکه اختیار زندگانی وی را در خارج از حوزه خود سلب کند . تصمیم بانست . بودا به علت هنجار بی انحراف و گفتن « یا این یا آن » ، که قاطعانه و

پیکر می‌گفت ، همه را پیرامون خویش گردآورد و بر بطن ها تسلط یافت . همه می‌توانستند قابل این باشند که از پیروان غیر روحانی او به شمار آیند به خصوص از حیث مساعدتهای مادی که در حق رهبانان روا می‌داشتند . اما آنان فقط از این فرخندگی نصیب می‌بردند که در تجدید حیات دیگر به مرحله بالاتر رستگاری می‌رسیدند . بودا به هرکس که در مقام ادراک سخنانش بود و از روی حقیقت ، و بی قید و شرط به او باورداشت خطاب می‌کرد که : دردم ، بیدرنگ ، باید در این حیات رهسپار طریق رستگاری گردید .

اما ایمان ، برای پیمودن راه نجات ، عبارت از دانستن است . بودا در عین حال که علوم نظری سنتی را به عنوان محیط منازعات بی‌حاصل و فساد انگیز متروک گذاشت اما این اصل فلسفه هندی را محفوظ نگاهداشت . رستگاری به خودی خود دانستن است و رستگاری و رهایی از خویشستن معرفت است تنها از راه معرفت می‌توان رستگار شد .

بودا از انواع قربانی و نیایش و عملیات سحرآمیز بیزاری می‌جست تا به همه بفهماند که باید از راه تفکر و سلوک شایسته در زندگانی و از طریق تامل و مراقبه به کسب معرفت موفق گردید .

بودا با هر فردی اختصاصاً سخن می‌گفت و گروههای کوچک را مخاطب قرار می‌داد . مردمی را که هر یک می‌کوشیدند با سلوک مخصوص خویش به روشن بینی دست یابند با موعظه و گفتگو آماده این کار می‌کرد .

برای اینکه درجه تاثیر کلام بودا را دریابیم و احساس کنیم که مردم با چه شتابی به او متوجه می‌گردیدند و با چه صفائی به او دیده می‌دوختند و محو او بودند ، کافی است به قصولی ازین قبیل مرور کنیم . « این کاری است تحسین انگیز و حیرت آور ، آنسان که وقتی نهالی خمیده را راست کنند (یا تاب رشته‌ای تافته را بکشایند) یا از چیزی مستور پرده بربگیرند (یا چیزی پوشیده را مکشوف سازند) یا گمراهی را راه نمایند یا در ظلمتی چراغی برافروزند همچنین نیز مردگزیده

و پارسا ، اصول عقاید خویش را با چندین اسلوب بر مردمان ابلاغ می‌کند .»

چون فرد فرد اینای بشر و همه مردم جهان مخاطب ابلاغ اصول عقاید بودا بودند و این اصول نوری بود که باید بر همه جهان بتابد و همه جهانیان را منور سازد ، پس در روش بودا عامل جدیدی وجود داشت و آن ، اراده آگاه برای تبلیغ بود . او می‌خواست اصول عقاید خود را به همه ابلاغ کند . از اینرو در آغاز کار جمعیت رهبانان را تشکیل داد تا بتوانند به کار رستگاری خود بیایند و در عین حال اصول عقاید او را در سراسر جهان منتشر سازند .

برای انجام وظیفه تبلیغ ، نکته اساسی این بود که افکار بودا بر محور منظور اصلی متمرکز گردد ، لازم بود مفاهیم اصلی با سادگی بسیار بیان شود و پیوسته تکرار گردد تا موثر افتد . قدرت انتقال مفاهیم و افکار بودا در مردم ، از توجه به بیانات رمزی و کلمات قصار حکیمانه و تخیلات شاعرانه و روایات و منقولات متواتر کنانی که برای اشاعه در میان مردم به کار می‌رفته است نمودار می‌گردد .

تاثیر از گذرگاه

تاریخ

انتشار افکار بودا ، و از آنجا تطورات و انشعابات کیش بودایی در تاریخ ادیان و مذاهب آسیا ، موضوع مهم پژوهش و تحقیق است (مراجعه شود به کوبن (۶) - کرن (۵) - شانتی (۶) - هاگمان (۷) - استن کونو (۸) - فرانک (۹) - فلورنتز (۱۰) .

فقط یک بار « آشوکا » (۱۱) شاه مقتدر برای نشر اصول عقاید بودا در دیارهای دور دست اقدام منظم به عمل آورد .

اما به طور کلی اصول عقاید بودا به آرامی و نیرومندی پیش رفت . نیز از خلال نوشته ها چنین برمی‌آید که فقط یک بار این نور منحصر بر جهان پرتو افشاند ، و این بانگ در آسیای پهناور ولوله در انداخت .

انتشار افکار بودا در آسیا

چنین بود که روشی نو برای رهنمایی بشر و ارشاد به راه رستگاری با بنیادهای متافیزیکی در حیات مردم چین و ژاپون نفوذ کرد و به ملت بت و سبیری و مغولستان ، لطف حیات و گوارایی معرفت ارزانی داشت . اما نتیجه‌ای که از این کار حاصل شد بسی حیرت آور و در خور توجه بسیار است . در هند که زادگاه کیش بودایی بود ، آئین بودا از بین رفت . هند ، تحت تاثیر فطرت و نهادی که با آن نمی‌توانست برآید ، می‌خواست همچنان بر آیین هندو باقی بماند یعنی می‌خواست بر اساس طبقات و تیره‌ها زیست کند و ایزدان قدیمی خود را پرستد و در سایه اندیشه‌هایی که از نظر فلسفی ادراک می‌کرد حیات فکری خود را ادامه دهد . پس آئین بودا با آن معیارها از بین رفت زیرا دین بودا در مقیاس بشریت فکر و اندیشه می‌داد نه در مقیاس اقلیمی محدود یا افکار سنتی محدودتر .

دین بودا در طول قرن‌ها بر قسمت بزرگی از هند فرمانروایی کرد و رفته رفته اصول عقاید جهانی گردید اما در سرزمین هند نور این آئین در طی یک هزاره خاموش گشت بی‌آنکه پیروان آن ، مورد آزار و شکنجه قرار گرفته باشند .

دین بودا در سراسر دیار آسیا نفوذ کرد حتی خفایای نفوس خواب‌آلود را برانگیخت اما وقتی گرایشهای ملی بر مردم تحمیل شد و مردم را با زور سیاست واداشتند به اصول ملی بگروند همه جا (در چین و ژاپن) دین بودا مورد حمله و مبارزه قرار گرفت و از صحنه افکار رانده گردید . در قرنهای پیش از میلاد و بعد از آن ، آئین بودا به بودائی شمال و بودائی جنوب تقسیم گردید . یعنی به « ماهایانا » (۱۲) اوسيله بزرگ انتقال برای عبور از آبهای سامسارا (۱۳) به سوی دیار رستگاری ، و هینایانا (۱۴) (وسیله کوچک انتقال) منقسم گشت .

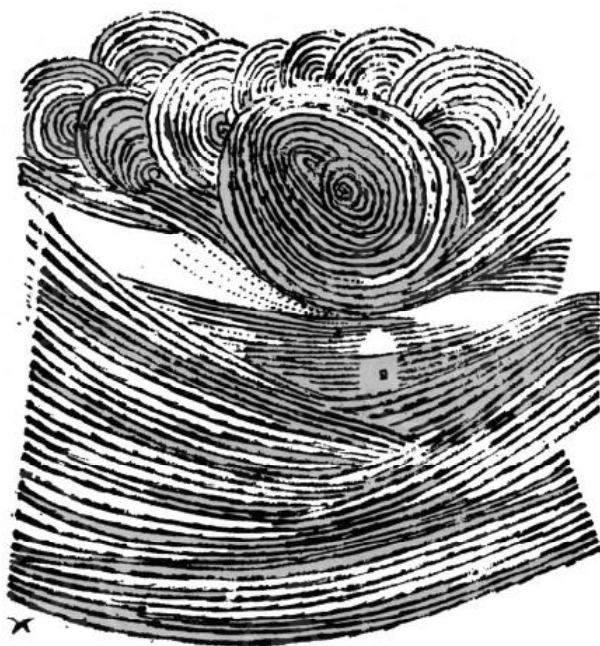
نکته قابل توجه این که ، « هینایانا » تا امروز هم در « سیلان » و در « هندوچین » در خلال زمان ، اساس رسالت بودا را همچنان که ابلاغ شده بود همچنان محفوظ نگاه داشته و هیچ مطلب تازه‌ای

بر آن نیفزوده است . در صورتی که « ماهایانا » از نو شکفتگی و جنب و جوشی یافت . « ماهایانا » نه تنها به ضروریات دینی توده ها پاسخگو شد بلکه با ارتقای فلسفه نظری به مدارج عالی‌تر ، امکان شکفتگی های نو و پیشرفتهای روز افزون یافت . گویی « هینایانا » در محدوده های تنگ محصور است و علت این نکته دو امر است ، یکی علاقه قشری و ظاهری آن است به قانون مذهبی که آن را لایزال و لا یتغیر می‌داند ، دیگر توجهی است که به پایان کار و تکامل خرد در « اراهات » (۱۵) دارد .

اما در مقابل ، « ماهایانا » برای بشر غریب و سرگردان ، در سیر تکاملی به پایانی قابل نیست و سیر کمالی بشر را بی‌نهایت می‌داند ، و نه تنها رستگاری فرد منظور آنست ، بلکه رستگاری همه موجودات را در حد اعلائی امکان ادامه می‌دهد . در « ماهایانا » تعالیم بودا که « هینایانا » آن را از نظر دور داشته است بسط یافت به خصوص قصد بودا که برای نجات ایزدان و ابناء بشر با شفقت و ترحمی عام و با کلیه شیوه های موثر به همه جهانیان خطاب شده ، مورد توجه قرار گرفته است .

همچنین در « ماهایانا » ، بدر افکار بلندی را می‌بینیم که بسی بعد در فرقه های ماهایانایی به وسیله « ناگارژونا » و سایر پیروان بودا ، همه جلوه‌گاههای آن مورد تفکر و تامل قرار گرفت . معذک در خلال همه این شکفتگیهای ماهایانا ، نمود اصلی برقرار است . فلسفه بودا از نظر طریق رستگاری به دین تغییر شکل داد و به دین تبدیل گشت اینک باید به طور اختصار مطالعه کرد تا معلوم گردد چهره جدید آن از چه نظر با شکل واقعی افکار بودا تباین و تضاد دارد .

الف - تاسیس نظامات رهبانی نزد کلیه کسانی که هریک برای خود از راه معرفت به رستگاری نایل شده بودند احساس قومی و جمعی ایجاد کرد . اما به زودی مومنان چون دارای مسئولیتی بودند به تنهایی و آزادی راه تفکر را نپیمودند و از تفکر دست کشیدند . در واقع چون سر به فرمان مقام روحانی تنبیه بودند ، در فرمانبری



و تسلیم زیستند : «در حلقه امت پناه به بودا و اصول عقاید او.» ب - فرد ، دیگر به نیروی خاص خود تکیه نکرد . بودا به مقام الوهیت رسید .

بنا به تعالیم بودا ، نیایش و رحمت و بخشایش و قربانی و آداب مذهبی هیچیک راه رستگاری نیست بلکه قسمتی از معرفت است . معرفت ، نفس رستگاری است اما غرض از معرفت آن چیزی نیست که در لغات و محاورات به عنوان دانستن عقلی و استدلالی به ذهن متبادر می گردد . بلکه منظور از آن معرفتی است که از اشراق حاصل گردد .

بالجمله این معرفت از طریق نتایج آن موجب رستگاری نیست بلکه خود ، نفس رستگاری است . این نوع دانستن ، همیکه ادراک گردد که رستگاری است ، پس ، رستگاری است . با این نوع معرفت ، احساس می شود که رستگاری از هوس ، رستگاری از «شدن» و از رنج و الم است .

لذا ، بودا معرفتی را که از مهبط اشراق افاضه می شود چنین توضیح می دهد : «ولادت تو نابود

گردید ، راه وادی قدس پیموده شد ، وظیفه انجام یافت . من دیگر به این دنیا باز نخواهم آمد.» و آنگاه سخن خود را چنین پایان داد :

«هر رهبانی که به معرفت واصل می شد می توانست به سانسکارا که با نیروی ناآگاه او ، واقعیت زنده وی را بنا کرده بود و بدون معرفت رستگاری بخشیدن او پیوسته بقای تولد های جدید او تجدید می گردد بگوید : ای کار گذار کارگاه تن ، من ترا تحقیر می کنم . اکنون ترا می شناسم . تو دیگر برای من زندان استخوانی نخواهی ساخت . تیرهای زندان ، و دیواره های زندان متلاشی گردید . همه تیرها ! همه دیواره ها !» انسان می تواند به این معرفت دست یابد . انسان از راه تجربه یقین شخصی به این معرفت می رسد . این یقین نیز به نوبه خود به عنایت نیرویی به دست می آید که نحوه خاص زندگانی آن را ایجاد می نماید .

هیچ خدایی روشن بینی اعطاء نمی کند . ایزدان خود نیز به روشن بینی نیازمندند . بودا این

روشن بینی را به دیگران منتقل ساخت . اما کافی نیست که انسان به سخن از معرفت گوش فرا دارد . هرکس باید خود ، آن را کسب کند . آخرین سخن بودا از این معنی ناشی شده بود . «پیوسته بکوشید.»

اگر اصول عقاید بودا را از این نظرگاه بسنجیم ، فلسفه محسوب می شود . به عقیده او قدرت اکتساب معرفت ، در اراده و نیروی انسان نهفته است . اما وقتی ایمان معتقدان مکتب بودا به فلاح بشر با انکاء به نیروی های ویژه انسان متزلزل گردید ، ناچار نحوه تفکری که بودا آموخته بود تغییر یافت . مخلوق متزلزل ناچار از خدای کمک کننده ، استمداد کرد ، اما خدایان نیز فقط به صورت موجوداتی وجود داشتند که به رستگاری نیازمند . خدایان از هرجهت ناتوان بودند . بودایی در عین حال که از خدایان کمک می جست معتقد بود انسان به وسیله معرفت به رستگاری نایل می گردد . یعنی ایمان داشت که انسان فقط از راه استعانت از خدایان به مقام معرفت نمی رسد

بلکه خود نیز باید با کوشش خویش شناسای معرفت گردد . پس حل مسئله به این صورت درآمد که از بودا خدا بسازند و ساختند ، عملاً جهانی نو از خدایان به وجود آمد بی آنکه نام خدایان در میان باشد .

بودا که فقط می خواست اصول عقاید خود را رواج دهد به صورت خدائی درآمد از همه خدایان برتر .

زان پس دیگر در تعالیم بودا ایمان فلسفی وجود نداشت بلکه ایمان به بودا بوجود آمد . تفکر فردی دیگر به تنهایی قاطع و حاکم نبود بلکه تاثیر مدببخش بودای فوق بشر نیز در حاکمیت تفکر دخالت داشت . بودا به هیچوجه نمی خواست معرفت را وابسته به شخص خود نشان بدهد . وصیتی که در دم واپسین کرد و به روایت به ما رسیده موبد این معنی است .

استاد می خواست در عقاید خویش محو و مستحیل باشد اما مردم درباره معلمی که آنها را برای پذیرفتن و ادراک اصول عقاید خویش آماده می ساخت فقط به تکریم و

ستایش بشری اکتفا نکردند. در آغاز کار تشعشع بی‌مانند شخصیت بودا، او را از بشر معمولی بالاتر قرار داد. در همه نوشته‌های قدیمی، ذکر جمیل بودا و تجلیل او را تقریب‌ناهایی نیست. شمه‌ای از توصیفات بودا ازین قرار است: هوشیار، بیمانند، انسان کامل، مردی در دانش و رفتار متکامل، شناسای عوالم، عارف به جهانها، مردی جهان بین، مردی در علم نظر بینا، که با او معرفتی عظیم مکشوف گردید و بوسیله او دیده‌ای جهان بین‌گشوده شد، و نوری عظیم و درخشی بی‌نظیر ظاهر گردید. انسان‌پرو، تفوق ناپذیر، رام‌کننده، بیمانند موجودات سرکش - آموزگار، یزدان و بنی‌آدم - بی‌همانند، یگانه، قیاس ناپذیر، بهترین مردم.

این معلم که موضوع ستایش و تکریمی بیمانند بود، اندکی پس از مرگ موضوع پرستش قرار گرفت. پیرامون آثار مقدس و متبرک او معبد‌ها و نیایشگاه‌ها ساختند.

در آن هنگام که قرن سوم پیش از میلاد بود، عقیده‌ای بوجود آمد. ذات الهی برای رستگاری مخلوقات زنده، در موجودی تجسد پذیر حلول می‌کند. (تجسد و حلول در این‌جا، شبهه به تناسخ و تجسد خداست که در مذهب ویشنو (۱۶) وجود دارد.) هر بودای زمینی یعنی بودایی که در این دنیا پدید می‌آید، در بعد متعالی مثالی دارد که در مقام استغراق در تامل و مراقبه دیانا (۱۷) به عنوان بودا قابل مشاهده است و «دیانی - بودا» (۱۸) نامیده می‌شود.

و او، فرمانروای بهشت مغرب اقلیم «سوکهاوتی» است و در آن دیار، اهل ایمان را پس از مرگ آنان پذیرا می‌شود.

در این اقلیم است که گروندگان، در حقه گلهای زنبق تجسد می‌یابند و با سرنوشتی پر سعادت و نیکبختی، از حیات برخوردار می‌گردند، تا وقتی که برای آخرین پرواز به نیروانا، کمال یابند.

صور و جلوه‌گاههای متعدد این مخلوق فوق طبیعت، یعنی بودا، همه دارای یک معنی است: این صور، موجوداتی هستند که

بند مومن را مددگارند و بنده مومن به آن موجودات نماز می‌برد و نیایش می‌کند - پس، موضوع به عوالم محسوسی مربوط است که در آنجا سعادت‌بهشتی فرمانرواست. این عوالم از «نیروانا» یا «اسرارآمیز به ذهن بسی نزدیکتر است. بدینگونه، افسانه بودا، در رابطه جهانی با آسمانها که مقر خدایان است، و با همکاری خدایان و پیمبران و اهریمن، و شیاطین افسانه‌ای، با مضامین بدیع دلکش و پرشکوه بسط یافت.

دنباله‌تطورانی که در فضای آسیا از دین بودا یکی از بزرگترین ادیان بشری را به وجود آورد، ملت‌هایی را که دارای تمدنی درخشان بودند، همچنانکه ملت‌های ابتدایی را به انتخاب موضوعهای قدیمی - ترین سنت دینی کشانید. این انتخاب به علت وضعی که بودا نسبت به جهان داشت تسهیل گردید یعنی بعلمت و ارستکی که موجب مسامحه و بی‌اعتنایی مطلق به زندگانی بود زیرا در این آیین، هرچه در دنیا وجود دارد و براساس ندانستن مبتنی باشد حجاب حقیقت است و موجب گمراهی است و باید پا از آن فراتر نهاد. بی‌اعتنایی به چیزی که ذاتا واجد حقیقتی نیست امکان می‌دهد که انسان از عدم حقیقت در هر صورتی که جلوه کند پا فراند. از اینجاست که مذهب بودا دارای این قابلیت بی‌حد و نهایت بود که همه ادیان و فلسفه‌ها و شیوه‌های زندگانی را که بروز کرده بود در خود متحل سازد.

از نظر آئین بودا ادیان و اسلوبهای زندگانی ارزش فرودگاهی را داشت که از آنجا باید به‌سوی این هدف منحصر یعنی آئین بودا که از نظر فکر غربی در بی‌نهایت و در نامحدود ناپدید می‌گردد پرواز کرد.

پس هر اندیشه و هر وضع اخلاقی و هرایمان، و باور به هرگونه خدا، حتی ابتدائی‌ترین مذهب، امکانات مقدماتی برای وصول به دین بودا بود. پس، ازین حیث وجود آنها ناگزیر می‌نمود اما هرگز هدف و غایت محسوب نمی‌گردید.

سکوت بودا غوغایی برانگیخت که نه تنها سیطره آسیا با آن

درآمیخت، بلکه غوغای بانکهای گوناگون و رنگهای متنوع مضامین بسیار متعصبانه مذهبی نیز به آن دو پیوست. رفته رفته شکل‌های مذهبی که در ابتدا با آئین بودا ناسازگار و بیگانه بود اندیشه‌های بودائی را در برگرفت و جامه اندام آن شد و دیری نپایید که جای آن را گرفت. نمونه برجسته این واقعه تبت است که در آنجا شیوه‌های کهن سحر و جادو، شیوه‌های دین بودا به شمار رفت و اجتماع رهبانی به کلیسای منظمی تبدیل صورت داد که دارای سیطره مادی و نفوذ دنیایی گردید (و چنان تقلید ناقصی از کلیسای کاتولیک بود که مسیحیان حیرت‌زده دیدند حقیقت مسیحیت به صورت اثری شیطانی و تقلید و تصویری ناپسند و درهم، درآمد است.)

نقش انسان در آئین بودا

وقتی این دگرگونیها روی داد ناچار نقش گروندگان به آئین بودا نیز از لحاظ نقشی که انسان باید ایفا کند دگرگون شد.

همه افراد بشر و همه موجودات زنده این امید را در دل می‌پروراندند که واجد مقام نخستین بودائی می‌شوند که در آینده ظهور خواهد کرد، یعنی به این امید بودند که به مقام «بودی ساتوا» (۱۹) برسند زیرا می‌خواستند مانند بودا به تجسد و حلول بودایی برسند تا برای دیگران رستگاری و فلاح به ارمغان آورند. هرکس می‌توانست به این منظور نایل گردد و در طی سلوک، همت کسانی که پیش از او «بودی - ساتوا» شده بودند و از آنان همت خواسته بود بدرقه راه او می‌شد. بالجمله می‌خواستند خویش را در معرض مهالك دنیا قرار دهند و ترك علائق کنند تا همه موجودات را به رستگاری برسانند.

قهرمانی و رافت، مشخصات «بودی ساتوا» و افرادی بود که خود را در مهالك دنیا قرار می‌دادند تا همه موجودات به رستگاری برسند.

پس، این منظور، دیگر منظور زاهد گوشه نشین نبود بلکه اندیشه «بودی ساتوا» شدن که با همه خلق جهان مهر می‌ورزید بودائی مومن را جلب می‌کرد. زاهد گوشه نشین، دل‌بسته

مقامات تامل و مراقبه بود اما «بودی ساتوا» شیفته تعالیمی بود که به مراتب سفلائی وجود تا مرتبه «بودی ساتوایی» ارتباط داشت و کسانی که به رتبه بودایی رسیده بودند، «بودی ساتوا» را مانند یکی از خود می‌دانستند. «بودی ساتوا» در آفاق علوی اقامت می‌گزید و سرانجام در دنیا مانند بودا در قالب پیکر انسان جلوه می‌کرد.

دلزدگی و نفرت از زندگی، برای مومن به آئین بودا نشانه‌ای از پیوند منفی او با جهان بود. از آنجا که بودا کلیه امکانات واقعی انسان را فقط در این یک امر منحصر، یعنی کسب رستگاری محدود ساخت و از آن طریق عدم انفعال و عدم دل‌بستگی و عدم مقاومت کسب می‌شد، زان پس دیگر هیچ فعالیت سازنده در جهان صورت نمی‌گرفت و هیچ عمل موقتی و سامان مادی معنی نداشت نیز حیاتی که از نظر تاریخی وظیفه‌ای برانسان الزام کند مفهوم نمی‌داشت.

زان پس جهان چنانکه بود وا گذاشته شد، و بودا جهان را سپری کرد بی‌آنکه به اصلاح و تجدید آن بیندیشد، بی‌آنکه دست به اصلاحی جهانی بزند.

بودا رستن از جهان را تعلیم داد نه دگرگون کردن و آراستن آن را.

«آن سانی که زنبقی سپید و زیبا را آب نمی‌آلاید همچنان نیز دنیا مرا نیالود.»

اما با اینهمه گروندگان بودا در دنیا زیستند و بر سنت دنیایی زندگانی کردند.

پیروان بودا اگر می‌خواستند از نظر عدم انفعال و تاثر ناپذیری کلی به رستگاری دست یابند تنها دو راه داشتند.

اول رهبانان که می‌توانستند راه حالت عدم انفعال و تحمل بی‌اعتنایی به دنیا و وارستگی از آن و ترك ابتکار و عمل و شکیبایی و بطالت را بیمایند.

دوم بودائیان غیر روحانی می‌توانستند مانند همه در دنیا زیست کنند و به کار و عمل دست زنند بی‌آنکه به دنیا دل بندند و جلب آن شوند.

آنگاه نیروانا در عدم اتصال

به دنیا در طی سرنوشتی که با فعالیت و عمل در دنیا صورت می‌گرفت بر آنان تجلی می‌کرد.

بسیاری از بوداییان از هر طبقه در عین زندگانی و کوشش به دنیا دلبسته نبودند.

همگی جنگجو، (مثل سامورایی ژاپنی) (۲۰) هنرمند و سخت‌کوش، و با صلابت و دل‌استواری در حال بی‌اعتنایی قهرمانی زندگانی می‌کردند. قهرمانانه از رنج و الم خم به ابرو نمی‌آوردند و با قدرت سجایا فوق‌الام روانی و مادی قرار داشتند. آنگونه که گویی به کار و کوشش نپرداخته‌اند رفتار و سلوک داشتند آنگونه که گویی رفتار و سلوک ندارند در کارها شرکت می‌جستند آنگونه که گویی در کاری شرکت نجسته‌اند.

مرگ و زندگی در چشمان یکسان بود نه از آن شاد بودند، نه از این بیمناک. هردو را یکسان پذیرا بودند. از حیات نور شادی بردشان نمی‌تافت، و از مرگ، غبار غم بر جبینشان نمی‌نشست.

از فلسفه بودا

چه مانده است ؟

وقتی در مقابل آیین دگرگون شده و تغییر شکل داده بودا قرار می‌گیریم که منظری بی‌کران بر صفحه نیروانا نقش بندی کرده است - منظری پر از تصاویر جاوید که ادبیات و هنر ابداعات عظیم آن را در برابر چشمان ما گسترده است - از خود می‌پرسیم: آیا این افکار که به نام آئین بودا موجود است باخود بودا چه رابطه‌ای دارد ؟

حقاً می‌توان به پاسخ گفت: جهان ایزدان، گوناگونی‌های بیشمار نیایش خدا، و آداب و مراسم دینی سازمانها، و بنیاد - های تیره‌ها و فرقه‌های مذهبی، و اجتماعات متشکل رهبانان، هنوز قسمت موثری از فلسفه نخستین بودا را محفوظ داشته است و هنوز چیزی از نیروهای روحانی و معنوی که در آغاز با واقعیت اصلی و والا وجود داشته است با شکل ابتدائی خود برپا نور می‌افشاند.

مثلاً هنوز قدرت شکوف و ارستگی از خویش و محو کردن ذات در ابدیت به همان صورت که بودا گفته است وجود دارد. همچنین مشاهده می‌کنیم عشق بودائی که عبارت بود از قدرت همغسسی و شرکت در رنج و راحت با همه موجوداتی که در جهان زندگانی می‌کنند، و حالت عدم خشونت، هنوز به عنوان یادبود فلسفه اصیل بودا، برجای مانده است.

بر فراز آسیا، با وجود وحشت و خوفی که در آنجا، همچنان که در همه جا حکمفرما بوده است و همچنان حکمفرما خواهد بود، از سایه بودا هاله‌ای از نور رفت و مهر سایه انداخته است.

آیین بودا تنها آئینی است که واجد سیمای جهانی بوده و از خشونت و از آزار به نام دین و شکنجه ناباوران و تفتیش عقاید و محاکمه جادوگران و جنگهای مذهبی برکنار بوده است.

این دین از آغاز پیدایی و از نظر حقیقت و اساس هیچوقت بین فلسفه و الهیات افتراق ایجاد نکرد و بین حریت عقل و قدرت و مقام دین قائل به جدائی نگردید. حتی در دین بودا اختلاف بین فلسفه و الهیات و عقل و دین مطرح نبوده است. فلسفه، خود تلاشی دینی به شمار میرفته است. در دین بودا تنها یک اصل وجود دارد:

دانائی سعادت‌رستگاری است. مفهوم بودا و مکتب بودا از نظر ما چیست؟ باید همواره به فاصله‌ای که ما را جدائی کند توجه داشته باشیم:

از نظر بودا شرایط روشن - بینی عبارتست از تمرین‌های مراقبه و تفکر، و بی‌اعتنا به جهان زیستن و روی گرداندن از اعمالی که دنیا به انسان تحمیل می‌کند. مثلاً برای ما کافی نیست که با روحیه علمی به عنوان مشاهدات، بعضی از تمرین‌های «یوگا» را تکرار کنیم تا نتایج آن را به ثبوت برسانیم. یا نسبت به امور جهان وضعی بی‌اعتنا اتخاذ کنیم و از کلیه علایق ببریم و زندگانی را وقف مراقبه و تأمل نماییم. کسی که در طی سالها، خود

تمرین‌های مراقبه و تأمل را انجام ندهد و به نحو شایسته با ایمان خالص و سلوک لازم آنها را به مرحله عمل درنیآورد فقط به دانستن چیزی نائل خواهد شد که از راه تفکر قابل انتقال و ادراک است. باید متوجه باشیم که نزد بودا و در آئین او، چشمه‌ای جاری است که ما آن چشمه را در نفس خویش به جریان درنیآوردیم و در این مورد تفاهم ما محدود است.

با توجه به فاصله بی‌اندازه‌ای که ما را از چنین مهمی جدا می‌سازد، باید از سوسه‌های مقرون با بیدقتی و شتابزدگی خودداری کنیم. برای این که در باره‌ای از حقیقت بودا سهم گردیم و پرتوی از آن گوهر را در سراجه وجود خویش احساس کنیم، ما باید جز این گردیم که هستیم. اختلاف ما با بودا بیشتر از حیث مفهوم حیات و نحوه تفکر است تا از حیث خصوصیات عقلی.

اما با وجود همه این اختلاف و فاصله، باید از نظر دورنگ داشت که به هر حال ما همه بشریم. همیشه و همه جاسایل همان است که به کیفیت و شرایط بشری مربوط است.

در این مسئله از گفتار بودا پاسخی عمیق می‌شنویم که صورت تحقق یافته است و ما باید آن را بدانیم و در حد قدرت خویش ادراک کنیم.

مسئله این است که بدانیم تا چه حد برای ما ممکن است بدانیم چه نیستیم و چه امری را نمی‌توانیم صورت تحقق بخشیم.

برای ایجاد چنین مفاهیمی، به سیر کمالی تقریبی و نامحدود و به ادراک مفاهیم بودائی نیاز داریم بطوری که تفسیرهای شتاب - آمیزی که قاطع تلقی می‌شود مانع این سیر نگردد. وقتی این مفاهیم حاصل شد امکاناتی را که در وجود ما عاقل و باطل مانده است بر می‌انگیزیم و مفاهیمی را که از طریق تاریخ ما واقعیت یافته است و آن‌ها را حقایق منحصر می‌دانیم به نحو مطلق پایه گذاری نمی‌کنیم. وقتی واقعیات تاریخی را مطلق بپنداریم و احتمال ندهیم که ممکن است اموری دیگر نیز از حقایق

باشد ناچار از این راه غلط به نتیجه نمی‌رسیم. می‌توان یقین داشت که آنچه در آثار و نوشته‌های بودائی آمده است به وجدان بیدار بشر، به وجدان معمولی بشر، در حال بیداری و آگاهی خطاب شده است پس ناچار آن مطالب تا حدی برای وجدان بیدار و آگاه قابل فهم است.

این مسئله مسئله‌ای بسیار مهم و قابل تفکر بسیار است که زندگانی مانند زندگی بودا صورت امکان داشته و صورت فعلیت و تحقق پذیرفته و در آسیا امروز نیز در بعضی از نقاط دارای واقعیت است.

این امان نظر ساده، نشان می‌دهد که مقام و سرنوشت بشر و شرط حیات او چه اندازه اسرار آمیز و حیرت‌آور است.

آری انسان فقط آن نیست که به ظاهر هست بلکه بالمره قابل مطالعه می‌باشد و بطور قطع سیر در او پایان پذیر نیست. انسان مسئله‌ای نیست که حل آن تنها یک جواب صحیح و منحصر داشته باشد و فقط به صورت واقعیت منحصر منجر گردد.

بودا انسان را فقط به این اعتبار انسان می‌داند که به هیچگونه تلاش برای دنیاسلیم نباشد. در دنیا باشد و دنیا را ترک کرده باشد. بی‌هیچ مبارزه، بی‌هیچ مقاومتی فقط یک اشتیاق داشته باشد: شعله حیاتی را که از «ندانستن» منبث می‌شود خاموش سازد آنگونه که حتی آرزوی مرگ بردل نگذرد حتی شوق مرگ در دل بمرسد. زیرا ورای زندگی و مرگ به قرارگاه ابدیت راه یافته است.

در غرب کیفیتی که بیش از کیفیت به این عقیده بودا نزدیک است و با آن تطبیق می‌کند عقیده مسیح است: خلوص و صفا، عرفانی که انسان را از دنیا بگسلد، عدم دفاع در مقابل بدی. اما از مسلکی که در آسیا صورت کلیت داشت فقط بعضی از قطعات و عناصر آن را پذیرفتند و به این علت آن مسلک به کلی چیزی دیگر شد. در سرزمینی که عقاید مکتب بودا کلا رواج داشت جز بعضی از مقدمات و عناصر آن را مورد عمل

- 14- Himayana
 15- Arhate
 16- Vishnou (Avatar)
 تجسد خدا به خصوص تجسد ویشنو
 17- Diana
 18- Dhiani-Bouddha
 19- Bodhisattva
 Samourou - ۲۰
 عضو طبقه جنگجویانی که درسازمان
 Shogoun این بودند Shogoun
 یا Taikoun عنوان فتودالهای
 مقتدر ژاپن بود که از سال ۱۱۸۶
 تا انقلاب ۱۸۶۸ برکشور ژاپن
 حکومت می کردند و به نحوی بر
 میکادوها یعنی امپراتوران ژاپن
 سرپرستی داشتند . (م)
 21- G. Floquet

(بودا ساکیامونی) می خوانده اند .
 ۴- قبیله ای کشاورز و جنگجو
 بودند ساکن دامنه های هیمالیا در
 مرز نیپال فعلی . پایتخت سرزمین
 آنان که خرابه هایش در ۱۸۹۷
 کشف گردید ، مولد بودا بوده
 است . م

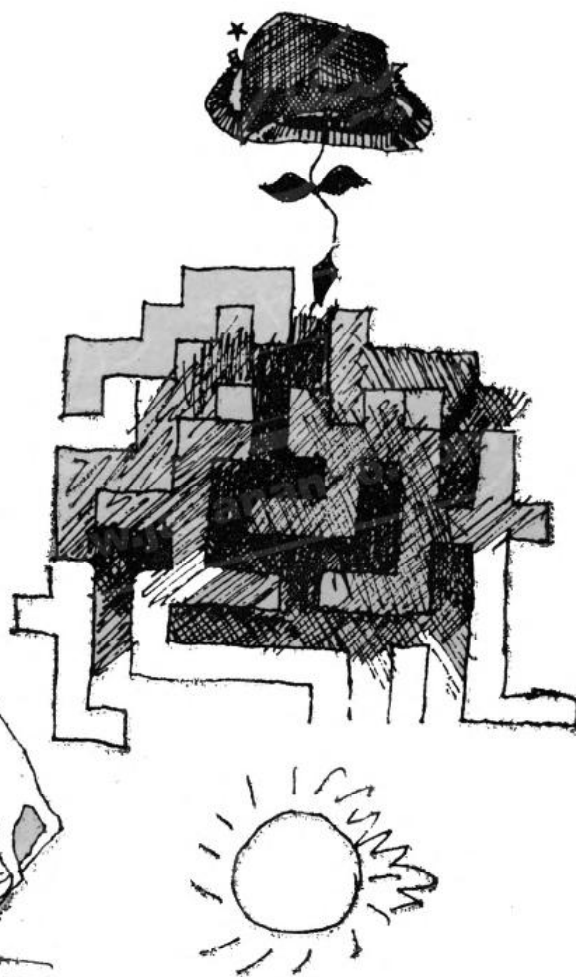
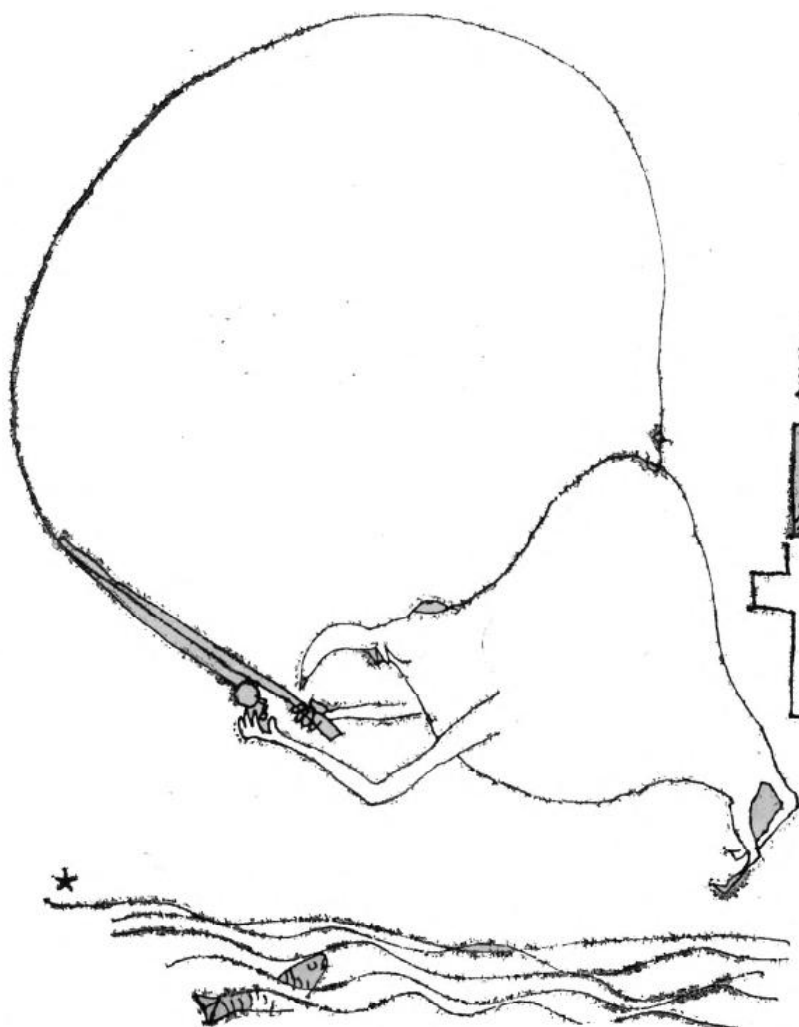
- * Köpen
 5- Kern
 6- Chantepie
 7- Hackman
 8- Sten Konow
 9- Franke
 10- Florenz
 11- Açoka
 12- Mahayana
 13- Samsara

پندارند آشنایی و مهرمجدد ، غیر
 ممکن است اما از صمیم دل این
 معنی را قبول ندارند . زیرا در
 حقیقت می دانند که هردو به اساس
 يك واقعیت جاوید وابسته اند ،
 اقتضای لایزال آن واقعیت ،
 پیوسته آنان را مجبور می سازد تا
 در پی تفاهم بهتر و نزدیکتر باشند.
 جریان امر در آسیا و اروپا
 نیز چنین است .
 پایان - ترجمه از آلمانی به
 فرانسه

از « ژ . ف . فلوکت » (۲۱)

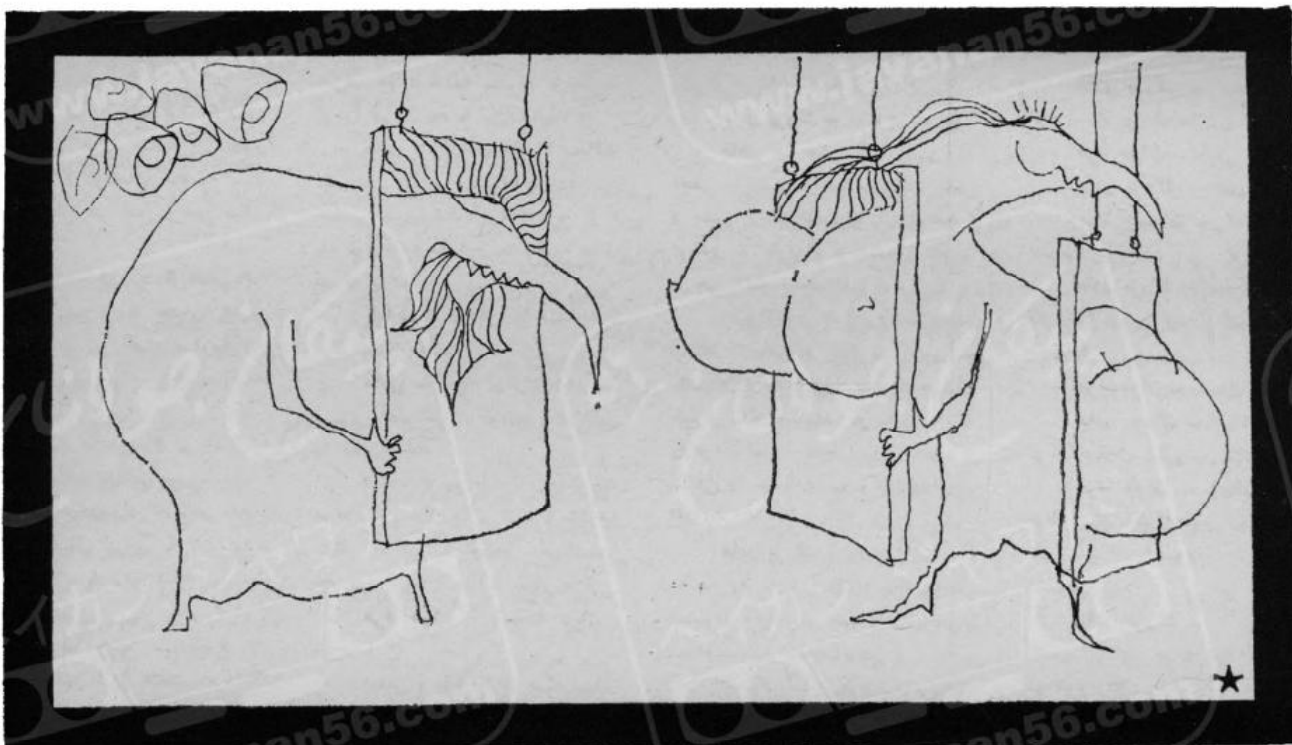
- 1- Sanskara
 2- Karma
 ۳- «خردمند ساکیا» ازالقاب
 بودا بوده است گاهی نیز او را

قرار ندادند و ناچار عقاید بودا با
 اصل و واقعیت آن تفاوت کلی
 یافت .
 ازینرو بین دو جهان آسیا و
 اروپا کشمکش تحریک کننده وجود
 یافت . همچنانکه در مقیاس فردی
 بین انسانی با انسانی دیگر اختلاف
 روی می دهد و در مقیاس بزرگتر
 بین اقلیمی با اقلیمی ، همچنان
 نیز بین جهان معنوی با جهان
 معنوی دیگر خلاف ایجاد گردید .
 در روابط شخصی ، گاهی با
 وجود دوستی و اعتماد ، داد و
 حسن نیت و خیر خواهی ناگهان
 احساس سردی و بی صفائی روی
 می دهد و رفته رفته دو آشنا از
 یکدیگر دور می گردند و هریک می-



از ادوارد آلبی
ترجمه: هما متین رزم

جعبه ماسه



بازی آفرینان :

- مرد جوان ، ۲۵ ساله ، خوش قیافه و قوی بنیه در لباس شنا.
- مامی ، ۵۵ ساله ، زنی با هیبت و خوش لباس .
- پاپا ، ۶۰ ساله . مردی کوچک اندام و لاغر .
- مادر بزرگ ، ۸۶ ساله ، زنی تکیده و ریزاندام با چشمانی درخشان .
- نوازنده، سن معینی ندارد ، اما جوان است و می تواند خوش قیافه باشد .

تذکر : در جریان نمایش ، هنگامی که مامی و پاپا همدیگر را با این نامها میخوانند الزاما اشاره ای به ممتاز کردن خصوصیات محلی ندارد . این نامها فاقد کیفیت عاطفی است .

اولین بار در سال ۱۹۶۰ در تئاتر
« جازگاری » در نیویورک سیتی
بروی صحنه آمده است .

صحنه : صحنه ای خالی، تنها
با این چیزها : نزدیک به جلو
صحنه ، تقریباً در انتهای سمت
راست ، دو صندلی ساده در کنار

هم و رو به تماشاچیان: سمت چپ
صحنه يك صندلی رو به سمت
راست صحنه و يك ميز كوچك در
برابر آن : کمی عقب تر در وسط
صحنه کمی مرتفع يك جعبه بزرگ
ماسه مخصوص بازی بچه ها بایک
بیلچه و سطل بچگانه قرار دارد، در

پشت صحنه آسمان است که در طول
نمایش از روزی بسیار روشن به
شب بسیار تاریک میرسد .
در اول نمایش روزی است
بسیار روشن ، مرد جوان در صحنه
در عقب جعبه ماسه تنهاست و از
پهلوی دیده میشود. در حال ورزش

بسبک سوئدی است و تقریباً تا
آخر نمایش به ورزش ادامه میدهد.
این حرکات که فقط شامل دستهاست
میتواند نشان دهنده بال زدن يك
پرنده باشد . این مرد جوان فرشته
مرگ است .
مامی و پاپا از سمت چپ

صحنه می‌آیند . مامی اول وارد میشود .

مامی - (با اشاره به پدر) خوب بالاخره رسیدیم... اینهم کنار دریا .

پاپا - (ناله کثان) من سردم است .

مامی - (با خنده ای کوتاه حرف او را رد میکند) احمق نشو . روز گرمیه... به اون مرد جوون که اونجاست نگاه کن . واسه او این هوا سرد نیست . (ودستی بطرف مرد جوان تکان میدهد) سلام .

مرد جوان (با لبخندی پر محبت) - سلام .

مامی - (با طراف نگاهی میکند) خیلی عالی میشه . اینطور نیست پاپا ؟ اونجاکه ماسه است و اون طرفش هم آب ... چی میگي پاپا ؟

پاپا - هرچی تو بگي مامی .
مامی - (با همان تبسم خفیف) خوب ... البته معلومه که هرچی من بگم ... پس همین که گفتم . خوب ؟

پاپا - (شانه بالا می اندازد) اون مادر توئه . نه مادر من .

مامی - میدونم که مادر منه . متو چی خیال کردی ؟ (سکوت میکند) خیلی خوب دیگه ... بیا مشغول بشیم .

(بطرف چپ صحنه فریاد میزند) آهای با تو هستم ... حالا میتونی بیای تو . (نوازنده وارد میشود . روی صحنه طرف چپ صحنه می نشیند . آلت موسیقی اش را روی میز میگذارد . آماده نواختن است . مامی سری به تأیید تکان میدهد .)

مامی - عالی، عالی، خوب حاضری پاپا ؟ بیا بریم مادر بزرگو بیاریم .

پاپا - هرچی تو بگي مامی
مامی - (در حالیکه بطرف چپ صحنه می رود) البته معلومه که هرچی من بگم . (به نوازنده) تو میتونی شروع کنی .

(نوازنده شروع بنواختن میکند . مامی و پاپا خارج میشوند . نوازنده در حالیکه بنواختن ادامه میدهد سری بطرف مرد جوان می - جنباند .)

مرد جوان (با همان لبخند گرم) - سلام !

(بعد از لحظه ای مامی و پاپا در حالیکه مادر بزرگ را می آورند

وارد میشوند - زیر بغل هایش را گرفته اند و بدن مادر بزرگ کاملاً خشک و منقبض بنظر میرسد . پاهایش در هوا جمع شده است و بزمین نمیرسد . در صورت پیر و فرتوتش حالت ترس و گیجی آشکار است .)

پاپا - کجا بگذاریمش ؟

مامی - (با همان خنده خفیف) هرکجا من بگم البته... بگذار ببینم... خوب اونجا تو جعبه ماسه ...

- (سکوت) خوب پاپا منتظر چی هستی ؟ گفتم جعبه ماسه !

(با کمک هم مادر بزرگ را بطرف جعبه ماسه میبرند و تقریباً او را در آن جعبه می اندازند)

مادر بزرگ (در حالیکه بحالت نشسته بلند میشود و صدایش کیفیتی بین صدای خنده و گریه يك نوزاد را دارد) عه عه عه عه... عا عا عا عا !

پاپا - (خودش را می تکاند) حالا چکار بکنیم ؟

مامی - (به نوازنده) حالا میتونی قطع کنی . (نوازنده نواختن را قطع میکند)

(به پاپا رو میکند) منظورت چیه میگي حالا چکار کنیم ؟ معلومه دیگه ... میریم اونجا می نشینیم (به مرد جوان) حالت چطوره ؟

مرد جوان : (لبخند زنان) خوبم !

(مامی و پاپا بطرف صندلیهای سمت راست صحنه میروند و روی آنها می نشینند . سکوت)

مادر بزرگ - (مثل قبل) - عه عه عه عه : عا عا عا عا ...

پاپا - فکر میکنی ... فکر میکنی او... راحت ... راحت باشه ؟

مامی - (با بیحوصلگی) من از کجا بدونم ؟

پاپا - حالا چکار میکنیم ؟

مامی - (مثل اینکه دارد بخاطر می آورد) ها ... صبر میکنیم... اینجا ... اینجا میشینیم و صبر میکنیم فعلاً کارمون اینه ...

پاپا - (پس از لحظه ای سکوت) با همدیگه حرف میزنیم !

مامی - (با همان لبخند چیزی را از روی لباسش برمیدارد) خوب ... تو اگه دلت بخواد میتونی حرف بزنی ... البته اگه چیزی به فکرت برسه که بگي ... يك چیزی که تازه باشه ...

پاپا (فکری میکند) نه ... فکر نمیکنم چیزی بگم .

مامی - (با لبخندی مظفرانه) البته که نه .

مادر بزرگ - (با بیلجه به سکل میزند) هاها ها ها ها !

مامی - (بطرف تماشاچیان) آروم باش مادر بزرگ ... آروم باش... و صبر کن (مادر بزرگ با بیلجه بطرف مامی ماسه میریزد)

مامی - (هنوز بطرف تماشاچیان) روی من ماسه میریزه . پس کن دیگه

مادر بزرگ ... به روی من شن پرتاب نکن (به پاپا) بروی من شن پرتاب میکنه . (پاپا رویش را بطرف مادر بزرگ می گرداند و مادر بزرگ سراو فریاد میکشد .)

مادر بزرگ - عو عو عو عو عو !

مامی - بهش نگاه نکن ... فقط ... بشین اینجا... ساکت باش و صبر کن (بطرف نوازنده) اومدی ... با توام ... مشغول شو و هرچی دلت میخواد بزن .

(نوازنده شروع بنواختن میکند . مامی و پاپا بی حرکت نشسته اند و به ورای تماشاچیان خیره نگاه میکنند - مادر بزرگ نگاهی بآنها ، نگاهی به نوازنده و نگاهی به جعبه ماسه و بیلجه می - اندازد .)

مادر بزرگ : عا عا عا ... ! عه عه عه عه ! (منتظر عکس العمل میشود . خبری نمیشود . بعد مستقیماً رو به تماشاچیان :

انصافا ! این طرز رفتار بابك پیر زنه ؟ اونواز خونه بیرون بکشن ، تو يك ماشین بچپونی ... از شهر بیارنش بیرون ... بنذازش تو يك جعبه ماسه و همین جور ولش کنن . من هشتاد و پنج سال از عمرم گذشته . وقتی ۱۷ ساله بودم ازدواج کردم با يك کشاورز و سی سالم بود که او مرد . (به نوازنده) ممکنه لطفا صدای اونو ببری ؟

(نوازنده از نواختن دست میکشد) من يك پیروزن علیم . چطور توقع داری که با این دلنگ و دلنگ تو کسی صدای متو بشنوه ؟ (بخودش) این روز ها دیگه از ادب و احترام هیچ خبری نیست . (به مرد جوان) هیچ از ادب و احترام خبری نیست .

مرد جوان : (با همان لبخند - سلام !

مادر بزرگ (پس از لحظه ای سکوت دوباره بطرف تماشاچیان نگاهی میکند و ادامه میدهد) سی سالم بود که شوهرم مرد . (به مامی

اشاره میکند) و من مجبور شدم که تگ و تنها اون مایه خر رو بزرگ کنم . خودتون میتونین تصورشو بکنین که چه وضعی داشتم . خدا جون : (به مرد جوان) آنها تورو کجا پیدا کردن ؟

مرد جوان - ها ... من همین دور و برها بودم .

مادر بزرگ - آرو ، راست میگي . ها ... ها... ! بین چه هیكلی داری !

مرد جوان - (در بازو هایش عضله میگیرد) چطوره ؟ ! (او به ورزش ادامه میدهد .)

مادر بزرگ - آره جون ، آره ... خیلی خوبه .

مرد جوان - خیلی خوبه .

مادر بزرگ - اهل کجایی !

مرد جوان - کالیفرنیا ، جنوبی .

مادر بزرگ - فکر میکردم ، فکر میکردم . خوب . اسمت چیه ؟ جونم ؟

مرد جوان - نمیدونم .

مادر بزرگ - (به طرف تماشاچیان) باورش هم هست .

مرد جوان - میخواسم ... میخواسم بگم که هنوز رومن اسمی نگذاشتن ... استودیو رو میگم ... استودیو ...

مادر بزرگ - (بادقت باو نگاهی میکند) نمیخواد بگي ... نمیخواد بگي ... من ... من مجبورم که بازهم به خرده حرف بزنم ... حالا از اینجا ترو ...

مرد جوان - ... ها ... نه .

مادر بزرگ - (دوباره متوجه تماشاچیان میشود) خوب شد . خوب شد . (بعد دوباره به مرد جوان نگاه میکند) تو ... توهنر پیشه ای... ها ؟

مرد جوان - (نور پروش میفتد) بله . هنریشه ام .

مادر بزرگ - (دوباره بطرف تماشاچیان - شانه بالا می اندازد) من خیلی سرم میشه ها . خلاصه مجبور بودم اینی رو که اونجاست دست تنها بزرگش کنم . و اونی که بفل دستش می بینن کسی است که باش از دواج کرد . ثروتمنده . بهتون بگم پول ... پول ... پول ... اونا متو از مزه کشیدن و بردن . کمال لطفشون بود . متو با خودشون به خونه شهریشون بردن . کنار اجاق جای خوبی بمن دادن با يك بتوی نظامی و ظرفی مخصوص خودم ... بله ،

مخصوص خودم ! خوب از چسی
میتونم گله داشته باشیم ؟ معلومه...
از هیچی ... (بطرف آسمان نگاه
میکند بطرف کسی خیالی در بیرون
از صحنه فریاد میزند)
- حالا وقتش نشده که تاریک

بشه ؟ عزیزجون !
(چراغها کم نور میشود . شب
میرسد . نوازنده شروع بنواختن
میکند . شب بسیار سنگینی میشود .
نورهای منقطع بروی تمام بازیکنان
است . بخصوص مرد جوان که هنوز
مشغول ورزش است)

پاپا - (وول میخورد) شب
شد .

مامی - هیس ... ساکت ...
انتظار بکش .

پاپا - (ناله کنان) خیلی گرمه .

مامی - هیس ... انتظار بکش .

مادر بزرگ - (بخودش)

بهرتر شد... شب خوبه (به نوازنده)
عزیزجون ! آهنگوتو همین مایه ادامه
میدی ؟ (نوازنده سرتکان میدهد)
خوب ... همینطور ملایم و تشنگ
بزن ... بارک الله . (نوازنده سر
می جنباند و بآرامی بنواختن ادامه
میدهد) خیلی خوبه ...

(غرضی از بیرون صحنه بگوش
میرسد)

پاپا - (از جا میپرد) چی
بود ؟

مامی - (شروع بگریه میکند)
چیزی نبود .

پاپا - چرا بود ... رعد بود
یا صدای برخورد با موج یا يك
چیز دیگه .

مامی - (در میان گریه آهسته
زمزمه میکند) صدائی از عالم خارج
بود . تو که میدونی معنیش چیه...
پاپا - یادم نیست .

مامی - (به زحمت حرف
میزند) معنیش اینه که کار مادر
بزرگ بیچاره تمومه و این تحملش
واسه من مشكله ...

پاپا - (از سر بیفکری و
لاقیدی) - خوب ... بنظر من باید
سمی کنی شجاع باشی .

مادر بزرگ - (با تمسخر)
درسته ، بچه جون شجاع باش .
تحمل کن . میگدرونیش ...

(غرض دیگری خارج از
صحنه . این بار بلندتر)

مامی - اومد ... اومد ...

مادر بزرگ بیچاره ... مادر بزرگ
بیچاره .

مادر بزرگ - (به مامی) من

خوبم . چیزیم نیست . هنوز
وقتش نشده !

(يك غرض شدید خارج از
صحنه . همه چراغها خاموش می-
شوند بجز روشنائی نورافکنی که
بر جوان افتاده است . نوازنده
نواختن را قطع میکند)

مامی - اووه ... اووه ...
(سکوت)

مادر بزرگ - چراغها روحا
روشن نکنن ... من هنوز آماده
نیستم ... هنوز خودمو آماده نکردم .
(سکوت) خیلی خوبه جونم ... دیگه
تقریبا تمومه .

(صحنه دوباره روشن میشود .
روز روشن است . نوازنده شروع
بنواختن میکند .

مادر بزرگ دیده میشود .
هنوز در جعبه ماسه است . بروی
پهلوی دراز کشیده و بآرنجش تکیه
داده و تقریبا از ماسه پوشیده شده
و با بیلچه مشغول ریختن ماسه
بروی خودش است)

مادر بزرگ - (آهسته) نمی-
دونم چطور میتونم با این بیلچه
لعنتی اسباب بازی کاری بکنم .

پاپا - مامی روزه !

مامی (شادمان) پس روز شد !
خوب ! شب درازمون به سراومد .
باید اشکها مونو پاک کنیم و لباس
عزامونو در بیاریم . و بآینده
دوباره بشیم . وظیفه ما اینه .

مادر بزرگ (هنوز با بیلچه
ماسه میریزد . با تمسخر) لباسهای
عزامونو در بیاریم بآینده روبرو
بشیم ... خدا جون !

(مامی و پاپا بلند میشوند ،
خمیازه میکشند . مامی دستی بطرف
مرد جوان تکان میدهد)

مرد جوان (با همان لبخند)
هی ...

مادر بزرگ نقش مرده را
بازی میکند ! پاپا و مامی بطرف
او میروند تا نگاهش کنند . او
تقریبا در زیر شن مدفون است .
بیلچه بچگانه هنوز در دستهای اوست
و دستهایش صلیب وار روی سینه اش
قرار گرفته است)

مامی (جلو جعبه ماسه سرش
را تکان میدهد) چه خوش حالت !
غمگین بودن ... غمگین بودن خیلی
سخته ... حسابی ... حسابی خوشحال
بنظر میرسد .

(مغرور و مطمئن) کار خوب
ارزش خودشو داره . (به نوازنده)
اگر بخوای حالا دیگه میتونی بس

کنی . منظورم اینه که میتونی اینجاها
باشی و شنا کنی ، یا هر کار
دیگه که دلت بخواد . از نظر ما
فرق نمیکنه . (آهی عمیق میکشد)
خوب ... پاپا ... پریم .

پاپا - مامی شجاع :

مامی - پاپای شجاع ! (از
طرف چپ صحنه خارج میشوند)

مادر بزرگ : (بعد از ترك آنها
همان طور که آرام دراز کشیده)
کار خوب ارزش خودشو داره ...
آخ ... آخی (سعی میکند که بنشیند)
خوب... بچهها ... (اما نمیتواند
بلند شود) نمی تونم ... نمی تونم
بلند بشم ... خودمو ... نمیتونم
خودمو تکان بدم .

(مرد جوان از ورزش دست
میکشد . سری بطرف نوازنده تکان
میدهد و بطرف مادر بزرگ میرود
و کنار جعبه ماسه زانو میزند)
مادر بزرگ - نمیتونم تکان
بخورم .

مرد جوان - هیس ... آرام
باش .

مادر بزرگ - نمیتونم ...
نمیتونم تکان بخورم .

مرد جوان - هی ... خانم ...
من ... منم نقشی دارم ، باید اینجا
یه چیزی بگم .

مادر بزرگ - اووه معذرت
میخوام جونم ... پس مشغول شو .

مرد جوان - من ... باید ...
مادر بزرگ - باشه جونم ...

عجله نکن .

مرد جوان - (آماده میشود...

و مثل يك هنر پیشه آماتور واقعی
حرف میزند) ... من ملك الموت
هستم... برای... برای تو آمده ام

مادر بزرگ - چی ... ؟ چی ؟

(بعد با تسلیم) ... اووه ... فهمیدم .

(مرد جوان خم میشود و پیشانی
مادر بزرگ را میبوسد)

مادر بزرگ چشمانش بسته است
و دستهایش بروی سینه قرار دارند
و بیلچه در میان دستهایش است و
خنده ای شیرین بر صورت دارد)
خوب ... خیلی عالی بود عزیزم .

مرد جوان - (هنوز زانو
نشسته است) هیس... آرام باش .

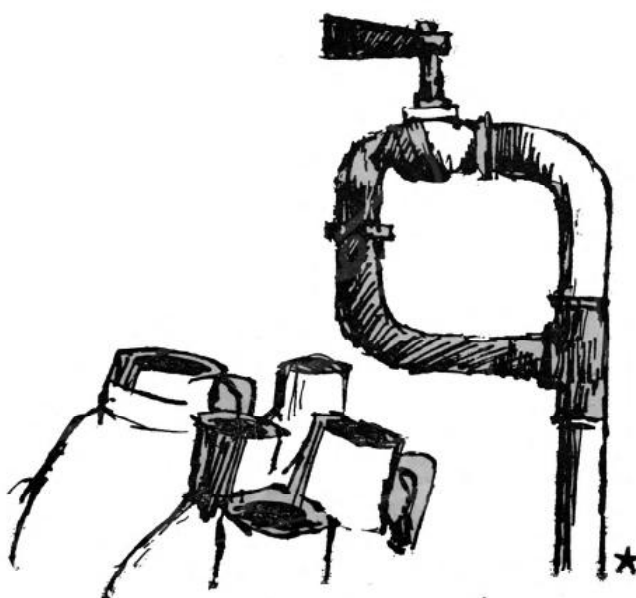
مادر بزرگ - منظورم این بود...
این بود که کارت رو خوب انجام
دادی عزیزم .

مرد جوان (سرخ میشود) اووه...

مادر بزرگ - نه جدی میگم .
که لیاقتشو داری... داری .

مرد جوان - (با همان لبخند
مهربان) ممنونم... خیلی ممنونم...
خانم .

مادر بزرگ (آهسته . بالحن
آرام در حالیکه مرد جوان دستش
را روی دستهای او قرار میدهد)
خوش آمدی عزیزم ... خوش آمدی .
(همچنانکه پرده میافتد نوازنده
شروع بنواختن میکند)



گزارش ماه

تالار قندریز نمایشگاه آثار فرشید ملکی

کارهای فرشید ملکی در حیطه‌ی پاپ‌آرت نمایشگر تولد هنرمندی درخور اعتناست، کمپوزیسیونهایی با فرمهای هندسی و رنگهای خام - از آن دست که هنر پریمیتیو قبایل بدوی را به یاد می‌آورد، و استفاده از ما تریا لهای نو همچون لثومها و کنده‌کاری روی آنها ماحصل تکنیک این نقاش را در بر می‌گیرند، شک نیست که از آپ آرت جز به سائقه‌ی يك هنر تزئینی انتظاری دیگر نمیتوان داشت. و بگمان من پویندگان راه تزئین و دکور در هنر همیشه در حاشیه میمانند اینست که امیدوار باشیم فرشید ملکی را در متن ببینیم که استحقاقش را دارد.

انستیتو گوته نمایشگاه آثار ماه مهر گلستانه

آثار ماه مهر گلستانه را صرفا از حیطه‌ی استتیک می‌باید به تماشا نشست. این هنرمند که تحصیلات خود را در رشته‌ی تزئینات ساختمان دانشکده «هامرسمیت» لندن به پایان رسانده است در فاصله‌ای نسبتا بلند مدت از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۱ صرفا کارهایش را در بازار تجاری عرضه می‌کند - برای نمونه تزئین هتل کوروش شیراز - دیوار تزئینی تالار رودکی و بانك صادرات و منازل شخصی و غیره.

صرف این‌گونه فعالیتها عموما موجب میشود تا هنرمند در پله‌ای از قواعد و آداب بازار محصور شود، چرا که سعی در جلب نظر

صاحب کار امکان دستاوردهای نو را در هنر برای هنرمند محدود میکند، موجب خوشحالی است که ماه مهر گلستانه نمایشگاهی از آثار خود را برای اولین بار به معرض دید همگان می‌گذارد، که اگر در این مقصود نظر فروشی نبوده باشد، برخورد تماشاگران با او جرات لازم را برای پژوهشهایی خارج از حیطه‌ی تجارت و صرفا در زمینه‌ی هنر فراهم خواهد آورد در نخستین نمایشگاه ماه مهر گلستانه کارهای قابل بحث کم نیست و لکن در میان بسیاری از کارهای بازاری او نمودی ندارد.

اشاره می‌کنیم به تابلوی شماره ۷ - ترکیبی از موتیف های پرسپولیس با کمپوزیسیونی بنهایت متعادل یا شماره های ۳ و ۱۱ - من در آثار ماه مهر گلستانه بهر حال صداقتی دیدم حاکی از عشق، عشقی که انگیزه تلاشی بزرگ بود.

گالری شماره ۱ انجمن ایران و آمریکا نمایشگاه آثار پرویز تناولی

پرویز تناولی پس از آن سرمایه‌های فرهنگی ۱۸۰ درجه تغییر جهت میدهد، ماتریال خود را به مس تبدیل می‌کند که فی الواقع اشرافیت است و فرهنگی تبدیل به فرم «هیج» میشود که بحتل جستجو در زمینه های عرفانی کلمه «هیج» جز از بلاغت پژوهشگر بر نخواهد خاست چرا که بار فرهنگی يك لغت با فرم آن هیچ نوع رابطه‌ای ندارد که فرضا اگر هیچ را با حروف لاتین هم بنویسیم فی‌المثل «Hieh» باز هم بار فرهنگی خود را، - آنهم صرفا

در زبان فارسی - خواهد داشت حال آنکه فرم آن کاملا عوض شده است، اما آنچه که در این میانه يك تراژدی است، جهت گیری بازاری تناولی است، تناولی حالا از شهرت خود بمتابه‌ی سرقفلی برای آب کردن انگشترها و گوشواره هایی استفاده می‌کند که در مقابل نمونه های متعالی این زیور آلات - نمونه هایی که در کردستان و دهات خراسان ساخته شده‌اند - به جز فرمهایی مریض و نامتعادل چیزی بیش نیست، و متأسفانه فقر هنری محیط ما آنچنانست که همه حتی منتقدین خیلی زود مرعوب «شهرتها» میشوند و این است که در گفتگوهایی که از آثار تناولی تاکنون به میان آمده است علیرغم اینکه اکثرا اعتقاد داشته‌اند کارهای اخیر وی تلاشی عبث و سرشار از عدم صداقت میباشد معذرا نتیجه‌گیری خود را بدینگونه ادامه میدهند که «از حق نباید گذشت که تناولی فصلی از تاریخ هنر این دیار را به خود اختصاص داده است» که انگار تاریخ هنر ایران آنقدر فقیر است که فصلی از آن میتواند چنین سهل و آسان تیول افراد گردد. و بهر حال وداعی داریم با تناولی و با فرهادهایش.

گالری شماره ۵ انجمن ایران و آمریکا نمایشگاه آثار بیژن بصیری

هنگامیکه توی تماشاچی با مفهوم و فرآیند واقعی هنر روبرو میشوی - امکان ندارد که نوعی تعالی در همان دم - در وجود خود در نیابی - و این احساسی بود که در برخورد با کارهای بیژن بصیری

در من ایجاد شد، گویی این هنرمند با هر حرکت قلم خویش می‌خواهد به توی تماشاچی مفاهیم متعالی تکنیکی به نهایت استادانه را القا کند، رنگ مایه‌ی رقیق این استاد جوان که به نهایت تمیز بر زمینه‌ی سفید افشاگر نقش بسته است سایه روشنهایی شگرف می‌آفریند که در عین تطابق کلاسیک با آناتومی آرامش بخش، کوبندگی و ستیزه‌ی کمپوزیسیونهای گرافیک مدرن را به همراه دارد، تعادل کمپوزیسیونها با استفاده‌ی استادانه‌ای که هنرمند از عناصر متضاد می‌کند و گاه در نمایشی از «اجتماع نقیضین» همچون فیگوراتیو زنی خسته و چند سطح رنگی در نقطه مقابل تابلو نشان میدهد که هنرمند همه‌ی ریزه‌کاری‌های هنر خویش را میداند و گاه این دانستن در او به طنزی تلخ می‌انجامد، آنجا که او مفاهیم فرم کامل را از عمق تابلوی خویش بیرون می‌کشد و عینیت می‌بخشد، فی‌المثل در تابلوی دوچرخه‌سوار که فرم صلیب - که به مفهوم کلاسیک خود فرمی کامل است - با رنگی گرافیکی خود را بیرون میکشد و تعادل کمپوزیسیون تابلو را به صراحت عیان می‌کند، در چهار تابلوی طبیعت بی‌جان که استادانه‌ترین آن پرده‌ی انارهاست هنرمند این عناصر گرافیکی را در پرده‌ای رازآلود و وهم‌آور پنهان میکند. بیننده فقط تعادلی استتیک را ناظر است تعادلی که از سایه‌های سپید انارهای قرمز روی زمینه‌ای به رنگ اگر فراهم می‌آید، و عمق تابلو با پرسپکتیو دقیقی از حجم يك اطاق و تقاطع آن با سطح يك ميز، این بافت پیچیده‌ی متعادل را تکمیل می‌کند، قدر بصیری را بدانیم که بدون شك چشمهای دنیا را به اینسو خواهد گرداند.

انستیتو گوته نمایشگاه آثار ایران درودی

پس از نمایشگاهی در هتل هیلتون، نمایشگاهی در دانشگاه آریامهر نمایشگاه خانم درودی را در انستیتو گوته به تماشا می‌نشینیم، هیاهویی بسیار برای هیچ، این نقاش به غایت مشهور در عرض ۱۵ سالی که نقاشی می‌کند یا مدت زمانی که صاحب این قلم با نقاشی هایشان آشنا شده است نمونه‌ای کامل و مجسم یک هنر استاتیک را عرضه می‌کند، البته اگر پدیده‌ای استاتیک بتواند مفاهیم غائی هنر را در برگیرد - به بیان دیگر نمایشگاه هتل هیلتون خانم درودی همان نمایشگاهی است که در انستیتو گوته برپا شده است، تکنیک - فرم - رنگ و بطور کلی همه‌ی عناصر و فنونهای کاردردی تغییر ناپذیرند، مفهوم کامل تکرار، و کپی کردن از کار خود، با آب و رنگی از دستاویز تمهد، تکنیک درودی یک تکنیک تصادفی است، پارچه‌ای را به نفت و رنگ آغشته می‌کند و به سرتاسر بوم میمالد آنگاه با کاردک یا قلم مو فرمهایی را که به تصادف ایجاد میشود گویاتر می‌کند، و متأسفانه قلم ضعیف نقاش در همین مرحله خود را مینمایاند. فی‌المثل به خطوطی که برای ایجاد فرم ساعت به کار رفته اگر توجه کنیم و یا حتی رنگ آمیزی آن این ضعف را مشهود می‌بینیم بخصوص این ضعف تکنیک در پرده مسیح به شدت به چشم می‌خورد، آنجا که حتی آنانومی و عضله شناسی صحیح در فیگور رعایت نشده است. گویا سبک خانم درودی آبستره سور-رئالیسم است. باسپاس از تصادف که گاه فرمهایی زیبا پدید می‌آورد نقاش با افزودن یک سری مروارید که طی تابلوهای پیشمار در کشیدن آنها متخصص شده است، کمپوزیسیونهایی سخت نامتعادل را به وجود می‌آورد، که حتی گردش قلم در قسمتهای مختلفه تابلو همساز نیست، من وقتی هیاهوی نمایشگاه‌های خانم درودی را می‌شنوم دلم برای سرکیس واسپور - دانیال گوژوین - و

بسیاری دیگر از این دست میسوزد که شاهکارهایشان با سکوت و بی‌تفاوتی به تماشا گذاشته میشود، و شهرتی که حقتشان است این همه سال از آنها دور میماند.

گالری سیحون نمایشگاه نقاشی‌ها و کاردستی‌ها و مجسمه- های محسن وزیری مقدم

گالری سیحون رتروسپکتیوی از آثار دهه‌ی ۷۰-۱۹۶۰ محسن وزیری مقدم را اکسپوزه می‌کند. در میان این آثار دو پرده از کارهای سال ۵۸ وزیری نیز دیده میشوند، در تحلیل کارهای این نقاش شاید پر بیراه نباشد که اشاره کنیم وی مدتی مدید است که به تعلیم نقاشی اشتغال دارد، او خود به این نکته سخت تاکید دارد که معلم نقاشی است، و یحتمل پذیرفتنی است که معلم خوبی هم هست. اما آیا یک معلم نقاشی خوب الزاما یک نقاش خوب هم هست؟ یقیناً تعلیم نقاشی و بخصوص نقاشی مدرن ضابطه‌ای جهت این تشخیص فراهم نمی‌آورد، چرا که «پنگر» و «صوفزاده» هم تعلیم نقاشی می‌دهند، پس رها کنیم این مشغله را و بپردازیم به اصل مطلب. قریب به اتفاق آثار وزیری را من سالها پیش در نمایشگاههای قبلی وی دیده‌ام. و تصور می‌کنم با نگرشی به نمونه‌های آثار دوره‌ی پانزده ساله کار او میتوان یک داوری نهایی را درباره کارهایش ارائه داد و فراموش نکنیم که وزیری به‌سستی پامینده که یحتمل اگر هنوز راهش را نیافته باشد، زمان برای او یک تنگنا خواهد شد. «وزیری نقاش خوبی بوده است» هرچند بسیاری با این گمان من مخالفت خواهند داشت، معهدا من در آن مصرم چرا که پرده‌های سال ۱۹۵۸ او را میتوانیم ملاک قرار دهیم، و حتی میتوانیم با دریغ بگوئیم که وی میتوانسته یک نقاش-برگزیده هم بشود. در این پرده‌ها «ماتریال» کار وزیری رنگ است و روغن و قلم مو و بوم. رنگها در کمپوزیسیون متعادل با شور و نشاط کنار هم می‌نشینند و

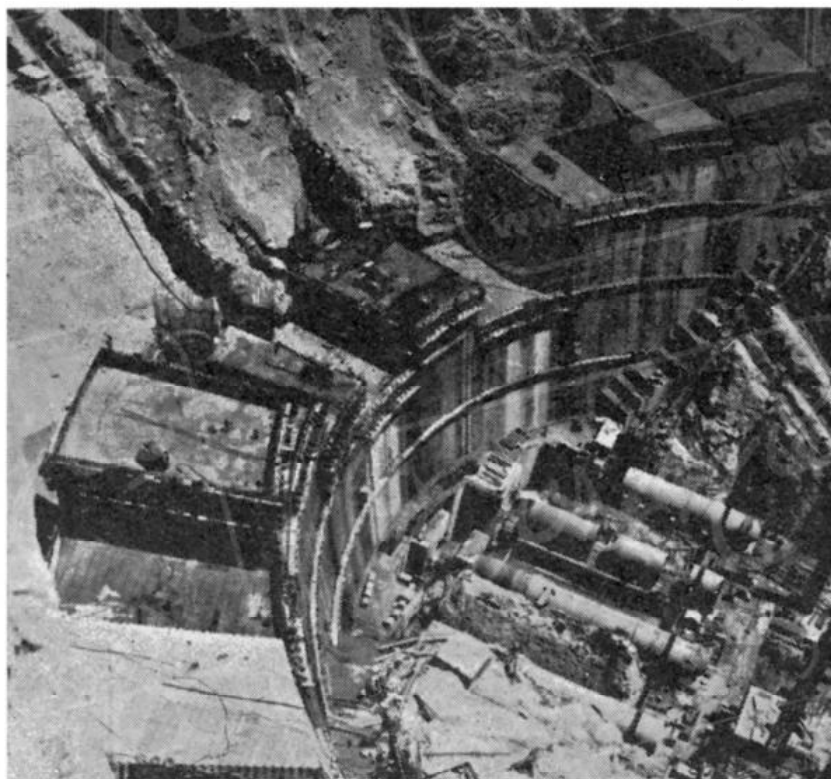
رنگی قرمز و زرد پیچ شده‌اند، و وزیری به این ترتیب قلمرو مقدس و اساطیری نقاشی را یکباره رها می‌کند. و همانطور که گفتیم این امر از یک ضربزدگی دهشتناک نشأت میگرفت چرا که در دهه‌ی شصت هنر غرب به شدت در جستجوی نوآوری به گندابهای ابتذال نغب می‌زد، کار نوآوری به آنجا رسیده بود که در بی‌ینال پاریس نقاشان درون کیسه‌های سربسته به عملیات عینف دست می‌زدند و اسم کیسه را تابلوی نقاشی می‌گذاشتند و یک نقاش گمنام اسپانیولی ۱۴ راس اسب را از سیرک اجاره کرده بود و آنها را در پاریس پشت قابهای چوبی تحت عنوان پرده نقاشی اکسپوزه میکرد.

اینست که روحیه‌ی وزیری را بخصوص از نحوه‌ی جهت‌گیری او می‌توانیم توجیه کنیم، و باری به‌رحال پس از این سری تجربه - های دهشتناک، وزیری به آفرینش مجسمه‌های چوبی دست می‌زند، سرآغاز یک راه، اگر آسان‌گیری و عدم توجه را وزیری به یکسو نهد و به کمپوزیسیون و تعادل فرم دقیقاً ببانددید شاید که این راه به سرانجامی خیر منجر شود، وزیری می‌باید که برای هرکار خود بارها اتود کند و از میان این اتودها تعادل‌های اساسی استتیک را استخراج کند - چرا که فرم‌های حاضر صرفاً جزییاتی بی‌قواره و نامتناسب چیز دیگر نیست، هیالکی که تنها خاصیشان بند و بستهای لولایشان است که آنها را همچون بازبچه‌های کودکان بزرگ و کوچک و چپ و راست می‌کند. و فراموش نکنیم که در دهه‌ی هفتاد بسر می‌بریم، دهه‌ی اعاده حیثیت به نقاشی، نقاشی به مفهوم کلاسیک آن با جنبش «هیپرکلاسیک» در تمام دنیا

فرید نوین

تکنیکی هرچند نه کاملاً استوار و قوی معهدا در خور توجه سراسر پرده‌ها می‌پوشاند. و تمامی آمبیانس پرده را یک هارمونی خوشایند دربر گرفته است. اگر چه سبک کار تا حدود زیادی مدرسه‌ایست و احتمالاً تحت تاثیر محیط آکادمیک ایتالیا. کارهای وزیری از سال ۱۹۶۰ دچار یک نوع «موتاسیون» میشود یحتمل بخاطر روحیه‌ی خاص اوایل دهه‌ی ۶۰ در غرب، ماتریال کار - های وزیری کلا تغییر می‌کند - رنگ و روغن و قلم مو جای خود را به شن و ماسه می‌دهند، و این موتاسیون استعداد خوب وزیری را بتهایی سوق میدهد. نحوه‌ی کار او که با نوعی آسان‌گیری - عدم دقت و توجه و سهل انگاری توأم میشود، سقوط وی را ابعادی گسترده می‌بخشد و تاثیر این سراسری کار کردن حتی در کارهای سالهای اخیر او نیز برجا می‌ماند. در برخی از پرده‌های ششی کمپوزیسیون و رنگ به شدت آزار دهنده میشود. فاصله‌ی میان موتیف و فون یکی از میان می‌رود، تالیته رنگها از هیچ معیار استتیکی تبعیت نمی‌کند - فی‌المثل رنگ آبی نیل بصورت خام خود به وسیله پمپ روی شن‌ها پاشیده می‌شود و مثلثهای کوچک سفید یا سیاه رنگ بدون هیچ تعادل کمپوزه شده در سراسر تابلو بی‌هدف پخش و پلا هستند. و این چیزی شبیه کارهای نقاشان ساختمان است که در اوایل دهه‌ی قبل در اوج و سروصدای کوبیسم دیوار کافه‌ها را به این صورت رنگ می‌زدند و آنرا تحت عنوان کوبیسم به خلق الله قالب میکردند. وزیری به شدت می‌خواهد آفریننده باشد می‌خواهد آوانگارد و نوآور باشد. اما پژوهندگان پیش از او بسیاری از راهها را آزموده‌اند، وزیری به حیطه‌ی که وازارلی پیش از او در آن گام برداشته وارد میشود، شن و ماسه را یکسو می‌نهد. و ورقه‌های آلومینیم و پلاستیک را بارنگهای جلف و تجارتی انتخاب می‌کند، کار او دیگر از نقاشی جدا شده‌است، حالا او «کاردستی» درست می‌کند، کاردستی‌هایی که تنها فایده‌شان تزئین بوتیکهای اوایل دهه‌شصت می‌توانست باشد - نوارهای آلومینیوم روی سطوح

سازمان آب و برق خوزستان در جهت اجرای برنامه های تولیدی و عمرانی گامهای موثری برداشته است - درنیمه دوم خردادماه سال جاری - برق ارزان و مطمئن سد محمدرضاشاه پهلوی در منطقه دوگنبدان مورد بهره برداری قرار گرفت و ساختمان سد عظیم رضاشاه کبیر باموفقیت رو به پیشرفت است .



خواننده عزیز :

در جریان اجرای برنامه های تولیدی و آبادانی سازمان آب و برق خوزستان در جهت تجدید آبادانی این استان زرخیز و مستعد وظایف و مسئولیت خطیری را به عهده دارد که بررسی و ارزیابی اقدامات انجام شده آن نموداری از کوشش مداوم سازندگان زندگی و معتدین به اصول مقدس انقلاب شاه و مردم است .

آنچه را که در ذیل مطالعه میفرمائید جلوه گر بخشی از کارهای انجام شده و نمونه ای از تلاش گسترده افرادی است که علی رغم شرائط نامساعد اقلیمی در روند پیشرفت و ترقی قسمتی از سرزمینهای ایران اثر بخشند .

ساختمان سد رضاشاه کبیر

ساختمان سد رضاشاه کبیر که روز سوم مردادماه سال قبل اولین مرحله بتن ریزی بدنه آن ضمن برگزاری مراسمی آغاز شد هم اکنون با سرعت و قاطعیت رو به پیشرفت است و طبق آخرین گزارش طرح کارون و مارون « یکی از طرحهای تابعه سازمان آب و برق خوزستان » میزان پیشرفت خدمات مهندسی سد رضاشاه کبیر تا آخر خرداد ماه سال جاری برابر ۸۱ درصد برآورد شده و با ۳۹۰۰۰۰ مترمکعب از بدنه سد ۳۳٪ از کار ساختمان بدنه آن بانجام رسیده است .

مقدار بتن ریزی سرریز سد رضاشاه کبیر ۷۹۰۰۰ متر مکعب بتون یا معادل ۴۸ درصد و مقدار بتن ریزی نیروگاه آن مجموعاً معادل ۴۷۰۰۰ متر مکعب بتون یا انجام ۴۱ درصد گزارش شده است .

با اقداماتی که هم اکنون در سد رضاشاه کبیر معمول میگردد با تلاش ۱۸۶۵ نفر مهندس کارشناس متخصص تکنیسین و کارگر ایجاد سد رضاشاه کبیر و بهره برداری از نیروگاه آن طبق طرح پیش بینی شده باتمام خواهد رسید تا بتولید یک میلیون کیلووات برق و بهره برداری بیشتر از کنترل آب رود کارون قسمتی از اهداف و برنامه کار سازمان آب و برق خوزستان در زمینه آبادانی و رشد اقتصادی این استان بشمر برسد .

گامی به پیش

قسمت برق سازمان آب و برق خوزستان هماهنگ باتوسعه شبکه انتقال و گسترش برنامه های توزیع طرح برق رسانی به دیگر روستاهای خوزستان در جهت توسعه شبکه برق بهم پیوسته کشور نیز یک گام مهم دیگری به پیش برداشته است .

روز ۲۳ خردادماه سال جاری طرح برق رسانی به منطقه دوگنبدان بیابان رسید و این شبکه مورد بهره برداری قرار گرفت . اختتام این طرح و تأمین برق برای منطقه دوگنبدان و ساکنین شهر آن یکی دیگر از برنامه های عمرانی پرثمری است که در سالهای پربرکت نخستین دهه انقلاب شاه و مردم کار اجرایی آن شروع شد و در سه ماهه اول سال جاری موهبت داشتن برق کافی و مطمئن را برای گروهی دیگر از هموطنان ما میسر گردید .

ساختمان ایستگاه اصلی برق دوگنبدان که از فروردین ماه سال ۱۳۵۰ عملیات اجرایی آن آغاز شده بود با صرف هزینه ای معادل نود و یک میلیون و پانصد هزار ریال در نوزدهم خردادماه سال جاری باتمام رسید . برای تأمین برق نواحی دوگنبدان ۱۲۵ کیلومتر خط انتقال نیروی

۲۴۰ هزارولتی از امیدیه کشیده شد که هزینه انجام آن نیز بالغ بر بیست میلیون و نود و سه هزار و سیصد و چهار ریال گردید .
خطوط خروجی توزیع ۲۳ هزارولتی ایستگاه اصلی برق دوگنبدان برق مورد نیاز تأسیسات شرکت ملی نفت ایران در منطقه دوگنبدان و همچنین برق مورد مصرف شانزده هزار نفر جمعیت ساکن در شهرستان مذکور را تأمین میکند و باطرحی که هم اکنون مورد بررسی و تدوین است در آینده نزدیک ایستگاه اصلی برق دوگنبدان نیروی مورد نیاز منطقه که کیلویه را نیز تأمین خواهد کرد .

تحقیق و آزمایش

مرکز تحقیقات کشاورزی قسمت آبیاری دز «یکی دیگر از قسمتها و طرحهای تابعه سازمان آب و برق خوزستان» بمنظور تعیین و تکثیر بهترین نوع بذور، شناخت مناسبترین بذور کشاورزی که با شرایط اقلیمی منطقه هماهنگی داشته باشد» و همچنین بخاطر ارائه بررسیها و آزمایشات انجام شده به واحدهای کشاورزی صنعتی و شرکتهای سهامی زراعی ناحیه شمال خوزستان دست اندرکار تحقیق آزمایش و بررسی است .

در زمرة این اقدامات میتوان یادآور شد که از روز دوازدهم خردادماه سال جاری برداشت انگور یا قوتی مرکز تحقیقات کشاورزی قسمت آبیاری دز با استاندارد قابل عرضه به بازار شروع گردید و آزمایشات مختلفی که بر روی کلسیون انواع انگور وسیله این مرکز تحقیقاتی اجرا شده در حال مطالعه و نتیجه گیری است و با برداشت چند نوع هلو و انواع مختلف زردآلو و آلوئی زودرس که عموماً از انواع درختان میوه معروف کالیفرنیا هستند کیفیت زودرس بودن و دیگر نتایج حاصله از آنها مورد توجه قرار گرفته است زیرا این درختان میوه شش سال قبل در مزرعه صفی آباد کشت شده و پرورش یافته و اکنون برداشت محصول آن ارقام جدیدی را ارائه میدهد . مرکز تحقیقات کشاورزی هم اکنون در زمینه کاشت داشت و برداشت انواع سبزیها، خربزه، طالبی و هندوانه فعالیت تحقیقی خود را گسترش داده تا با بررسی دقیق و ارزیابی محصول بدست آمده بهترین و مناسبترین بذور را تعیین و معرفی کند .

بهره برداری از نیشکر

بعد از ظهر روز یکشنبه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ با حمل آخرین تریلی حامل نیشکر از مزرعه به کارخانه تولید قسمت نیشکر هفت تپه بهره برداری سال در آن قسمت پایان رسید . از روز چهارشنبه دهم آبانماه سال ۱۳۵۱ بهره برداری از مزارع نیشکر آغاز شد و در طول ۱۸۰ روز بهره برداری علی رغم سرما و یخبندان شدید زمستانی و مشکلات متعدد عملیاتی مقدار ۶۲۴۹۳ تن شکر سفید و ۴۱۸۶۷ تن ملاس در قسمت نیشکر هفت تپه تولید شد که بالاترین رقم تولیدی آن قسمت و همچنین بالاترین محصول شکر تولید شده در کلیه کارخانجات کشور میباشد .

هم اکنون با اجرای طرح توسعه کشت ۹۸۴۹ هکتار از اراضی قسمت نیشکر تحت کشت این محصول قرار میگیرد و با اجرای طرح توسعه کارخانه که عملیات اجرایی آن کلاً خاتمه یافته زمینه بهره برداری یکصد هزار تن شکر در سال در این واحد تولیدی فراهم میگردد .

اثر اجرای يك قرارداد

فعالیتهای ساختمانی و تعمیراتی منطقه شمال غربی شبکه آبیاری دز بزرگ که در طرح ساختمانی دز (یکی دیگر از طرحها و قسمتهای سازمان آب و برق خوزستان) به قرارداد جی . دی . ۱۰۴ موصوف است در مساحت تقریبی پانزده هزار هکتار از اراضی زیر دست محمدرضا شاه پهلوی پایان یافت و با احداث و ایجاد ۱۴۵ کیلومتر کانال و تأسیس و نصب ۸۳۰ ساختمان آبیاری و ایجاد ۱۱۱ کیلومتر راه بخش دیگری از شبکه دز بزرگ مورد بهره برداری قرار گرفت . شبکه دز بزرگ با مدرن ترین تأسیسات آبی آب ذخیره شده در دریاچه سد محمدرضا شاه پهلوی را در دسترس واحد های

کشاورزی صنعتی شرکتهای سهامی زراعی و کشاورزان ساکن اراضی زیر دست آن سد قرار میدهد .

آبرسانی بشهرها و روستاها

توزیع و تأمین آب کشاورزی و تهیه و توزیع آب قسمتی از شهرها و روستاهای جنوب شرقی خوزستان و همچنین تأمین آب مورد مصرف صنایع پتروشیمی شاپور بخشی از وظایف قسمت آبرسانی سازمان آب و برق خوزستان را تشکیل میدهد .

در این زمینه قسمت آبرسانی سازمان موفق گردید که آب مشروب شهرهای سر بندر و بندر ماهشهر و بندر شاپور و شادگان و روستاهای واقع در مسیر شاه لوئه دارخوین سر بندر را تأمین کند .

برای تأمین آب مشروب شهرهای فوق الذکر و بخش شادگان و همچنین تأمین آب مورد نیاز یکصد هزار نفر روستائیان ساکنین آن منطقه وسیله قسمت آبرسانی سازمان طرحی تهیه گردید که از سال ۱۳۴۹ عملیات اجرایی آن آغاز گشت . که رئیس کلی این طرح اجرایی که هم اکنون باتمام رسیده و آماده بهره برداری میباشد .

تأمین مسکن و آموزش

اجرای اصول مدیریت صحیح جلوگیری از تمرکز کار در سازمان مرکزی تفویض اختیارات اجرایی به مدیران و روسای طرحها و قسمتهای مختلف سازمان که در شرایط جغرافیائی پراکنده ای در سطح استان خوزستان فعالیت دارند این سازمان تولیدی و عمرانی را موفق ساخته که همگام با اجرایی طرحهای بزرگ سازندگی و نوسازی در زمینه تأمین مسکن و رفاه کارکنان و آموزش آنان نیز طرحهای وسیع ساختمانی را بمرحله ای اجرا در آورد . در زمینه تأمین مسکن و رفاه جمعی هم اکنون طرح کوی کارگران سازمان در اهواز که در ابتدای جاده اهواز بندر ماهشهر بطور امانی در دست ساختمان است با اعتبار معادل ۱۶۵ میلیون ریال برای تأمین مسکن کارگران سازمان در اهواز و اعضای خانواده آنان ساخته میشود .

در این کوی چهارصد دستگاه منزل دو و سه و چهار اتاقه احداث شده و به سرویسهای شهری و اجتماعی مجهز خواهد شد .

طرح ایجاد شهر کارگری شوش با ۱۲۰۰ منزل مسکونی دراستاندارد های مختلف و سرویسهای مربوط به آن بمنظور تأمین مسکن کارگران شاغل در قسمت نیشکر هفت تپه در دست اجراست و در حال حاضر ساختمان اداری قسمت مهندسی سازمان در کوی گلستان اهواز باتمام رسیده و اداره حمل و نقل مرکز نیز در دست اجراست و قسمت مهندسی سازمان طرح مقدماتی ۱۵۰ منزل جهت کارمندان اهواز را در حالی باتمام رسانده که عملیات ساختمانی اداره مرکزی سازمان در اهواز و ادارات مرکزی سازمان در ناحیه شمال و همچنین ساختمان اداره آب و برق بهبهان در دست اقدام میباشد .

برگزاری سمینار کمپیوتر

در زمینه آموزش کارکنان و فراهم آوردن امکانات و تسهیلات لازم برای کارکنان علاقمند به تحصیل نیز سازمان آب و برق خوزستان اقدامات وسیعی را آغاز کرده که نتایج آن ارزنده و قابل توجیه است .

هم اکنون در مرکز آموزش سد پهلوی گروهی از کارآموزان برای قبول مسئولیتهای آتی در نیروگاه سد رضا شاه کبیر مشغول کارآموزی هستند و با برگزاری سمینارها و کنفرانسهای آموزشی در سطوح مختلف سازمان بالا بردن سطح اطلاعات علمی فنی و اداری کارکنان مورد توجه و عمل است . تشکیل چهارمین سمینار بررسی مسائل کمپیوتر در سازمان آب و برق خوزستان که در روز یکشنبه سیام اردیبهشت ماه سال جاری برگزار شد نمودار این واقعیت است که نحوه کار و فعالیت اداری این سازمان بعنوان الگو و نمونه قابل توجیه و بررسی است .

در چهارمین سمینار بررسی مسائل کمپیوتر که جلسات آن سه روز ۵۱

بقیه در صفحه ۶۰

اصول عقاید سیاسی (بقیه)

فضلا و کمترین قوم . « (۵۳) از جمله وظایف مجلس ملی تعیین بودجه مملکتی ، تنظیم امور لشکری ، و تعیین حقوق پادشاه و خانواده سلطنتی است . « با وضع قانون پادشاه و جمیع اعضای خانواده سلطنت مواجب مرسوم و حقوق معین خواهند داشت . « (۵۴)

در اینجا هم تأکید بر اصل تفکیک قوا و قدرت قانون است . « وجود قانون در هیچ مملکت ظاهر نمی شود مگر بهمدستی سه قدرت جداگانه : اول قدرت وضع قانون ، دوم قدرت اجرای قانون ، و سوم قدرت مراقبت اجرای قانون . « (۵۵) قدرت وضع قانون را حال از وظایف مجلس ملی می داند . قدرت اجرای قانون را به پادشاه و وزرای مسئول واگذار می نماید . از قوه قضائیه به نام قدرت «مراقب اجرای قانون» یاد می کند .

نکته ای که در پیشنهاد ملوک راجع به تأسیس مجلس شورای ملی جلب توجه می کند - اصرار اوست به جلب پشتیبانی عنصر روحانی در همکاری با مجلس ملی . به اعتقاد او گرچه علمای ما « در حفظ حقوق ما » کوتاهی کرده اند « باید فضل و تدبیر علمای اعلام را در مجلس قوانین حامی حقوق ملت » قرار داد (۵۶) . اصرار ملوک در این مورد مصلحت اندیشی سیاسی او را در شرایط اجتماعی زمان نشان می دهد . از برخورد فلسفه قانونگذاری عرفی با اصول فقهی چیزی نمی گوید - در صورتی که برخورد آن دو قدرت اجتناب ناپذیر بود - و در دوره های اولیه مجلس شورای ملی ثابت گردید . ولی مصلحت اندیشی سیاسی او کاملاً درست بود و تاریخ نهضت مشروطیت سهم مهم طبقه روحانی را در جریان آن حوادث مسلم داشت .

مبحث افکار سیاسی ملوک ، بدون مطالعه عقاید حزبی و کوشش اودر تأسیس اولین سازمان حزبی یعنی جمعیت فراموشخانه ، کامل نخواهد بود . آنچه مورد توجه اصلی می باشد شناخت مقام ملوک به عنوان متفکر حزبی و مسلک سیاسی آن جمعیت است (۵۷) .

فراموشخانه ظاهراً در ۱۲۷۵ تشکیل گردید و هدف آن همکاری گروهی و فعالیت جمعی سیاسی بود . این قسمت کار ملوک نمونه ای است از روش ماهرانه او در رواج دادن افکار غربی به صورتی که مقبول جامعه سنی باشد . ملوک با سازمان احزاب اروپائی و فراماسونی آشنائی داشت ولی زمینه اجتماعی تشکیل آن گونه احزاب هنوز به وجود نیامده بود و بکار ایران نمی خورد . در گفتگویی با بلانت چنین اظهار داشت که « تباهی حکومت و کاهش ثروت و آبادانی مملکت مرا بر اصلاحات برانگیخت . « ضمن مطالعه افکار اجتماعی و سیاسی و مذهبی دنیای مغرب « ترتیب مجامع مخفی و فراماسونی را بررسی کردم و نقشه ای ریختم که بوسیله آن عقل سیاسی مغرب را با حکمت دینی مشرق در آمیزم . به همین جهت نظریه ترقی مادی جامعه را در لباس دین عرضه داشتم تا هموطنانم بهتر درک نمایند . دوستان و افراد معتبر سرشناس را دعوت کردم و با مطرح ساختن موضوع اصلاح و رفورم به شرافت ذاتی و فطرت ترقی پذیر انسان عقلی متوسل شدم . « (۵۸)

کنت دو گوبینو وزیر مختار محقق فرانسه که آن زمان در ایران بود می نویسد : بانی جمعیت ، طرح فراموشخانه را وسیله ای برای تحکیم حکومت به ناصرالدین شاه معرفی کرده بود تا به آن وسیله با جلب متفقدین پشتیبانی و وفاداری آنان را نسبت به سلطنت پادشاه مسلم گرداند (۵۹) . ملوک نیز در جزوهای حزبی خود به فعالیت فراموشخانه از لحاظ تأمین اتحاد ملت و دولت خیلی تکیه کرده است . هدف و مقصود نهائی فراموشخانه عبارت بود از ترویج فکر اصلاحات و تبلیغ اصول حقوق بشر و تعلیم اتفاق همکاری جمعی ، و کوشش در استقرار حکومت قانون .

نویسنده ای که خود از اعضای فراموشخانه بوده است و گزارشی از کار آن محفل به ناصرالدین شاه تقدیم داشته می گوید : « دراول مرحله مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند و فایده این هستی چه چیز است . « در جای دیگر می نویسد : به مردم می گویند « وضع ایران و دولت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صد هزار تومان ببرد و شماها نبرید . پس باید تغییر وضع داد و آن بسته به این قاعده است . این مردم را که این طور جمع نموده آن وقت بعضی را به وعده درجه و رخیالی صاحب درجه و پایه می -

نمایند ... و می گویند که بهتر از همه چیزها این است که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده متداوله نباشیم . خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموشخانه بکنیم . «

شعار آن را « محبت و اخوت » ، « جماعت » ، « مساوات » ، و « اختیار » می خواند . اتفاق و مشارکت در فعالیت دسته جمعی باعث می شود کارها موافق تر و منظم تر پیش برود و « باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد . « حاصل مساوات نیز معلوم است « که احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد « و معنی اختیار در « عدم ظلم و تعدی » است و اینکه « انسان خود مختار خود باشد . « فعالیت ما منتها « کاری است در تهذیب اخلاق و انسانیت و معقولیت و امتحان غیرت » پس از آن « صد هزار قسم می دهند که شما مقوی این کار باشید و افشای مطلب نکنید . « نویسنده آنگاه اصول تعلیم فراموشخانه را به زبان عربی عنوان می کند زیرا دانستن آن « از برای عوام مقتضی نیست » و « اسباب عدم استقلال دولت است . « آن اصول را چنین اعلام کرده : اطمینان جان و مال ، تساوی حقوق ، آزادی عقیده ، بیان ، قلم ، حرفه و آزادی جماعت و بالاخره اتکا به فضیلت و برتری شخصی ؟

مقصود از « جماعت » ایجاد اتفاق و الفت و فراهم آوردن روح همکاری بین افراد است . ملوک در دفاع از مرام فراموشخانه استدلال می کند : « از اتفاق عامه ممکن نیست که به جز خیر و مصلحت چیزی دیگر برای عامه به بروز بکند . « هرگاه گروهی از « عقلا و ارباب کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و صاحب اختیار هر گروه با هم متفق می شوند ... مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگر خیر عامه . « پس در « اتحاد بزرگان و عقلا قوم اسباب قوام دین و دولت » فراهم می شود . تساوی حقوق اجتماعی و شناختن لیاقت فردی را تأکید می نماید . آن « حضرات صاحب شان » که « لباس و اوضاع خود را رنگین تر از اوضاع دیگران می بینند » به غلط تصور می کنند که در « صفات معنوی » و انسانی هم چنین برتری را دارا هستند . در معنی آنان امتیازی بر نوکرهای خود ندارند زیرا معنی انسانیت نه به حمایل سرخ و سبز و نه القاب گوناگون و نه نوکر زیاد است بلکه « معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پیرشانی و ذلت سراغ داده اند . « در زبان فارسی کتابی « شریف تر از شاهنامه » نیست . « هر دهقانی بلکه هر دزدی از اشعار آن را حفظ دارد » ولی این مطلب از ارزش آن نمی کاهد و گر نه « نجبا و معقولین ما نباید هرگز این کتاب را باز نمایند . « پس « عیب هیچ طلبه شرف هیچ علمی را زایل نکرده است » و به همین قیاس عقل و « جوهر انسانی » در هر لباس که مخفی باشد به جلوه ظهور می رسد و برتری فرد را به استعداد و قابلیت او می نمایند . (۶۰)

به قراری که نویسنده گزارش فراموشخانه نقل می کند افرادی از طبقات مختلف عضویت فراموشخانه را پذیرفته بودند . می نویسد : « علمای شهر که به قدس و تقوی معروف هستند تمکین این کار را می کردند » و با هر طبقه ای به زبانی گفتگو می شد به « ملا » می گفتند که « شما همین که واصل این کار شدید مرجعیت شما زیاد می شود » یا به « فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب » می گفتند که « شما احتیاج به رفعت جاه بیش از این ندارید ولی حفظ این مرتبه ای که دارید لازمست » یا به « شخص کاسب » می گفتند که « شما شغلان کسب است ... در مقام ضرورت شما هم به خیال ما همراهی نمایید . « و به مردم بیکار می گفتند شما که « جوهر قابلیت و استعداد » هستید نبایستی بیکار و عاطل بمانید . (۶۱)

عده اعضای فراموشخانه کاملاً روشن نیست ولی نباید بیش از چند صد نفر بوده باشند . ملوک در گفتگویی با بلانت اغراق گویی کرده که سی هزار نفر مرید داشته است ولی در رساله « فراموشخانه » از دو هزار نفر نام می برد و در جایی دیگر « پانصد نفر مسلمان عادل » را شاهد می آورد . نویسنده گزارش فراموشخانه به ده هزار نفر اشاره می کند که از قرار نفری دوازده تومان به عنوان حق عضویت می برداختند ! و در جای دیگر می گوید عده حاضران در مجمع « به هشتاد و نود می رسید که در میان حیاط و اوطاق بودند . « (۶۲)

در سایر رسالات حزبی ملوک جنبه های مختلف تعلیمات آن مجمع تشریح گردید . راجع به اتفاق جمعی در « توفیق امانت » می گوید : « از

به تازگی منتشر کرده‌ایم

هفت شهر هفت جوش هفت رنگ

از پاریز تا پاریس

نوشته: باستانی پاریزی

رنگین کمانی از مشاهده، خاطره و تاریخ



کتابهای دلخواه خود را از تلفن ۳۱۶۳۵ بخواهید

پیغمبری می‌کند و آیات قرآن جعل می‌کند. « (۶۷)

فعالیت فراموشخانه رعب و هراسی در دولت به‌وجود آورد و سازمان دهنده آن جمعیت متهم شد به اینکه «همی‌گفت برپایای بیشتر از ممالک اروپا آیین جمهوریت بایست نهاد و آحاد حشم را برتفصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت ... مشارکت بایست بود. « (۶۸) حاجی ملاعلی کنی مجتهد با نفوذ هم به ناصرالدین شاه تلقین نمود که مؤسس مجلس فراموشی «به‌تزویر و شعبده در خیال تصاحب ملک و دولت و اضمحلال مذهب و ملت بود و الزام مؤاسات و یک جهتی و هم عهدی که هر یک در پای دیگری در مقام تمام مال و جان بایستد و تا یکی آواز برآورد همه حاضر و ناظر باشند و در وقت اجرای شروط و فرصت و جمع اسباب نهضت و حرکت همگی یکدفعه حمله‌ور شوند و بر غیر هر که باشند بتازند و هر چه بخواهند بگیرند و ببرند. « (۶۹) چنین به‌نظر آمد که فعالیت فراموشخانه «اسباب عدم استقلال دولت است. « (۷۰) پس به شرحی که در زندگی ملکم گذشت فراموشخانه را منحل ساختند (ربیع الثانی ۱۳۷۸) و ملکم و پدرش را از ایران تبعید کردند و مقرر گردید که «اگر بعد از این عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن، مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد. « (۷۱) فعالیت ملکم به عنوان متفکر حزبی اگر هم در این زمان بکلی قطع شده باشد در دوره بعد همزمان تأسیس روزنامه قانون مجدداً شروع شد. و این نشریه خود مبلغ تعلیمات حزبی بود. « (۷۲)

حواشی

- ۱- رساله «رفیق و وزیر».
- ۲- مقدمه رساله «روشنائی».
- ۳- رساله «دفتر تنظیمات».
- ۴- رساله «دفتر قانون».
- ۵- رساله «دفتر تنظیمات».

روی تجربیات تاریخ و به حکم اصول شریعت غرا خوب می‌دانید که زندگی و ترقی هیچ ملت هرگز ممکن نبوده مگر به اتفاق و اتفاق ملت در هیچ عصر صورت نمی‌گیرد مگر به ترتیب جوامع. « پس ترتیب جوامع «اول شرط ظهور قدرت ملت است. « هدف اصلی از ترتیب جوامع آشنا ساختن مردم به حقوق اجتماعی خود و رفع غفلت است. « استیلاي ظلم ... روح بیش را در این ملک خفه کرده است. غاصبان حقوق ملت اهل این خاک را به تحمل هر نوع ذلت اسیری بطوری عادت داده‌اند که این بیچاره‌ها تصور یک وضع دیگر را خارج از ممکنات می‌دانند. باید اول به رفع این غفلت شوم کوشید. « تأکید ملکم بر رفاه مادی است یعنی باید به مردمان حالی نمود که «رحمت الهی علاوه بر نویدهای عقبا در همین دنیا نیز نعمات وافر حق آدمیان قرار داده که ظالمان ملک همه را پایمال اغراض خود ساخته‌اند. « چاره کار در رفع معایب همان اتفاق مردم است. « دفع همه این مصائب دردست خود ملت است و ظهور قدرت ملت ممکن نیست مگر به اتفاق ملت. « (۶۴) در تأکید به پرورش روح همکاری در رساله «فراموشخانه» آورده: «هرگاه در دنیا شخصی پیدا شود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع، نفاق را از میان مسلمانان به اتفاق مبدل سازد و غیرت دین و دولت را بیفزاید، کبر و نخوت بزرگان را کم کند و عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود، به یک اشاره منازعات چندین ساله را دفع نماید و در مجلس واحد کین و عداوت را مبدل به صفا و اتحاد نماید ... عموم قلوب رامایل به عدل بسازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب قوام دین و دولت را فراهم بیاورد آیا چنین شخصی موافق مذهبی که دارید مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود؟ « (۶۵)

فضیلت سیاسی موضوع بحث او در «توفیق امانت» است. آدم باید «متدین، طالب علم، منکر ظلم، مستحفظ قانون، مروج آدمیت، و آرزومند جمیع ترقیات دنیا باشد. « برای پیش برد مقاصد اصلاحی «آیین جماعت» را رعایت نماید که عبارتست از «اعانت عقلی، اعانت مالی، و اعانت یدی. « برای «اتفاق ملی» آدم بایستی جرئت داشته باشد و با ظلم مبارزه نماید. « جرئت مبنای جمیع صفات مردانگی است و «ظلم پرستی ... مغایر روح اسلام و ... منافی مصلحت» آدمهاست. آن افرادی که «شرف زندگی را منحصر به این کثافت‌های مناصب دیوان می‌دانند، هیچ نمی‌بینند که خارج از این تکتهای اسیری در دنیا چه آسایش و چه نعمتهای دیگر هست. « کار عمده و اصلی آن است «بهر طریقی که ممکن شود به عموم مردم حالی کرد که آسایش و ترقی و سعادت دنیا و آخرت موقوف به ظهور دولت حقه است. « و برای انجام آن منظور می‌بایست به فکر «ترتیب اتفاقی ملی» بود. « چون اهل این ملک مدتها در تحت تحکمت ظلم از فواید اتفاق ممنوع بوده از قواعد و ترتیب اتفاق ملی بالمره بری و بی‌خبر مانده‌اند هیچ بخیال ایشان نمی‌رسد که حکمت ترتیب جماعت ... یکی از معجزات اسلام است. « همان افکار را به‌عنوان هفت تکلیف آدمیت در رساله «اصول آدمیت»، در مذاکرات مفصل خود با میرزا فتحعلی آخوندزاده و همچنین در روزنامه «قانون» تکرار نموده است. آن اصول عبارتند از «اجتناب از بدی، اقدام به نیکی، رفع ظلم، اتفاق، طلب علم، ترویج آدمیت و حفظ نظام. « (۶۶)

در گزارشی از علاء السلطنه به‌امین‌السلطان تعبیرات بامزه‌ای درخصوص تعلیم ملکم ذکر شده و ملکم مدعی «پیغمبری» قلمداد شده است. می‌نویسد ملکم «به انتشار قرآن تازه‌ای که مطابق اساس سیویلیزاسیون یروپ و شریعت اسلام و عبارت از هفت آیه است پرداخته است. آیه اولش اینست: تو نباید به کسی آزار و ضرر برسانی، تو باید به همه خوبی بکنی، سیم تو نباید حامی و مشوق ناحق باشی، چهارم مانع و مخالف کسی باید شد که بد می‌کند، پنجم تو نباید از خود و با خود واز برای خود زندگانی کنی باید از برای دیگران زندگانی بکنی، ششم باید جوینده راستی باشی، آیه هفتم است که باید ولد مسلم، آنها را به دیگران تعلیم نماید. بعد از ذکر اینها باز می‌گوید ما باید قانون داشته باشیم، ما باید حکومت خود را اصلاح نمائیم، ما باید علم و شریعت را باهم یکرنگ کنیم آنوقت ما ترقی ملی خواهیم دید و ترقی فتح و ظفر اسلام خواهد شد. در تحت اقتدار قرآن تازه یک تغییرات کلیه و نافع در دوایر پولتیکی و مذهبی و جماعتی ما روی خواهد داد. « پیشنهاد می‌کند که لازم است در جواب این «مزخرفات» مقاله‌ای در اختر بنویسد به این مضمون که «این شخص ملکم است دیوانه شده است و حالا ادعای

- ۶ - ملکم به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ، ۲۹ رجب ۱۳۲۱ ،
مجموعه اسناد ایران .
- ۷ - رساله « دفتر قانون » .
- ۸ - رساله « رفیق و وزیر » .
- ۹ - ایضاً .
- ۱۰ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۱۱ - رساله « دفتر قانون » .
- ۱۲ - رساله « رفیق و وزیر » .
- ۱۳ - رساله « ندای عدالت » و « رفیق و وزیر » .
- ۱۴ - رساله « رفیق و وزیر » .
- ۱۵ - رساله « دفتر قانون » .
- ۱۶ - رساله « رفیق و وزیر » .
- ۱۷ - رساله « دستگاه دیوان » .
- ۱۸ - ایضاً .
- ۱۹ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۲۰ - رساله « مجلس تنظیمات » .
- ۲۱ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۲۲ - رساله « دفتر قانون » .
- ۲۳ - رساله « دفتر قانون » .
- ۲۴ - رساله « مجلس تنظیمات » .
- ۲۵ - در سال ۱۲۸۹ از طرف میرزا حسین خان سپهسالار هیئتی برای تنظیم قرارنامه بانك جمع شدند . ریاست آن هیات مشورتی با اعتضادالسلطنه بود و ملکم مخبر کمیسیون بود . (صورت مذاکرات تاسیس بانك ، « نشریه بانك سپه » ۴۲ - ۱۳۴۱ شمسی) .
- ۲۶ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۲۷ - رساله « ندای عدالت » .
- ۲۸ - رساله « اصول ترقی » .
- ۲۹ - رساله « ندای عدالت » .
- ۳۰ - رساله « مجلس تنظیمات » .
- ۳۱ - رساله « دفتر قانون » .
- ۳۲ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۳۳ - رساله « دستگاه دیوان » .
- ۳۴ - روزنامه « قانون » ، شماره ۳ ، رمضان ۱۳۰۷ .
- ۳۵ - ایضاً .
- ۳۶ - رساله « دفتر قانون » .
- ۳۷ - ایضاً .
- ۳۸ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۳۹ - ایضاً .
- ۴۰ - رساله « ندای عدالت » .
- ۴۱ - رساله « دفتر تنظیمات » .
- ۴۲ - رساله « ندای عدالت » .
- ۴۳ - رساله « صراط المستقیم » .
- ۴۴ - نامه ملکم به یحیی خان مشیرالدوله ، ضمیمه گزارش کندی به سالیسبوری ، آوریل ۱۸۹۱ ، مجموعه اسناد انگلیس ، مجلد ۵۲۲/۶۰ .
- ۴۵ - رساله « صراط المستقیم » .
- ۴۶ - رساله « ندای عدالت » .
- ۴۷ - رساله « صراط المستقیم » .
- ۴۸ - رساله « دفتر قانون » .
- ۴۹ - روزنامه « قانون » ، شماره ۱ ، رجب ۱۳۰۷ .
- ۵۰ - رساله « ندای عدالت » .
- ۵۱ - آن قطعه را میرزا فتحعلی آخوندزاده به عنوان « بیان مطلب عالی که در ۱۲۸۰ از تقریر خود جناب روح » [ملکم خان] شنیده ثبت کرده است ، (الفبای جدید و مکتوبات ، ص ۲۱۹-۲۱۶) .
- ۵۲ - روزنامه « قانون » ، شماره ۶ ، ذیحجه ۱۳۰۷ .
- ۵۳ - روزنامه « قانون » ، شماره ۲۵ ، بدون تاریخ .

- ۵۴ - روزنامه « قانون » ، شماره ۲۲ ، بدون تاریخ .
- ۵۵ - روزنامه « قانون » ، شماره ۲۴ ، بدون تاریخ .
- ۵۶ - رساله « ندای عدالت » .
- ۵۷ - از آنجا که فراموشخانه پس از دوسمائی که از بنای آن گذشت از طرف دولت منحل شد و در اصل هم مجمع سری بود اطلاعات مفصلی از آن درست نیست . اطلاعات متفرقه ای که از آن بدست آمده در کتاب فراماسوئری در ایران ، تألیف محمود کتیرائی چاپ شده است .
- 58- W. S. Blunt, Secret History, p. 82-85.
- 59- Comte Joseph Arthur de Gobineau, Les Religions et les Philosophie dan l'Asie Centrale, (Paris, ed. 1928), p. 252.
- ۶۰ - « جزوه راپرت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است » ، به نقل از فراماسوئری در ایران ، کتیرائی ، ص ۱۹۳ - ۱۷۶ .
- ۶۱ - رساله « فراموشخانه » .
- ۶۲ - « جزوه راپورت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است » ، فراماسوئری در ایران ، کتیرائی ، ص ۱۹۳ - ۱۷۶ .
- ۶۳ - ایضاً .
- ۶۴ - رساله « توفیق امانت » .
- ۶۵ - رساله « فراموشخانه » .
- ۶۶ - رساله « اصول آدمیت » .
- ۶۷ - نامه علاءالسلطنه به امین السلطان ، ۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۹ ، مجموعه اسناد دانشگاه بیل .
- ۶۸ - رساله بدایع نگار « عبرة الناظرین و عبرة الحاضرين » ، به نقل از سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ، خان ملک ساسانی ، ص ۱۴۶ .
- ۶۹ - نامه ملاعلی کنی ، ۲۲ رجب ۱۲۹۰ ، به نقل از عصر بی خبری ، تیموری ، ص ۱۲۶ - ۱۲۴ .
- ۷۰ - « جزوه راپورت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است » ، به نقل از فراماسوئری در ایران ، کتیرائی ، ص ۱۹۲ .
- ۷۱ - روزنامه وقایع اتفاقیه ، ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ ، شماره ۵۰۱ .
- ۷۲ - برای تفصیل نگاه کنید به فصل دهم : « روزنامه قانون : بیدارکننده افکار » .

صندل کاسپین



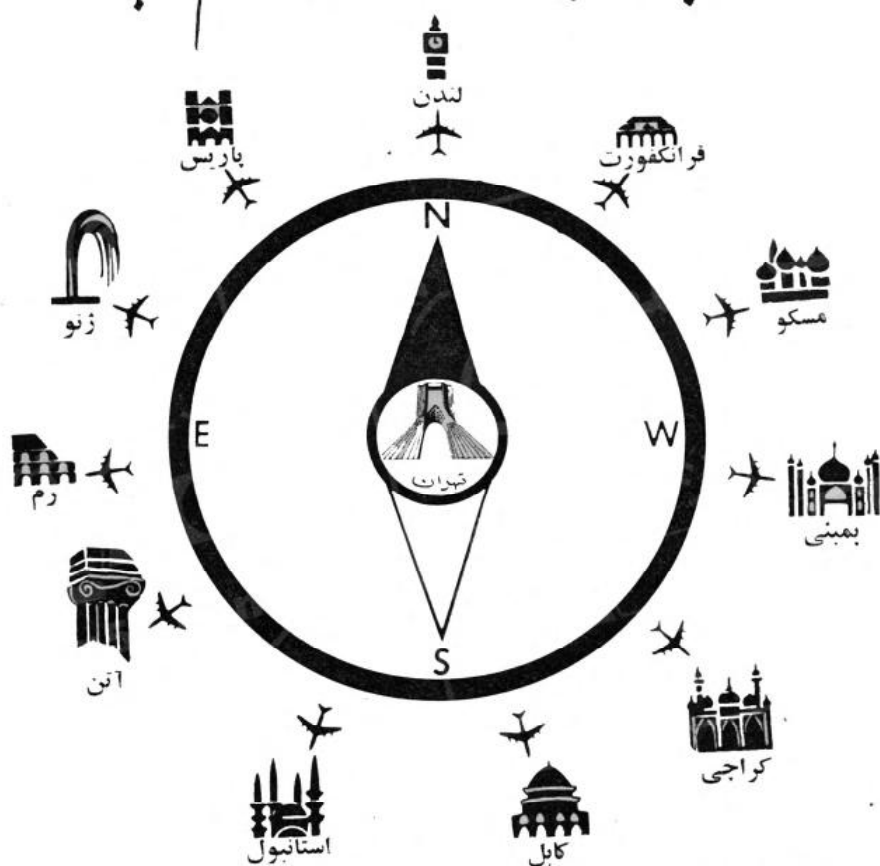
مخصوص آقایان



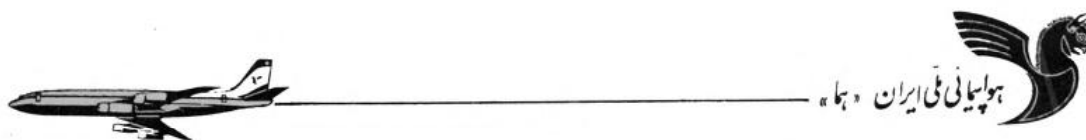
فقط در فروشگاههای کفش ملی

هفت ۱۶ پرواز به اروپا

۹ پرواز بدون توقف به اکثر مهم اروپا



هواپیمایی ملی ایران «هما» پلی مطمئن بین آسیا و اروپا





کارخانه سیمان مشهد

سازنده انواع مختلف سیمان

سیمان پرتلند معمولی بهتر و مقاوم تر از :

استاندارد ب - اس ۱۲ انگلیسی و ۳۷۵ آلمانی

سیمان پرتلند تیپ ۲ امریکائی
سیمان پرتلند ضد سولفات تیپ ۵ امریکائی

آدرس تهران : شرکت سهامی سیمان

خیابان عباس آباد - انتهای خیابان بخارست

خیابان الوند شماره ۵

تلفن های :

۶۲۱۵۸۰ - ۶۲۱۷۸۹ - ۶۲۰۵۹۰

آدرس مشهد : شرکت سهامی سیمان

خیابان تهران تلفن ۲۹۰۵۸ - ۲۹۰۵۷ - ۲۹۰۵۶

آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها سمینار پژوهشی توتون

وسیگارت ایران را در بابل سر افتتاح کرد

شرکت دخانیات

باید برنامه های پژوهشی خود را هر چه بیشتر توسعه دهد

* ساختمان ها و تاسیسات پلاژ روستا زادگان عضو خانه های فرهنگ روستائی در مساحت ۱۸ هکتار در سواحل دریای خزر مورد بازدید وزیر تعاون و امور روستاها قرار گرفت .
* وزیر تعاون و امور روستاها از شرکت سهامی زراعی سمکند مازندران در ۱۸ کیلومتری ساری دیدن کرد .



بامداد امروز آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها بنام نامی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دومین سمینار پژوهشی توتون و سیگارت ایران را با شرکت ۱۷۲ نفر از دانشمندان و کارشناسان ایران و بین المللی جهت بحث و تبادل نظر در باره مسائل مختلف علمی و عملی مربوط به توتون و سیگارت در بابل سر افتتاح نمود .

هنگام افتتاح این سمینار وزیر تعاون و امور روستاها ضمن سخنانی اظهار نمود که :

انجام پژوهشها و تحقیقات علمی در هر رشته و بخصوص در زمینه فعالیت های صنعتی و کشاورزی در جهت فراهم نمودن موجبات بهبود کیفیت محصول و افزایش کمیت و بازده تولید و در نتیجه تسریع در رشد اقتصادی کشور مورد توجه خاص اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بوده و میباید جای خوشوقتی است که شرکت دخانیات ایران که یکی از واحدهای وابسته بوزارت تعاون و امور روستاها میباشد با ایجاد مراکز تحقیقات و تعلیم و تربیت پژوهشگران در مرکز علمی خارجی و استفاده از کارشناسان ایرانی و خارجی در این راه گامهای موثری را بجلو برداشته است .

سمیناری که امروز افتتاح میشود دومین سمینار پژوهشی توتون و سیگارت ایران است که با شرکت ۱۷۲ نفر دانشمند و کارشناس ایرانی و بین المللی جهت بحث و تبادل نظر درباره مسائل مختلف علمی و عملی مربوط به توتون و سیگارت تشکیل شده است و رجاء واثق دارم که نتیجه آن اعتلاء سطح دانش و تجربه همکاران من در شرکت دخانیات ایران خواهد بود .

وزیر تعاون و امور روستاها اظهار داشت قویا توصیه میکنم که شرکت دخانیات ایران برنامه های پژوهشی خود را در جهت بهبود کیفیت و کمیت توتون در حد امکانات مالی و فنی خود هر چه بیشتر توسعه دهد و سعی و اهتمام کامل شود تا بهره و درآمد کشاورزان از واحد سطح هر سال نسبت به سال قبل بیشتر شود تا بهمان ترتیب شاهنشاه آریامهر امر و مقرر فرموده اند ظرف ده سال آینده موجبات تساوی درآمد متوسط سالیانه کشاورزان با درآمد متوسط شهر نشینان فراهم گردد .

وزیر تعاون و امور روستاها اضافه نمود که هم اکنون در حدود ۴۳۵۶۵ خانوار کشاورز ایرانی در مناطق مختلف کشور به کشت محصولات خادم دخانیه اشتغال دارند و ۴۶۰۰ نفر کارگر دائم و ۳۰۰۰ نفر کارگر فصلی و ۱۷۵۰ نفر کارمند در این مجتمع بزرگ تولیدی و بازرگانی بکار اشتغال دارند و مسلما نتیجه پژوهشهای مستمر موجب افزایش درآمد و تأمین رفاه بیشتر آنان خواهد بود .

پس از افتتاح سمینار پژوهشی توتون و سیگارت ایران آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها همراه معاونان و سایر مسئولان امر در وزارت تعاون و امور روستاها از ساختمان پلاژ روستا زادگان عضو خانه های فرهنگ روستائی که حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در مساحتی به وسعت ۱۸ هکتار در سواحل بحر خزر واقع در ۱۰ کیلومتری بابل سر در دست ساختمان میباشد و اعتبارات مورد نیاز ساختمان و تاسیسات آنرا آقای نخست وزیر شخصاً تأمین نموده اند مورد بازدید قرار داد و در هر قسمت

دستورات لازم را جهت تسریع و فراهم نمودن موجبات استفاده روستا زادگان در تابستان سال جاری از این پلاژ صادر نمود .

در خاتمه بازدید از پلاژ روستا زادگان عضو خانه های فرهنگ روستائی کشور آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها عازم ساری شد و از فعالیتهای مختلف شرکت سهامی زراعی سمکند بازدید نمود . شرکت سهامی زراعی سمکند مازندران در منطقه عملی بوسعت ۱۹۷۴ هکتار و با عضویت ۳۲۱ زارع سهامدار تشکیل شده است که جمعیت عائله آنها بالغ بر ۱۲۴۶ نفر میباشد .

در این بازدید وزیر تعاون و امور روستاها از تاسیسات و وسائل کار مختلف این شرکت از قبیل خانه فرهنگ روستائی - درمانگاه بیمه های اجتماعی روستائیان و ماشین آلات کشاورزی و منازل مسکونی کارکنان آن دیدن کرد و در هر مورد دستورات لازم را بمسئولان امر صادر نمود .

لازم به توضیح است که ، در حالیکه متوسط سود ویژه هر سهامدار شرکت سهامی زراعی سمکند در سال قبل از تشکیل شرکت مبلغ ۱۲۴۹۵ ریال بوده است در سال ۱۳۵۱ متوسط سود ویژه هر سهامدار بالغ بر ۵۱۶۲۹ ریال گردیده و علاوه بر این هریک از سهامداران در سال ۱۳۵۱ در مقابل انجام کار در شرکت دستمزدی حدود مبلغ ۶۵۷۵۶ ریال دریافت داشته اند و بدین ترتیب درآمد متوسط سهامداران عضو شرکت سهامی زراعی سمکند در مقام مقایسه با درآمد آنها در سال قبل از تشکیل شرکت در حدود ۸ برابر افزایش حاصل نموده است .

ابعاد اجتماعی توسعه (بقیه)

اهمیت فراوان دارند، نیز بهبود می‌بخشند. بهمین‌گونه، مشارکت هرچه بیشتر مردمیکه می‌توانند کارکنند در فعالیت‌های تولیدی یا هرگونه فعالیت مفید اجتماعی دیگر، فقط يك هدف اجتماعی نیست. اثرات اقتصادی این هدف و بالابردن استعداد انسان‌ها از طریق آن، نکاتی هستند غیرقابل انکار. سیاستی که موجب فراهم‌آمدن فرصت‌های اجتماعی مساوی‌تر شود، اثرات اقتصادی مساعدی دارد، زیرا که، این سیاست از استعدادها و منابع انسانی وسیعی استفاده می‌برد. بطور کلی، اگر بتوانیم دومی‌تله توسعه برای چه‌کس، و بتوسط چه‌کس را باهم ویکجا مطرح کنیم، آنوقت است که توانسته‌ایم هدفهای اقتصادی و سیاسی را با حداکثر کارآئی، برای نیل برد کلی اجتماعی - اقتصادی در نظر گرفته باشیم.

البته، تمام اینها به امکانات واقعی توسعه يك کشور مربوط میشود، و تحقق آنها وظیفه کاملاً شاق و بزرگی است. مثلاً هیچگونه ضمانتی برای تحقق این امر نیست که فقط بصرف افزودن بر اعتبارات (۴) برنامه‌های اجتماعی، به انتظار اثرات اقتصادی آن به نشینیم. برای اینکه هدفهای اجتماعی و اقتصادی، بطور واقعی، باهم ترکیب گردند، و اعتبارات و هزینه‌های تمهیدات اجتماعی نتایج مثبت اقتصادی بدنبال داشته باشند، تمام سیاستهای توسعه را باید هم از طریق وسائل اقتصادی و هم بوسیله تغییرات اجتماعی و نهادی، بکار گرفت.

(۱) Incremental capital, output ratio

(۲) مقصود لهستان است. (۳) A priori (۴) Outlays

بجا، یا بهتر بگوئیم، از لحاظ اجتماعی و اقتصادی امکان‌پذیر و مناسب است، ممکن است در بعضی از مراحل دیگر نباشد و یا ابعاد جدیدی پیدا کنند. بنابراین، مراحل‌های مناسب برای مراحل مختلف توسعه يك کشور نمی‌تواند کلی باشد. و اگر این‌را بپذیریم، بطریق اولی، این موضوع نیز صادق می‌افتد که مراحل‌های کشورهای مختلف نیز نمی‌توانند کلی باشند.

در اینجا درباره بعضی از جنبه‌های سیاستهای توسعه، با تاکید بر عامل انسانی و شرایط اجتماعی، گفتگو خواهیم کرد. با تمام اهمیتی که این جنبه‌ها دارند، در بیشتر اوقات توجه کافی نمی‌بینند. این جنبه‌ها را بعنوان راهنمایی‌های کلی می‌توان بطور وسیعی، برای تسریع آهنگ رشد بکاربرد. لیکن، باید یادداشت‌که در کاربرد این جنبه‌ها، اثرات مضر برخورد شرایط جا افتاده يك کشور و این جنبه‌ها را، خنثی کرد.

در استدلالی که می‌آید و راه‌حلهائی که برای مسئله تعیین سیاستهای توسعه پیشنهاد می‌گردد، اصل مهم کیفیت است، نه کمیت. این مراحل‌ها، بدون عرضه‌کردن مدل‌های کمی عوامل وابسته توسعه، می‌توانند برای اتخاذ سیاستهای توسعه راهنمایی‌های خوبی باشند. تجربه نشان داده است که تنها مفاهیم کیفی هستند که در وضع‌کردن سیاستهای توسعه اهمیت اساسی دارند. می‌توان بدون استفاده از اعداد و ارقام درباره ثبات و عقلانسی بودن این مفاهیم صحبت کرد. البته، برای پیاده‌کردن سیاستهای کاملاً مشخص توسعه، باید برنامه‌ها را عملی‌تر تعیین کرد و بمقدار زیاد از مفاهیم کمی نیز استفاده برد.

کارآئی اقتصادی در درجه اول بخصومیات کیفی انسان، از جمله توانائی کنش‌های معقول، استعداد نوپردازی، انرژی و غیره بستگی دارد. فقط کارفرم نیست که دارای اهمیت است، بلکه طرز ارائه این‌کار در قالب ساخت اجتماعی، و نقاطی که کار مزبور به ابعاد جدید و ارزش‌های متفاوت احتیاج پیدا میکند، نیز مهم است.

این نقطه آغاز، مجموعه فعالیت‌هایی است که به سیاستهای توسعه مربوط میشوند. بعد از آن باید به نتیجه‌گیری‌های اساسی لازمی دست زد که در درك دامنه و نوع فعالیت‌های ضروری برای توسعه و وضع هدفهای سیاست توسعه، موثر می‌افتند.

در مورد هدفهای اقتصادی و اجتماعی در تعیین سیاستهای توسعه، اتفاق نظری وجود ندارد. هدفهای اقتصادی، اغلب، افزایش آهنگ رشد از طریق افزودن بر ظرفیت تولید (یعنی از طریق سرمایه‌گذاری پولی)، توسعه صادرات و غیره را شامل میشوند. هدفهای اجتماعی بیشتر، بالابردن سطح زندگی توده‌های وسیعتر، آموزش، بهداشت و نظایر آن، میزان اشتغال بالاتر، و توزیع عادلانه‌تر درآمد‌ها و موقعیت‌های اجتماعی را دربردارند. اغلب گفته میشود که هدفهای فوق با یکدیگر رقابت می‌کنند و در خلاف جهت یکدیگر عمل می‌نمایند. چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، عقیده بر اینست که اجرای هدفهای اجتماعی جلوی نیل بتوسعه بیشتر اقتصادی را سد میکند.

شك نیست که ما با مسئله پیچیده و مشکلی روبرو هستیم، و اگر درصدد وضع بعضی اصول انتزاعی برای کاربرد همگانی برآئیم کار درستی نکرده‌ایم. بنابراین باید، پیشاپیش (۳)، از هرگونه برهانی که بخواهد سازگاری و یا عدم سازگاری دو هدف را ثابت کند اجتناب ورزیم. در عوض، باید نشان دهیم که هدفهای اجتماعی می‌توانند با هدفهای اقتصادی يك‌کاسه شوند و یکدیگر را نیز تقویت کنند، که باآمال بسود پیشرفت کلی تمام خواهد شد. این فقط يك بحث نظری محض نیست، بلکه در واقعیت ریشه دارد و برای هر نوع سیاست توسعه ضروری است.

بنابراین، بهداشت، آموزش بهتر، تولید فراوانتر و توسعه و گسترش مهارت‌ها، دانش و فرهنگ فقط هدفهای موجه اجتماعی نیستند، بلکه، قابلیت‌های جسمانی، استعدادها و ظرفیت انسان‌ها را که برای رشد اقتصادی

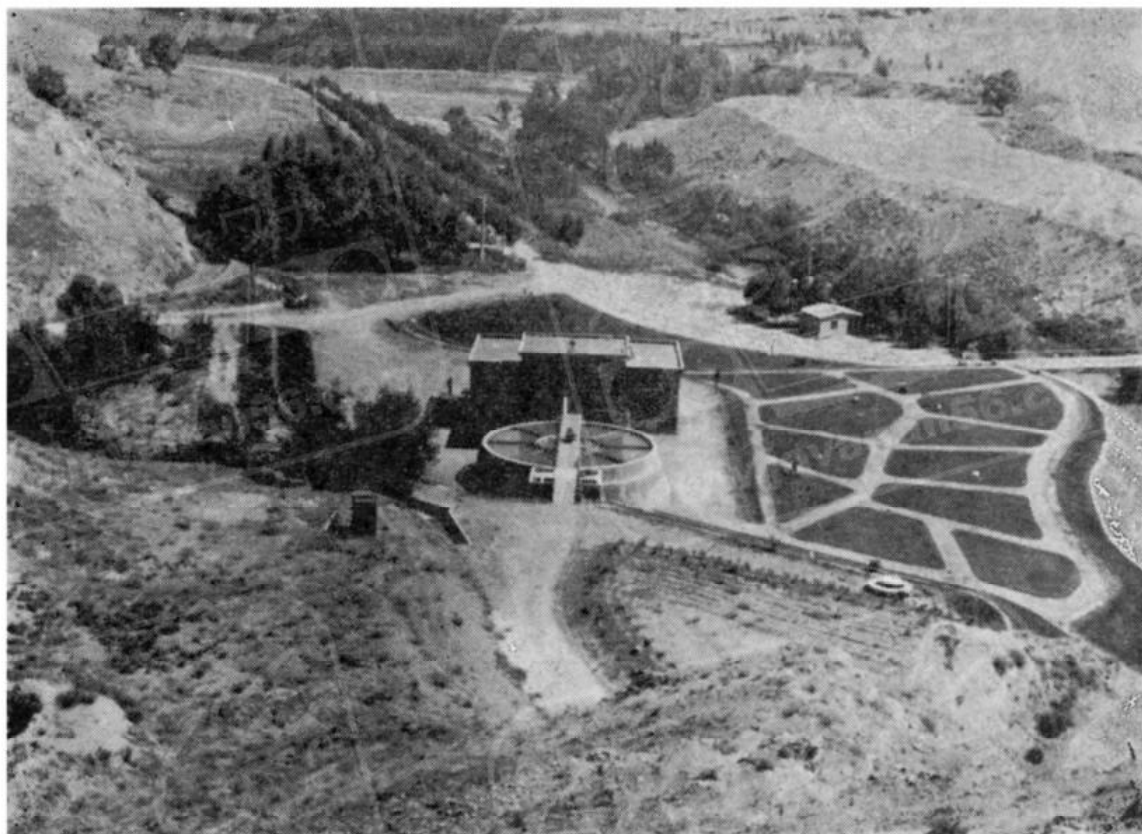
صندل لی لی



مخصوص خانمها



فقط در فروشگاههای کفش ملی



خلاصه فعالیتهای واحدهای تابعه و طرحهای عمرانی سازمان آب منطقه‌ای تهران در سال ۱۳۵۱

۳ - طرح مطالعات مقدماتی طرح جامع فاضلاب و آگو سازی شهر

تهران .

مطالعات مقدماتی فاضلاب شهر تهران در سال ۱۳۴۹ با همکاری سازمان بهداشت جهانی شروع گردید و گزارش مقدماتی آن در پایان برنامه چهارم تهیه خواهد شد.

۴ - طرح ساختمان سد و تونل طالقان و شبکه انتقال آب :

بمنظور استفاده از آب طالقان (شاهرود) برای آبیاری زمینهای زراعی دشت قزوین اقدام به احداث دو سد انحرافی و یک تونل بطول ۹ کیلو متر گردیده است .

پیشرفت عملیات بشرح زیر میباشد :

۱۰۰ در صد	- ساختمان کمپ و راههای سرویس
۱۰۰ در صد	- ساختمان راه اختصاصی طالقان
۹۷ در صد	- ساختمان تونل آبرسانی و تاسیسات مربوطه
۹۵ در صد	- ساختمان سد انحرافی سنگان و تاسیسات مربوطه
۹۸ در صد	- ساختمان سد انحرافی زیاران و تاسیسات مربوطه
۸۸ در صد	- عملیات حفاظتی و اصلاح بستر رودخانه زیاران

۵ - طرح آبیاری دشت قزوین

پیشرفت عملیات این طرح بشرح زیر خلاصه میشود :

تعداد کل	تعداد چاههای خاتمه یافته در سال	۱۳۵۱
از آغاز کار	چاههای بهره برداری	۲۵ حلقه
۳۱۴ حلقه	چاههای آب آشامیدنی	۱۱ حلقه
۵۸ حلقه	چاههای اکتشافی	۳ حلقه
۴۳ حلقه		

بقیه در صفحه ۶۰

سازمان آب منطقه‌ای تهران علاوه بر آب آشامیدنی شهر تهران هدایت

طرحهای عمرانی و واحدهای تابعه زیر را نیز بعهده دارد :

الف - طرحهای عمرانی

۱ - طرح ساختمان سد لار و شبکه آبیاری مازندران

عملیات اجرایی این طرح از سال قبل شروع و پیشرفت کار آن بشرح

زیر میباشد :

۶۱ در صد	- مطالعات کلی مهندسی مشاور
۶۲ در صد	- مطالعات لرزه نگاری
۲۹ در صد	- ساختمان کمپ و جاده
۴۵ در صد	- آزمایش روی مدل
۱۶ در صد	- سیستم مخابرات
۹۷ در صد	- عملیات اکتشافی و سونداژ

۲ - طرح شبکه آبیاری ورامین و گرمسار

مطالعات مرحله اول این طرح از سال ۱۳۴۵ توسط سازمان خواربار و کشاورزی جهانی شروع و در سال ۱۳۴۷ ادامه مطالعات بعهده وزارت کشاورزی محول گردید .

مطالعات مرحله دوم که شامل مطالعات تکمیلی و تهیه نقشه های اجرایی میباشد از سال ۱۳۵۰ توسط این سازمان شروع گردید .

پیشرفت کار بشرح زیر میباشد :

۸۲ در صد	- مطالعات تکمیلی مرحله اول ورامین
۷۷ در صد	- مطالعات تکمیلی مرحله اول گرمسار
۸۳ در صد	- مطالعه و تهیه کاداسترو نقشه جهت ملی کردن آب در ورامین و گرمسار

خلاصه فعالیتهای واحدهای... (بقیه)

در صد پیشرفت کار

- حفاری و لوله گذاری ۹۲ در صد
- تامین آب آشامیدنی روستاها و شهر صنعتی ۸۴ در صد
- تحقیقات و مطالعات ۱۰۰ در صد
- سیستم انتقال آب از چاه بمزرعه ۱۰۰ در صد
- ساختمان شبکه داخلی دهات قسمت شرق دشت قزوین ۴۱۵ در صد
- ساختمان شبکه اصلی قسمت شرق دشت قزوین ۶ در صد
- ساختمان شبکه اصلی قسمت غرب دشت قزوین ۰٫۸ در صد
- ب - واحدهای تابعه

۱- سد امیرکبیر

انرژی تولید شده بوسیله دو واحد نیروگاه سد در حدود ۱۷۹ میلیون کیلو وات ساعت میباشد.

حجم آب ورودی ۵۷۱ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی از مخزن سد، ۵۴۳ میلیون متر مکعب میباشد که در حدود ۱۸۳ میلیون متر مکعب آن به تهران ارسال گردیده است.

۲ - سد فرحناز پهلوی

انرژی تولید شده در نیروگاه سد حدود ۶۵ میلیون کیلو وات ساعت میباشد.

حجم آب وردی حدود ۴۴۰ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی ۴۳۹ میلیون متر مکعب میباشد که ۷۱ میلیون آن به تهران ارسال شده و بقیه بمصرف آبیاری دشت ورامین رسیده است.

۳ - سد شهناز و واحد آب همدان

حجم آب ورودی بمخزن سد حدود ۹۰ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی در حدود ۹۱ میلیون متر مکعب بوده است حجم آب خام ارسالی به تصفیه خانه همدان حدود ۲ میلیون متر مکعب میباشد.

۴- سد شاه اسماعیل

حجم آب ورودی بمخزن سد در حدود ۲۳۶ میلیون متر مکعب و حجم آب خروجی ۲۴۸ میلیون متر مکعب میباشد که در شبکه آبیاری قدیم و جدید بمصرف رسیده است.

ذکر این نکته لازم است که در طول سال در حدود ۱۲ میلیون متر مکعب از ذخیره سد استفاده شده است.

خالق استراتژی (بقیه)

وگل : بله اما ترس جدید شما از زیبایی گرایی يك خطر است ،

زیرا قدرت شما دقیقا در زیبایی شناسی است ...

برتولوچی : میدانم ، اما از این زیبایی گرایی میترسیم ، زیرا میدانم که میتوانم فیلمی راجع به کیفیت باد بسازم ، ماهیت باد که چیزی نیست . و این تماشاگران فستیوال را خوشحال می کند . از انجام این عمل می ترسم . زیبایی گرایی همیشه يك اشتباه است ، شاید این لغت در ایتالیا معانی ضمنی مختلفی داشته باشد . در ایتالیا این يك کلمه خنثی و مستهلك شده است . امیدوارم که همان مقدار احتیاجی که در مورد زیبایی گرایی دارم ، در هوشیاری سیاسی نیز داشته باشم . شاید بهترین فیلمهایم را با محتوی سیاسی آنکه درباره سیاست حرف بزنم ، بسازم .

وگل : اما آیا معتقد نیستید که هنر آینده ، جامعه بی طبقه باروری جستجوهای مختلف در زمینه سبکهای مختلف باشد : نه رساله هایی که راجع به مسائل غلو می کنند ؟ اما نباید حالا زیبایی شناسی را از دست بدهیم ، اگرهم برای جامعه بهتر می جنگیم .

برتولوچی : اما بدبختانه فکر می کنم دقیقا آخرین کسی هستم که این زیبایی گرایی را از دست میدهم ...

وگل : شما آنرا هنوز از دست نداده اید .

برتولوچی : نه ...

وگل : اما میل دارید که ...

برتولوچی : بله ، این شکل من است . من پیچیده تر از آن هستم که به نظر میرسم ، به دنیا در فرهنگ بورژوازی پیچیده تر از آنست که بچه های جوان نابود کننده پایه ها فکر می کنند من مخالف آن جمله معروف ام - درجه صفر - که مقصود خراب کردن ساختمانها و برپا کردن جامعه و فرهنگی جدید است . باید از غارها شروع کنیم و من نمی خواهم از آنجا شروع کنم .

وگل : از «زیباگرایی محض» صحبت کنیم . مهمترین صحنه های

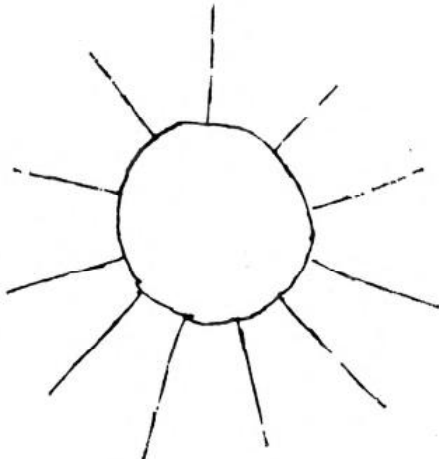
خاطره انگیز در فیلمهای شما دقیقا خیلی نامربوط ، مرموز و شاعرانه اند . آیا می خواهید این نوع فیلم سازی را به این علت که از زیبایی گرایی وحشت دارید ترك کنید ؟

برتولوچی : ستیزی درون من است - يك ستیز تند و اگر این نبود شاید مرده بودم .

Film Comment نقل از مجله های

Sight and Sound

ترجمه و تنظیم محمود بیگی



سازمان آب و برق خوزستان (بقیه)

بطول انجمن نمایندگان شرکتهای و سازمانهای آب و برق منطقه ای سراسر کشور شرکت داشتند و با در نظر گرفتن برنامه عمرانی پنجم کشور و انجام طرحها استفاده از کمپیوتر در شرکتهای آب و برق و اعمال روشهای مختلف کنترل و مدیریت و آموزش کادر حرفه ای کامل مورد بررسی و مطالعه و تحقیق قرار گرفت .

در جهت تحقق آرمانها

کارکنان سازمان آب و برق خوزستان با ایمان و اعتقاد به هدفهای ارزنده انقلاب شاه و مردم و درك مسئولیت خطیر فردی و جمعی در دهه دوم انقلاب و بخاطر اجرای آرمانهای ملی در تکمیل و تکوین طرحهای دردست اقدام و تهیه و تنظیم پروژه های آبی براساس نیاز جامعه متحول ایران و در جهت تجدید آبادانی سرزمینهای بارور و مستعد خوزستان و کنترل و بهره وری از منابع فنی آب در این استان فعالیتهای خود را توسعه می بخشند تا در زمره خدمتگذاران شاهنشاه آریامهر و پاسداران انقلاب ثمربخش ایران منشاء اثر بیشتری قرار گیرند .

آشنائی با کتابهای ماه

سیمرغ: از انتشارات بنیاد شاهنامه‌ی فردوسی

شماره اول - ۱۳۰ صفحه

نشریه‌های علمی و ادبی سنگین و سزاوار اعتنای ما، از عدد انگشتان دستان تجاوز نمی‌کنند: نگین، سخن، راهنمای کتاب، کتاب امروز، فرهنگ و زندگی، رودکی، جهان نو، اندیشه و هنر و یغما.

برخی از اینها نیز از جهت نحوه‌ی انتشار، به زنجیری گسسته‌می‌مانند مثلاً اندیشه و هنر، معلوم نیست ماهنامه است یا فصلنامه یا سالنامه! گیرم جای این خوشحالی به هرصورت باقی است که انتشار آنها اگر چه دیر و زود می‌شود، باری، سوخت و سوز نمی‌گردد. علت آن بی‌سامانی در انتشار را باید علاوه بر مشکلات سانسوری، در اشکالات مالی نیز دانست.

اینک با خوشحالی باید گفت که نشریه خوب «سیمرغ» در آمده است و بر شمار نشریه‌های سنگین و قابل اعتنا، یکتا افزوده با این امید که گویا در وضع انتشار از همگنان به سامان تراست زیرا دست اندکاران ذیصلاح آن، از جهت مالی در سنگر محکمی نشسته‌اند، اگر چه چندانکه میدانم از جهات دیگر دست کم بیشترینشان جبهه دیگری دارند!

نشریه به همت و راهبری استاد مینوی فراهم آمده که خود نامی آشناست و در این زمینه‌ها، مقتدر و پیشوا.

اصولاً کار استاد مینوی در ایجاد و پیشبرد «بنیاد شاهنامه»، کاری است لازم و عظیم:

اشاراتی به دو قسمت از نخستین مقالات سیمرغ؛ لزوم و عظمت این بنیاد را بهتر می‌نمایاند:

«... کار شرقشناسان در باب شاهنامه که از ۱۸۱۱ تا ۱۹۷۱ مدت ۱۶۰ سال دوام داشته، فقط این نسخه نتیجه‌را داشته که شاهنامه‌هایی پر از اغلاط و داستانها و ابیات زائد و الحاقی در دست مردم ایران انداخته وبا اینکه از اقدام ایشان به شناساندن فردوسی و شاهنامه او سپاسگزاریم ناچاریم اذعان کنیم که درکار ایشان یک نقص عمده بوده است: شرقشناسان باروح و فکر و زبان و بینش ایرانیان چنانکه باید و شاید آشنا نبوده‌اند؛ ایرانی را آنطور که هست و بوده است نمی‌شناخته‌اند و شاید هرگز نتوانند بشناسند. ما باید خودمان - بعد از اینکه شیوه تحقیق و طریقه تتبع و قواعد صحیح متون را یادگرفتیم - دست به این کار بزنیم ...»

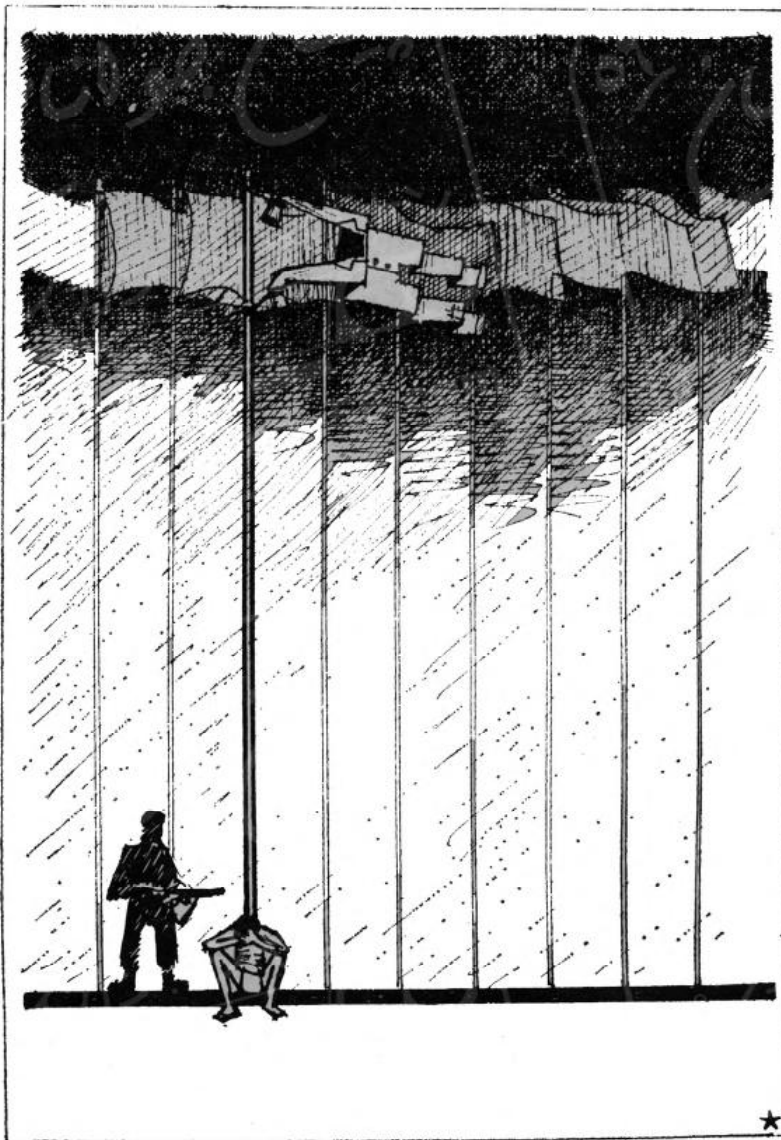
«... این موزه تقریباً یکسال است که مشغول به کار شده و تا کنون فقط یک داستان از داستانهای شاهنامه را از برای چاپ و نشر کردن، حاضر کرده است که داستان رستم و سهراب باشد. این داستان تقریباً ۱۰۴۰ بیت و می‌توان گفت $\frac{1}{10}$ شاهنامه است. اگر به این طرز

حساب کنیم که شاهنامه در ۶ ماه تهیه شده است، پس تمام شاهنامه ۳۵ سال وقت می‌برد؛ حساب درستی کرده‌ایم. علمای جماهیر شوروی نزدیک به ۳۵ سال کارکردند و می‌گویند بیست میلیون روبل خرج این کار کرده‌اند ...»

باری، در حاشیه‌ی کاری چنین عظیم، انتشار نشریه‌ای که چون رشته پیوندی محققان علاقمند را به تفاریق با نمودی از کارهای متتبعان بنیاد آشنا کند و هم هر خواننده خواهنده‌ای را دانشی بیفزاید و دلی بگشاید، کاری است که در خور سیاسی گرم است به ویژه کون که بدین کرشمه رخ نموده، باید گفت: تا آمادگی کامل آن «حلوای پسین»، انتشار سیمرغ، «منح‌اول» و شجره‌ای گواراست؛ و هذا ایضاً من برکت‌البرامکه! «بنیاد شاهنامه» آشیانه‌ی این سیمرغ است.

اینک نگاهی بیفکنیم به فهرست موضوعات این نشریه:

- اهتمام در تهیه متن صحیح شاهنامه و چاپ آن.



— دهقانان : تحقیق خواندنی و جالبی است از استاد مینوی در باب وجوه کار برداین کلمه در شاهنامه و نیز در متون دیگر پارسی .
— نقدی بر ترجمه‌ی تفسیر طبرسی از دکتر علی رواقی نقدی بر بلند و خواندنی است. تصور برخی بر اینکه این نقد متضمن تعریضی بساحت حضرت استاد یغمایی است تصویری درست نیست زیرا ترجمه‌ی تفسیر طبری با وسعت دامنه‌ی مضامین و مطالبی که دارد در خور هرگونه کار تازه و مستقلى میباشد .
— اسطوره‌ی کهن گرشاسپ در منظومه حماسی گرشاسپ نامه از مهدی قریب خواندنی است .

— گنگدژ ، روایتی الحاقی در داستان سیاوش ، از نعمت میرزازاده [م . آرم] شاعر گرامی و محقق بنیاد شاهنامه ، مقالات فاضله‌ای است که گستاخی حماسه وار يك محقق چیره‌دست از آن می‌تراود .

در این مقاله آرم ثابت کرده است که پنجاه و چهار بیت روایت گنگدژ در شاهنامه از فردوسی نیست . جالب آنکه ، مدتی بعد از انتشار این مقاله ، در نسخه نویافته ارزشمندی که استاد مینوی از سفر هند به ارمغان آورده‌اند ؛ دقیقاً همان پنجاه و چهار بیت که آرم آن را الحاقی دانسته بود ؛ وجود ندارد .

— مقاله خواندنی دیگر باج و خراج و جزیه در پنج متن کهن : تورات ، انجیل ، قرآن ، مفاتیح‌العلوم و شاهنامه است که به قلم محققانه و شیوای خدیوچم نگاشته شده و بسیار خواندنی است .

— آخرین مقاله ، « نگرشی در فرهنگ های شاهنامه » است که طی آن پنبه برخی فرهنگهای موجود در این زمینه ، زده شده است . نشریه سیمرغ ، مجموعه کاملی است جز آنکه جای آثار صاحبزنان دیگری نظیر دکتر شفیع کدکنی در آن بسیار خالی است چنانکه در خود بنیاد نیز و برای من جای شگفتی است که چگونه استاد مینوی در تصحیح متن شاهنامه از این فرزند خلف و دانشمند فردوسی غافل مانده‌است در حالیکه این فراست را در او سراغ داشته ایم که کسی چون آرم را برگزیده . باری ، خواندن این نشریه سنگین و آبرومند را به همه‌ی علاقمندان دانش و ادب ، توصیه می‌کنیم .

مشت در جیب

از محمد زهری

مجموعه شعر — ۱۲۰ صفحه — ۵۰ ریال انتشارات اشرفی

کتاب با شعر « لندن ۷۰ » آغاز می‌شود و شعر ها چنانکه شاعر خود می‌گوید همه جز دو شعر دستاورد همان دیاران است و اما محتوای همه‌ی شعر ها سخت اینسویی است .

شاعر با زیستن در آن محیط ، نه تنها شخصیت شرقی خود را هیچ نباشته بلکه از همان نخست فضای محیط تازه را برای تنفس خویش تنگ یافته است .

در « لندن ۷۰ » ، از ما شینسیم غرب و مکانیسم جامعه‌ی غربی تصویری روشن به‌دست می‌دهد و با خشم و با سینه‌ای پرکینه می‌سراید :
دختران ینک

به سیاه وزرد ،

تاوان می‌دهند از چشمه‌ی سیراب تنه‌اشان [ص ۱۴] و آرزومندان نتیجه می‌گیرند که غرب به « چاه ویل انقراض مرگ » سرنگون خواهد شد .

در شعر بعد نیز همان نفرت و کینه را می‌یابیم آنجا که از مغرب با تعبیر « روسپی گند بزرگ کرده » یاد می‌کند و همینجاست که می‌بینیم بی‌هیچ عقده‌ی حقارتی می‌سراید :

در غرب هم خبری نیست
انگار آسمان همه جا آبی است
در چاهسار مغرب هم
دیگر نه دلوی و نه طنابی
نه‌چرخ کهنه‌ی سرچاهی ... [ص ۱۷]

در شعر های دیگر نیز ، حسرت هایی از همان دست که ریشه از کینه نسبت به‌غرب می‌گیرند در قالبی عاطفی تر باز می‌بینیم :

من کجا بودم
کجا افتاده‌ام ناگاه
از همه پیوند ها دیگر جدا افتاده‌ام
سر به سنگ ناگزیری می‌زنم
زیرا

مرهم تدبیر این مجروح خود کرده پشیمان گشته —
در قوطی هیچ عطار نیست [ص ۲۱]

در شعر شهر فرنگ ، نوعی اعتذار نیز به آنچه گفتیم ، اضافه می‌شود :

تنهاست دست تو
زیرا
آن دست دیگریست — که منم — دیری‌است
شهر فرنگ را نشسته تماشا ...
و در صفحه ۷۱ : ساعت با شرق میزان است ...

باری ، شعر زهری در این دفتر از نوای مردمی و آوای شرقی و بار اجتماعی سرشار است و من تنها يك جنبه را اندک باز نمودم ؛ هیچ شری در این دفتر نیست که نه از سردردی همگانی ، برخاسته باشد ؛ بی‌هیچ تصنعی و به خود بستنی ...

زهری را در این کتاب می‌توان شاعر کوتاهترین شعر ها نیز دانست و او را شاعر ایجاز نامید : شعر هایی که گاه تا سه کلمه ، فشرده می‌شوند اما چتر عظیم‌مفهوم آن ها ، تا

آفاق کشور گسترده می‌شود مانند این شعر :
غروب
غربت
آن !
یا این شعر :
هرشب
نام توای پایید
اسم شب سراسر شهر است .

و اما البته این ایجاز در همه‌ی شعر ها به چشم نمی‌خورد بلکه گاه ، حشوی هم در کلام به هم رسیده است مانند این بیت :

مرهم تدبیر این مجروح خود کرده —
پشیمان گشته — در قوطی هیچ عطار نیست
که دو کلمه « پشیمان گشته » کاملاً زائد است زیرا دقیقاً این پشیمانی از حال و هوای کل شعری که این بیت در آست و به ویژه يك دو بیت پیش از آن ، فهمیده می‌شود .

کتاب خوب زهری را خود بخوانید ؛ اینجا مجال بررسی بیشتر نیست ؛ همین قدر بگویم که کتاب با یکبار خواندن تمام نمی‌شود .

سبزیکاری

« برنده جایزه بین‌المللی یونسکو »

از : محمد مشیری — ۲۶۴ صفحه — ۲۲۰ ریال
انتشارات اشرفی

محمد مشیری ذوفنونی است که باکیر سن ، با نشاط و تپش يك جوان در زمینه های مختلف تحقیق می‌کند و قلم می‌زند .

تا کنون برخی متون ارزنده‌ی پارسی به تصحیح و تنقیح او در دسترس علاقمندان و دانش پژوهان قرار گرفته است و نیز چند کتاب در زمینه‌ی شناسایی سکه و هم چند کتاب در روال پرورش طیور ، که دلچسب‌ترین کتب اخیر ، کتاب « پرورش قناری » است و در همین صفحات به هنگام معرفی شد .

مشیری با سلیقه‌ی ویژه‌ی خویش که با آگاهی فنی نیز همراه است در امر چاپ کتابهای خود دقیقاً نظارت می‌کند ؛ از همین جهت کتابهای او از این حیث نیز همیشه دارنده‌ی بهترین چاپ است .

کتاب حاضر ، چندان جامع و کامل تالیف یافته که می‌توان گفت خواننده را در زمینه‌ی خود از هر کتاب دیگر بی‌نیاز می‌کند و بی‌سبب نیست اگر برنده‌ی جایزه بین‌المللی یونسکو شده است . توفیق بیشتر مشیری را خواستاریم و خواندن کتابش را به علاقمندان این موضوع ، توصیه می‌کنیم .

خود را فراموش کرده‌ایم - پرورش ملا که هم‌پراز انسان فنی است مطمح نظر فرهنگ ما نبوده است و اصولاً ملا شدن بنابر مثل مشهور «ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل» کار آسانی بوده و مشکل همان پرورش آدم بمعنی کلمه بوده است و بزرگان ما در آن مکتب پرورش می‌یافتند - ولی امروز ما کاری نمیکنیم که مترقیان کردند و اکنون پشیمانند - ما دست به پرورش ملا زده‌ایم همچنان که مترقیان تا امروز خیال میکردند آدم پرورش میدهند و بعد معلوم شد که خیر «آدمک» تربیت میکردند و انسان فنی در حقیقت آدمکی است که فاقد روح انسانی است ما هم سالها بعد میفهمیم که باید آدم تربیت میکردیم ولی مناسبانه ملا پرورش داده‌ایم و ای کاش این کار عبث را میشد از هم اکنون تعطیل کرد و طرحی نو در انداخت - من بارها این نکته را در نوشته‌هایم بانحاء مختلف یادآور شده‌ام که امثال ما ممالک در آستانه ترقی که دور عقب افتادگی را داریم به آخر می‌رسانیم هر مزیتی نداشته باشیم این مزیت را داریم که میتوانیم هزینه تجربه و آزمایش را بحداقل برسانیم چون تجربه و آزمایشهای موفق و ناموفق ممالک مترقی را فراوان در اختیار داریم و میتوانیم برایگان آزمایشهای مقرون به توفیق را بکار بندیم ولی نمیدانم چه اصراری است که همان تجربه‌هایی را عمل مینمائیم که موفق نبوده است و مترقیان گاهی از نیمه راه برگشته‌اند و ما همچنان براه اشتباه آنها میرویم تا خدا چه خواهد - ما امروز در ابتدای راه هستیم و خیلی سهولت میتوانیم تغییر مسیر دهیم و از پرورش «ملا» انصراف پیدا کنیم و در کار پرورش «آدم» صرف مساعی کنیم ولی کیست آن دریا دلی که قدم بعرضه گذارد؟ - دنیای مترقی دارد بر میگردد و ما همچنان دو اسبه به پیش میتازیم! - و اما شرح حکم قطعی ماشینهای حسابگر موسه (M-I-T) - توضیح آنکه در سال ۱۹۶۸ سی نفر از شخصیت‌های علمی و اقتصادی و صنعتی دنیای مترقی در رم تشکیل مجمعی دادند تا درباره مسائل حال و آینده بشریت به بحث غیر رسمی بنشینند - عده آنها اکنون به هفتاد نفر رسیده و عده‌ای از جامعه‌شناسان و دانشمندان دیگر هم بآنها پیوسته‌اند و به عنوان نخستین گام با ارسال مفروضاتی به موسه فنی ماساجوست (M-I-T) که مجهز بمشینهای عظیم الکترونیک حسابگر است باین موسه ماموریت داده‌اند که تحول قابل پیش‌بینی وضع جهان بویژه مسائل ناشی از رشد اقتصادی جهانی را بررسی نماید - نتیجه نهایی این ماموریت این بود که هر نوع چشم‌اندازی بر اساس رشد و توسعه فعلی جهان به فاجعه می‌انجامد یعنی اگر جهان بر همین آهنگ فعلی برسد و توسعه اقتصادی ادامه دهد نابودی بشریت حتمی است -

دانشمندان باشگاه رم پنج پدیده را باین شرح ۱ - ازدیاد جمعیت ۲ - تولید صنعتی ۳ - تولید کشاورزی ۴ - آلودگیهایی که این جمعیت از تولیدات صنعتی و کشاورزی بوجود می‌آورد ۵ - استفاده این جمعیت از منابع و ذخائر طبیعت بدون اینکه برای جبران استفاده خود فکری بکند - در نظر گرفته‌اند و مفروضاتی که تاثیر متقابل این پدیده‌ها را در یکدیگر نشان میدهد جمع‌آوری کرده و بیش از صد معادله که منحنی‌های مختلف آنها نشان دهنده تاثیر متقابل آنها در یکدیگر است به ماشینهای الکترونیک داده‌اند و ماشینها سرانجام اعلام داشته‌اند که رشد و توسعه با آهنگ سریع فعلی منتهی به فاجعه غم‌انگیز فقر و مسمومیت و بالاخره فنای بشریت میشود - انسان‌های فنی ازین اعلام بوحشت افتاده‌اند اما دانشمندان باشگاه رم اظهار داشته‌اند که ما میخواهیم این حقیقت روشن شود که باید تغییری در جهان بوجود آید و بدانیم که این زمین بیچاره ما در مجموع چه چیز میتواند بجا بدهد و بعد درباره چگونگی استفاده بهتر از منابع آن فکری نمائیم و راهی برای کنار گذاشتن اختلافات و کشمکشهای خود بیندیشیم و در نهادها و دیگر معیارهای فعلی جهان تجدید نظر بعمل آوریم - چنانچه فردای نزدیک که جمعیت کره زمین دو برابر شد و جامعه بشریت شکننده‌تر و پیچیده‌تر گردید و رشد و توسعه با همین آهنگ سریع ادامه یافت متأسفانه این ماشینهای حسابگر و وسائل فنی دیگر همچنان مورد احتیاج خواهد بود - اما اگر بشر به جوهر انسانیت وقوف یافت و بی‌عدالتی تخفیف پیدا کرد و جهان دارای مردمی بهتر از مردم امروز شد، شاید برای ارشاد خود نیاز کمتری براهنمائی این ماشینهای حسابگر داشته باشم خلاصه یا باید تعالی کامل اخلاقی پیدا نمائیم یا باین زندگی موریانه‌ای ادامه دهیم - اما امیدواریم که کیفیت انسانی ما درحد خوردن و زندگی موریانه‌ای نباشد و رفاه مادی بالاترین هدف و خواستهای

ما را تشکیل ندهد

این اظهار نظر دانشمندان باشگاه رم درست عکس نظر انسان فنی است که این اعلام ماشین را وحی منزل میدانند و خود را برای مرگ آماده میکنند - اینها معتقدند که بشر باید در آهنگ رشد فعلی تغییر دهد و سایر نهادهای فعلی را هم متحول نماید و این تغییر و تحول صورت نمیگیرد مگر اینکه انسان دید و برداشتش نسبت بزندگی تغییر کند و این تغییر فقط در سایه فرهنگی بعمل می‌آید که «آدم» پرورش دهد و از ساختن انسان فنی و ملا که سرعت دارد افزایش مییابد جلوگیری شود .

- اما جواب ماشین غلط نیست چون جوابی است متناسب آنچه بخورد او داده‌اند - خوراک ماشین یعنی مفروضاتی که باو داده شده مبتنی برحفظ وضع موجود جهان سرمایه‌داری است و افزایش روزافزون جمعیت - لاجرم در وضعی که بشریت بدو گره گرسنه و سیر تقسیم شده جمعیت هم اتصالاً رو با افزایش می‌زود محکومیت اینان بمرگ حتمی است منتهی یکی از فشار «مسمومیت» و دیگری از فرط «مسمومیت» که این مسمومیت یا ناشی از هوا و آب و خاک آلوده است یا افراط در خوردن نامتناسب - بهر حال آنچه درین میان حتمی است فنای بشریت است .

اینچنین زنهار را نمیشود نشنیده گرفت بخصوص که اوضاع و احوال کنونی بخوبی نشان میدهد که انسان فنی روز بروز بیشتر بسوی زندگی بر نظم و خالی از عواطف موریانه پیش می‌رود - زندگی سراسر نظم و کار و تولید نسل موریانه قابل مطالعه و دقت است - بر جامعه موریانه بقول مترلینگ سوسیالیزم خشکی حکومت دارد و هر موریانه بر حسب وظیفه‌ای که بهعهده دارد از نعمات جامعه بهره‌مند میگردد و سطح دانش بقدری بالاست که موریانه موفق به مجزا کردن «ژن» یعنی واحد شیمیائی عامل توارث شده است کاری که بشر بتنازگی مرحله مقدماتی آنرا طی میکند بدین معنی که موجود دلخواه خود را متولد میکند - فی‌المثل اگر جامعه احتیاج به افراد سپاهی دارد فوری ملکه موریانه‌ها بسپاهی حمله میشود و صدها موریانه درشت و مجهز باسلحه دفاعی متولد مینماید و نیاز جامعه خود را برطرف میکند و چنانچه جامعه بکارگر احتیاج داشت فوری ملکه بکارگر فعال حمله میگردد و هزاران موریانه کارگر متولد میکند و این عمل مجزا کردن ژن که برای موریانه عملی عادی است برای انسان تا چهار پنج سال قبل از معضلات بوده و حالا هم هست - وقتی انسان در نهایت مباحثات به کره ماه فرود آمد هم زمان با این حادثه بزرگ حادثه بزرگتری در یکی از آزمایشگاه‌های دانشگاه هاروارد بوقوع پیوست و دو محقق جوان بنام جوناتان بکویت و جیمز شاپیرو موفق به مجزا کردن ژن شدند و بدین ترتیب راه را برای عمل حیرت‌آور تولد انسان دلخواه هموار نمودند - اما این دو محقق بزرگ بمحض اعلام کشف بزرگ خود بلافاصله اعلام نمودند که کشف آنها برای بشریت آنقدر که زیان‌آور است متأسفانه سودآور نیست زیرا بشر امروز (منظورشان همان انسان فنی است) که سیستم سرمایه‌داری او را در حکم آلات و ابزار ماشین درآورده است بی‌شک ازین کشف استفاده ساختن انسان اقتصادی (Homo-Economicus) خواهد کرد که هدفی جز تحصیل سود و نفع مادی نخواهد داشت - خوب دقت میفرمائید که چقدر نظر این دو دانشمند با نظر دانشمندان باشگاه رم شباهت دارد - در واقع زندگی انسان اقتصادی و زندگی در ظلمت موریانه فرق محسوس - باهم ندارد چون وقتی انسان مجبور شد تمام قوای خود را بمشین تفویض کند و بکلی نیروی بینائی و شنوایی و بویائی خود را از دست بدهد و حاجات خود را بوسیله امواج الکترومغناطییک بیان دارد و توسط همان امواج هم جواب بشنود و لامسه بجای چشم و گوش و زبان کار کند زندگی او با زندگی موریانه که در ظلمت محض میگذراند فرق چندانی نخواهد داشت . باتصور چنین زندگی نکبت‌باری است که دانشمندان باشگاه رم امید خود را به کیفیت انسانی بسته و زندگی موریانه‌ای و کمی او را مطرود دانسته‌اند و یقین دارند که بالاخره حیثیت انسانی روزی بمبارزه برخواهد خاست همچنانکه بمحض انتشار نظر ماشینهای موسه (M-I-T) سیل اعتراض بلند شد و اولین دانشمندی که درجهت مخالف این نظریه اظهار نظر کرد گونار میردال استاد عالی‌مقام کرسی اقتصاد در دانشگاه استکهلم بود که در مقاله‌ای جامع و مستدل این نظریه را بکلی بی‌اساس خواند و برایش ارزش علمی قائل نشد چون مفروضاتی که بخورد این ماشین داده بودند بنظر او اغلب

مشكوك و نامطمئن بوده است ، بطور مثال میزان رشد جمعیت كه عامل اصلی قلمداد شده است - از عوامل دیگر تبعیت نمی كند و همین عدم تبعیت تقریباً تمام نتایج را بهم می ریزد - همچنین در میزگرد دانشمندان جوان یونسكو به پنج معیار اساسی باشگاه رم حمله شدید شده است و معیارهای دیگری چون جنگ ، تجارت اسلحه ، استعمار و نقش امپریالیسم كه هم اکنون در جهان منشاء بحرانهای بزرگ میباشند و در آینده نیز خواهند بود یادآور گردیده كه بكلی در مفروضات ارسالی باشگاه رم جای خالی داشته اند و همین نواقص نظر انستیتوی تكنولوژی ماساچوست را كاملاً غیر عملی نموده و منعكس كننده واقعیت نشان نمی دهد - این دانشمندان جوان مانند گونامیردال انفجار جمعیت را كه در مفروضات باشگاه رم علت اصلی بحران در آینده قلمداد شده بكلی رد می كنند و علت اصلی را تقوq تكنولوژی كه خود ناشی از ماهیت سیستمهای اقتصادی و سیاسی موجود در جهان می باشد میدانند و سایر علمای اقتصاد و دانشمندان جامعه شناس هم در همین زمینه اعتراضات خود را ایراد کرده اند و تقریباً همه بالاتفاق هم عقیده اند كه تا نهادهای فعلی دو سیستم سرمایه داری و سوسیالیزم تغییر ننمایند و انسان فنی بی اراده مبدل به انسان آگاه و صاحب اراده نگردد بشریت همچنان در تهدید نابودی و زوالست - و این تبدیل و تحول صورت پذیر نخواهد بود مگر اینکه فرهنگ از كمیت به کیفیت بگراید و برای تحقق این گرایش در وهله اول باید آهنگ سریع رشد و توسعه كاهش پذیرد و فرصتی پدید آید تا آهنگ رشد فرهنگ کیفیتی و آهنگ رشد تكنولوژی باهم متوازن گردد كه در غیر این صورت هر اقدامی بلا اثر و فاقد ارزش است .

انسان فنی امروز نه فقط روز بروز از بنی نوع خود فاصله میگیرد و نا آشنا میشود بلکه با خویشتن و محیط خود نیز بكلی بیگانه میگردد - این از خود بیگانگی (Aliénation) و بی خبری از همنوع و گستن از خانواده بشری و پیوستن و یکی شدن با اجزاء و آلات ماشین او را بكلی فاقد شخصیت و اراده کرده است و دارد یكسره تسلیم بلاشرط مخلوق خود میشود ، اما این تسلیم با آن تسلیمی كه انسان عاشقانه بخداوندگار خود گردید و حاصلش آرامش و آسایش و از خود گشتگی و ایثار بود تفاوت از زمین تا آسمان دارد - حالا ببینید وقتی در چنان حالت تسلیم و امن وامانی كه بشر هیچ دغدغه و اضطرابی نداشت فریاد حسین بن منصور حلاج بلند میشود و آدمی را صلا میدهد كه این وامان به پیشیزی نمی آرد ، اگر انسان آفریننده و آزاد نباشد ، بدیهی است درین زمان كه عقاب جور برسر آدمی بال گسترده و ترس و دلهره سرپای او را فرا گرفته نبیسی بس تكان دهنده تر از صلاای منصور حلاج باید برانسان فنی زده شود تا بخود آید و شان و مرتبت خود را بازیابد و بمبارزه برانگیخته شود - و راستی بعید بنظر می آید موجودی كه بمدد اندیشه فیاض خود سقف فلك را شكافته و در كره خیال انگیز ماه فروه آمده بتواند طرحی نو دراندازد و خویشتن را از اسارت مصنوع و مخلوق خود برهاند ! - بی شك این طرح را انسان آزادمش (Anthrope) به كمال خواهد رسانید و اکنون خطوط اصلی آنرا ترسیم کرده است .

- اندیشه آدمی عظمتی در حد عظمت جهان دارد و چنین عظمتی امکان ندارد با این حقارت تسلیم نظرات پدیده ای بی جان گردد و بهولت فضای بشریت را بپذیرد - هم اکنون كلید رمز را یافته و دانسته است كه « علم » گناهی ندارد و « تكنولوژی » بی تقصیر است و رشد و توسعه كه جلومای از تكامل اندیشه است ممكن نیست بازده اش فزای آدمی باشد - رشد و توسعه كنونی بعلتی كه توضیح خواهم داد متوازن نیست و باید بمدد اندیشه متوازن گردد و گرنه مانند انسانی كه بینی و گوش و دست او رشد سریع کرده باشد ولی گردن و پهنای سینه و پای او متوقف مانده باشد موجودی زشت جلوه میكند - رشد نامتوازن هم زشت است و پروزات آن كریه و نامتناسب - رشد و توسعه ای كه بدست انسان فنی صورت گرفته متوازن نیست - در فرایند این رشد و توسعه فرهنگ تقریباً متوقف مانده و همطراز تكنولوژی رشد نكرده است - منظور از فرهنگ توسعه مراکز علمی و عدد دانشمندان و تكمیل وسائل آموزشی سمعی و بصری نیست ، این توسعه ملموس و کمی است ، آنچه از فرهنگ كه منظور نظر است و متوقف مانده فرهنگ کیفیتی است یعنی آن فرهنگی كه « آدم » می پرورد نه « ملا » .

- انسان فنی پیش خود گمان کرده كه نه فقط توقف این فرهنگ

مضر نیست بلکه مفید هم هست چون چنین فرهنگی عامل بزرگ باز دارند « سود » است و سود محور تمام فعالیت های اوست و چیزی كه مانعی در راه آن پدید آورد یقیناً مفید نخواهد بود و همان بهتر كه متوقف بماند - بر اثر این توقف اینهمه مصائب پدید آمده و جنگ و خیانت و حرص و طمع آنقدر بالا گرفته كه بشریت بآستانه فنا كشانده شده است و دارد در غرقاب كثافت و دود و ابخره نابود میشود - فقدان این عامل اصلی موجبات تفویض بلاشرط انسان فنی بمشین را تسهیل کرده و « اراده » او را كه تنها وسیله اتصال انسان به ابدیت و آفرینندگی است از او سلب کرده و موجودی كه بالقوه با ابدیت پیوند دارد بالفعل تا حد صفر تنزل داده است .

اکنون زمانی فرارسیده كه باید پرومته از زنجیر رها شود و اراده انسان باو باز گردد و انسان آزادمش در سد این رهایی ابر آمده ولی انسان فنی با اینکه در لب دره مرگ ایستاده طوری درخشش سود چشمان او را خیره کرده كه نه صلاای انسان آزادمش را میشنود و نه موقعیت خود را می بیند اما ضرورت زمان بالاخره او را بخود خواهد آورد و این صلا را خواهد شنید .

احتمالاً باید بدانیم كه این فرهنگ مفسر حیات آدمی است و هر انسانی ضرورت كه آنرا بیاموزد - بهمان میزان كه زندگی آموز است مرگ آموز نیز می باشد و انسان را از اشتباه همیشه زیستن و تنها خوشبخت بودن بدون اینکه دیگران را در این خوشبختی سهیم نماید خارج میكند و درین عصر كه وسائل ارتباط جمعی نقش عمده برعهده دارد این فرهنگ خواهد توانست كه ارتباط معنوی جوامع بشری را حفظ نماید و درد بنی نوع انسان را نه فقط با ارقام و اعداد میلایان نشان خواهد داد بلکه موجب خواهد شد كه مردم سالم و برومند بمداوای مردم ناخوش و دردمند برخیزند .

تصور نشود كه این فرهنگ ، فرهنگ رویائی و تعلق بمدینه فاصله (Utopie) دارد ، بهیچ وجه واقعیتی است پذیرفتی كه انسان در دو راه مرگ و زندگی اجبار به انتخاب آن دارد - فرمان حیات خواه ناخواه باید از دست « آدمك » بیرون رود و بدست « آدم » سیرده شود - این يك ضرورت است .

صندل كاسپین



برای آقایان و جوانان

قیمت ۲۲۰-۲۵۰-۲۸۰ ریال

در تمام فروشگاههای كفش پی

كفش پی





برنارد و برتولوچی

خالق استراتژی عنکبوت

پرچم سرخ ، زیبایی مسموم بورژوازی در قالب قهرمان شیروفرونیک داستان ، به بیان در میآیند .

در سال ۱۹۶۹ فیلم « استراتژی عنکبوت Strategia Del Ragno » و بدنبال آن فیلم « دنباله‌رو Il Conformista » را میسازد . این دو فیلم در حقیقت نمایش زندگی و شخصیت خود برتولوچی است . چرا که این هردو بیانگر آکندهی ذهنی اوست از درگیری دو نیروی عمیق ، پر سابقه و متضاد : احساس زیبایی شناسی و نیز کوشش جدی برای خلق سینمایی رادیکال و سیاسی . او کوششهای شدید به زمینه قبلی خود (زندگی بورژوازی) دارد ، و از طرفی نیز میخواهد که بکمک عوامل مورد علاقه‌اش : دکور ، بافت ، رنگ ، ترکیب و نیز پرداختی به مسائل اجتماعی به قالب تصویری ایده‌آل خود دست یابد . و اما درگیری شدید ذهنی او از این ترس ناشی میشود که انحطاط کاپیتالیستی بورژوازی امکان مسموم شدن سینمای انقلابی و سیاسی او را فراهم آورد .

برتولوچی قادر به از بین بردن ریشه‌های طبقاتی خود نیست

برناردو برتولوچی در سال ۱۹۴۱ در يك خانواده بورژوا در «پارما» بدنیا آمد . پسر شاعر معروف و منتقد سینما برتولوچی است . خود او نیز در سال ۱۹۶۲ یکی از مهمترین جوایز شعر را بدست آورد . برتولوچی بسرعت استعداد تغزلی و رمانتیک خود را از فرم لفظ به تصویر انتقال داد . گوئی خود استعداد شگرفش را در این زمینه حس کرده بود .

اولین فیلم بلندش را براساس داستانی از پازولینی ساخت . این فیلم که «زن خشک La Commare Secca» نام داشت هرچند فیلمی کلیشه‌ای بود ولی نوید دهنده استعدادی نو در زمینه فیلمسازی نیز بود . در سال ۱۹۶۳ یعنی در سن ۲۲ سالگی فیلم فوق‌العاده « قبل از انقلاب Prima De la Rivoloxione » را که لحن تند، وحشی، تغزلی و سیاسی داشت ، ساخت . این فیلم در همان سال جایزه بزرگ منتقدین جوان فرانسه را ربود و برای برتولوچی موفقیتی بین‌المللی کسب کرد ، در سال ۱۹۶۸ فیلم « شریک Partner » را با شرکت « پیرکلنتی » ساخت . در این فیلم بازهم مسائلی که اشتغالات ذهنی برتولوچی را میسازند :

شعاری که از فیلم « قبل از انقلاب » تا به امروز با آن روبرو بوده در ضمن بیانی‌های اتوبیوگرافی ماندنی که بیشتر باعث آشکار شدن دوگانگی نامحدود ذهنی‌اش میشود ، بطرزی دردناک در فیلم بعدی او نیز تکرار میشود . « فقط تنها کسانی که قبل از انقلاب زندگی میکردند » می‌دانند زندگی چقدر شیرین است . این است که برتولوچی در بهترین شرایط بدلتنگی مبهمی این روزهای تلخ و شیرین از زندگی بورژوازی را - غروبی در اپرا ، مدرسه رقص ، يك مجلس رقص در پاریس ، گرفتاری عشقی (بورژوازی) ، ناامیدی يك اشرافی ایتالیایی که دنیایش اگر مشرف به انقلاب نبود بوسیله مادیرگری کاپیتالیسم نابود شده بود - پشت سرهم ردیف می‌کند . « فیلمهای راهی است برای بیرون کردن وحشتم » . فیلم « دنباله‌رو » کاری است پیچیده ، زیرا که در آن « برتولوچی » در خلق دقیق دنیایی فاشیسم در دهه سی کوتاهی نکرده است . تمام رم در دست اوست . در این فیلم به فرم « بالزاک » تمایل مرگ يك تمدن را نشان میدهد . اگر چه به‌توسط « ژان لویی ترنتینیان » در قالب يك فاشیست ، شخصیت بسیار گویائی ارائه شده است ، اما فیلم دارای يك شخصیت نیست بلکه مسیر فاشیسم را بوسیله او نشان میدهد . جهان خرده بورژواها را از طریق نمایش آپارتمان نامزدش نشان میدهد . پرده های ونیزی که روی دیوار با طرحهای تند بازی میکنند و گرامافون با تانگوهای شعاری گوش خراش بیانی از زندگی است که در میان چنان دیوارهایی با بهترین استفاده از هنر صحنه آرائی باز سازی شده است . وقتی که ده سال بعد « مارچلو : ژان لویی ترنتینیان » را با زنش در آنجا می‌بینیم ، اختلاف بین آپارتمانها ، همه اتفاقات این دوره را بازگو می‌کند . جنگ و تغییر ، نه در رژیم بلکه در جهان .

برتولوچی همواره کوشش کرده است که مسائل روانی را با قرینه‌های اجتماعی ارتباط دهد . اما فیلم دنباله‌رو در ارائه بگانی بخشیدن به « فروید » و « مارکس » بسیار موفق‌تر است تا فیلمهای « قبل از انقلاب » و « شریک » . زیرا که در اینجا رابطه‌ی بین « برتولوچی » و قهرمان داستان کمتر مستقیم است . داستانی که خط اصلی آن و جریان روانی حاشیه‌اش بالاخره به هم میرسند . در دنباله رو هر سکانس - مجلس رقص ، مردم نابینا ، مجلس رقص پاریسیها ، ماشین ماه غسل و قتل بوسیله تعقیب با اتومبیل ، ایستگاه رادیو ، رستوران چینی - همه مبین فضاسازی غنائیست از عظمت و معنی .

آنچه در زیر می‌آید مصاحبه‌ای است که « ایاموس وگل » Amos Vogel معروف به پدر خوانده سینمای آمریکا پس از نمایش فیلم « دنباله‌رو » در فستیوال نیویورک با برتولوچی انجام داده است .

وگل : بنظر من دو نوع سینماست . یکی تصویری و دیگری ادبی . من بعضی اوقات فکر میکنم که سینمای ادبی بطور کلی سینماییست پر از کلمات که تصویر را تنها برای توضیح داستان یا طرح کلی بکار میبرد ، در حالیکه سینمای تصویری فقط با تصویر سروکار دارد . من در سال صدها فیلم می‌بینم و بیشتر آنها را میتوانم با چشم بسته در سالن سینما گوش کنم و داستان را بفهمم ، این مسئله غریبی است ، چونکه دقیقاً این فیلمهاست که امروز ، در توده مردم مورد توجه است . حال شما که یکی از مهمترین کارگردانان جدید سینمای تصویری هستید ، میخواهم عقیده‌تان را در این مورد بدانم .

برتولوچی : همان معنی که شما به واژه‌ی « ادبی » نسبت میدهید ، من نمیدهم . برای من ادبی خیلی به تصویری نزدیک است . برای آنچیزی که شما ادبی مینامید من جمله دیگری « تئاتری » و یا « فیلم تئاتری » بکار میبرم . سینما به ادبیات و شعر نزدیکتر است تا به تئاتر . با شما موافقم که سینما اکثراً فقط توضیح يك داستان است ، و این بزرگترین خطر است برای شما وقتی که از يك نوول فیلم میسازید . این مسئله‌ای بود که موقع ساختن فیلم « دنباله‌رو » که داستانی از « موراویا » است داشتم . بهرحال این مسئله روزمره سینماست ، زیرا خیلی از فیلمسازان سناریو خود را مانند نوول شروع می‌کنند و بسادگی يك فیلم توضیحی از چنین سناریویی میسازند . برعکس ، من از يك سناریوی خیلی دقیق - فقط به‌منظور نابودی آن - استفاده می‌کنم . بنظر من الهام فقط در لحظه حقیقی فیلمبرداری دست میدهد . برای من سینما هنر حرکت است . خود را روی صحنه با هنر پیشه و نور روبرو می‌بینم راه‌حلی که برای يك سکانس

و وضعی مشخص پیدا می‌کنم از ایده قبلی گرفته نشده ، بلکه از رابطه موسیقی‌وار که بین هنرپیشه‌ها ، نور ، دوربین و فضای اطراف آنها وجود دارد گرفته شده و من دوربین را مانند اینکه با آن ژست بگیرم حرکت می‌دهم - خیلی مستقیم ، حتی اگر پنجاه نفر در گروه باشند .

اما بایچ های امپریالیستی دو سینما ، دشمن این حرکات است . دشمنی دائم با حرکات دارد . و این دشمنی در لحظه امپریالیستی تدوین شکل میگیرد . زیرا درواقع در این مرحله است تمام آن چیزهاییکه مستقیم و « حرکت‌دار » است ، قطع میشود ، لحظه‌ای که تهیه‌کننده ناظر کار است . او يك هسته مرکزی از فیلم میگیرد و تمام لحظه‌های اوج فیلم را بمنظور بوجود آوردن مسیری يك دست و متعارف قطع می‌کند . میدانم که در امریکا تهیه‌کننده آخرین قطع را روی فیلم به منظور تغییر یا مونتاژ بعد از کارگردان انجام میدهد ، حتی اگر کارگردان را در موقع فیلمبرداری آزاد بگذارد . وقتی فیلم « شریک » را میساختم ، همیشه این فکر مرا آزار میداد ، و سعی میکردم با فیلمبرداری صحیح از مونتاژ پرهیز کنم ، البته بعد از شریک متوجه شدم که خیلی درباره این مسئله عصبی بوده‌ام ، و بعد راه حل دیگری برای « استراتژی عنکبوت » و « دنباله رو » بدست آوردم . تدوین را برای تاکید « حرکت » فیلم بکار بردم .

وگل : شما گفتید سناریوی دقیقی میخواستید فقط به منظور نابود کردنش . ولی مگر سناریو توضیح صحنه‌ها و دیالوگ‌ها ، باجزئیات ساختمان نماها ، کار دوربین و حرکات آن نیست ؟

برتولوچی : این فقط سناریوی موقعیت و دیالوگ است . چیزی درباره دوربین یا مکانش و یا دوباره‌ی نماهای واقعی نیست . سناریو نقطه شروعی برای من است - باید یکی داشته باشم - اما همه‌اش ...

وگل : ولی وقتی فیلمهای شما را می‌بینم ، خیلی پیچیده و پیشرفته‌است ، نه فقط از لحاظ سبک بلکه هم از نظر مونتاژ . بهمین دلیل من هنوز آن چه را که شما در مورد تقابل مونتاژ با فیلمبرداری عنوان کردید متوجه نشده‌ام . برای مثال صحنه‌ای در فیلم قبل از انقلاب است که در آن مرد جوانی « آگوستینو » با حالتی آشفته روی دوچرخه‌ای قرار دارد . و این موضوع بوسیله حرکات بریده دوربین ، اکسیون قطع شده ، تبدیل از پلان عمومی به پلان درشت وزوم و سایر چیزها طرح شده است . این سکانس زیبایی است ، خیلی کوتاه ، مرموز و غیر قابل پیش‌بینی که بوسیله حرکات هنرپیشه در داخل کادر و دوربین و بوسیله مونتاژ ، ضرب ، طول و درجه نماها خلق شده است . صحنه ممکنست در مونتاژ از بین برود .

برتولوچی : بله ، من آنجا بودم و میدانم که آنجا چه گذشت . در حقیقت این مثالی است برای اینکه چرا من این فیلم را قراردادی حس می‌کنم . وقتی سکانسی مانند آنچه‌که شما متذکر شدید می‌بینم ، این بوی مهارت میدهد . من این فصل را با دو دوربین ، یکی بالتر باز و دیگری بالتر زوم برداشتم . این نشان دهنده این است که من درباره این سکانس نامطمئن بودم . من این سکانس را مانند يك مسابقه بوکس فیلمبرداری کردم . فکر میکردم که میتوانم آنرا در مونتاژ مرتب کنم و این برای من خوب نبود ، تمام چیزی که شما هنگام مونتاژ میتوانید بدست آورید کمی مهارت است .

وگل : خوب ، مهارت در هر سکانسی ، جزو ذات آن است . میتواند همانگونه که فیلمبرداری شده ، مونتاژ نیز در خدمت فیلم درآید تا ریتمی به خصوص و حالتی خاص را القاء کند . آیا هنر بطور کلی - و غیر قابل پرهیز - واقعیت را بکار میبرد ؟

برتولوچی : نه در فیلمبرداری ... فیلمبرداری درست يك « اتفاق » است . رابطه ایست بین دوربین و من و آنچه در حال حاضر وجود دارد .

وگل : آیا فکر می‌کنید تمام مونتاژ مهارت است ؟

برتولوچی : مونتاژ گرفتاری ، ایزنشتاین ، ورتوف مهارت نبود ، بلکه اختراعی بزرگ بود .

وگل : اما ایزنشتاین به مهارت روشنفکرانه و حتی به‌فورمالیسم (قالب‌گرایی) متهم شده بود .

برتولوچی : نه ، بعقیده من مونتاژ وقتی که تحت نظر تهیه‌کننده قرار گیرد مهارت میشود ، قبل از آن يك اختراع عالی است . اما اگر حتی تهیه‌کننده به من فشار نیاورد برای من ، مونتاژ بطور کلی يك نوع مهارت است .

وگل : اما درباره فیلمسازان آزاد و زیرزمینی که تهیه کننده ندارند . چه میگوئید ؟

برتولوچی : در فیلمهای آنها مهارت خیلی بیشتر از فیلمهای معمولی است . زیرا در فیلمهای زیرزمینی همان امتناعی از قبول سینمای مشهور تجارتي وجود دارد که بورژواهای جوان بر علیه پدرانشان ابراز می کنند ؛ اما مانند پدرانشان ولی خیلی دیرتر از آنها پسران نیز در جامعه ساده شده اند . سینمای زیرزمینی فقط سمت دیگر سینمای هالیوود است ، این عکس العملی است در چهارچوب سینمای هالیوود . بطور مبذول و ساده ای علاقه زیادی به سینمای زیرزمینی در هالیوود وجود دارد . وقتی که آنها میخواهند خود را بابر ضد اخلاقیات اداری باشند درست مثل دختران مدرسه بی گناهند . آنها تمام کارهایی را که اروپاییان به آنها میگویند نکنند ، می کنند ، این قشنگ است اما انقلاب نیست . اما به خاطر داشته باشید که من اینجا به عنوان يك تئوريسين از مونتاژ صحبت نکردم ، فقط يك حالت عدم رضایت را بیان کردم . ممکن است ظرف ده روز عقیده ام عوض شود .

وگل : صحنه ای در استراتژی عنکبوت هست که در آن ، « اتوسی » قهرمان جوان ساختمانی را ترك می کند . او به طرف راست کادر می رود و از آن خارج میشود ، پشت او يك دیوار آبی رنگ عجیب وجود دارد . بعد از اینکه وی کادر را خالی می کند شما تصمیم گرفتید که ما مدتی به این دیوار نگاه کنیم . خوب . این يك تصمیم مونتاژی است .

برتولوچی : نه ، این تصمیم فیلمبرداری است .
وگل : اما در مونتاژ شما تصمیم میگیرید که این قطعه در قسمت آخر بماند یا قطع شود .

برتولوچی : این تصمیم را قبل از فیلمبرداری گرفتم و گرنه به فیلمبردار می گفتم که قطع کند .

وگل : و همچنین « لحظه الهام » در فیلمبرداری است ، نه در مونتاژ ؟

برتولوچی : بله ...

وگل : لحظه عالی انسانی در فیلمبرداری است .
برتولوچی : بله ، قطعا .

وگل : این خیلی از نقطه نظر کارگردانان دیگر ، مثل کارگردانان انقلاب اخیر فرق دارد . بنا به نظر آنها فیلم در اطاق تدوین متولد می شود .
برتولوچی : اصلی است که من باید درباره همه این چیزها توضیح دهم . وقتی در پلانها ایده ای نیست شما بوسیله مونتاژ نمیتوانید آنها را به هم وصل کنید . ایده باید در موقع فیلمبرداری باشد . « امیرسون های باشکوه » اثر اورسن ولز برداشتهای طولانی بدون مونتاژ دارد . و یکی از مثالهای خیلی فوق العاده از فیلمهای غیر مونتاژی است ، ویا نسبتا خلق سینمایی در لحظه فیلمبرداری ...

وگل : اما شما مونتاژ را يك طرح امپریالیستی می خوانید . این در حقیقت مونتاژ نیست ، بلکه دخالت تهیه کننده است .

برتولوچی : بله ، در حقیقت همانطوریکه گفتم مونتاژ قبلا اختراع زیبایی بود : يك طرح بیانی بود . درست مانند تجارت ملتها که زمانی عظیم بود . اما در مرحله بعدی کاپیتالیسم در آن قدم گذاشت و در کار ملتها مداخله کرد . مثلا در امریکا ...

وگل : من از سبکهای مختلف بین استراتژی عنکبوت و دنبالهرو و قبل از انقلاب متأثر شدم فکر می کنید که این فیلمهای جدید پیشرفت زیبایی شناسی باشند ؟ یا آرزویی برای نشان دادن اینکه مثلا سبك مقطع و پیشرو « قبل از انقلاب » تنها مختص آن سوژه و با شكل تقریبا اتوبیوگرافی مانند و خصوصی اش است ؟ بهر حال ، سبك دو فیلم اخیرتان خیلی نزدیکتر به سینمای روایتی قراردادی است با عناصر تغزلی و شعری .

برتولوچی : من معتقدم این سه فیلم مانند سه طریق عشق برای سه زن مختلف است . راه های مختلف عشق وجود دارد . من « استراتژی عنکبوت » را کمی قبل از « دنبالهرو » ساختم اما اگرچه فقط چند ماه فاصله بین آنها بود ، موقعیت روحی من فرق می کرد . و به همین دلیل این دو فیلم خیلی متفاوت است . من استراتژی عنکبوت را در يك خوشحالی مالیخولیایی و آرامشی بزرگ ساختم و « دنبالهرو » را در حالتی غمگین از يك تغییر ناگهانی روحی ... و « قبل از انقلاب » را به یاد نمی آورم .

وگل : این در فیلم است ... در دنبالهرو به سادگی قابل پذیرفتن است . در نظر عموم امریکائی ها هم سیاسی (به مانند يك فیلم ضد فاشیست) و هم زیبایی گراست . ولی این ادعا برای « قبل از انقلاب » حقیقت ندارد ، خیلی خصوصی ، کاری اختصاصی ، در حقیقت فیلمی خصوصی تر برای گروهی اهل فن و منتقد است ...

برتولوچی : خیلی آنها دوست دارم ...

وگل : آیا خیلی خصوصی نیست ؟

برتولوچی : نه . با « دنبالهرو » با تماشاچی بیشتری می توانم حرف بزنم . این امکان وجود دارد که من فیلم بسازم - در زندگی عادی من نمی توانم رابطه برقرار کنم - و به این طریق با عده زیادی از مردم رابطه برقرار می کنم . پس در اینصورت ویکتور فلمینگ شخص خوشبختی است ... او بر باد رفته (۱) را ساخت [خنده] فلمینگ با هر کسی رابطه برقرار کرد .

وگل : اما این مرا به یاد صحبت عجیب شما در فستیوال نیویورک بعد از نمایش دنبالهرو می اندازد . جاییکه شما آنها را يك فیلم « تجارتي با قدری فاحشگی » در آثار خود قلمداد کردید و بعد لبخندی شیطانی زدید .

برتولوچی : بله گفتم و همان مقصود را داشتم و امیدوارم که درست باشد . چیزی که مرا بصورتی شیطانی نشان داد این است که میدانم دنبالهرو مشکلترین فیلم من است ، و این مرا سرگرم می کند . بنظر میرسد که ساده ترین است ، اما در حقیقت خیلی مشکل است ، زیرا ساده ترین است . « دنبالهرو » از لحاظ طرح درجه اول است . چیزی که در فیلم « قبل از انقلاب » نبود . آن فیلم درجه دیگری داشت . ولی از لحاظ طرح (نظریه) درجه اول نبود . در دنباله رو يك چنین مزیتی وجود دارد . بنابراین هر کسی که آنها را می بیند مسائل خورا مطرح نمی کند . و عوض فیلم پر از حرفهای دیگر است . این حيله کارگردانان بزرگ هالیوود است : در اروپا سی سال وقت لازم داشتیم قبل از آنکه چند منتقد جوان فرانسوی به ما نشان دهند که سینمای امریکا سوای آن چیزی است که ما تا آن موقع فکر می کردیم .

وگل : در کنفرانس مطبوعاتی در مورد « دنبالهرو » گفتید که ، نابودی ساخته ها در « شريك » در دنبالهرو با يك ساختمان خیلی معین دنبال می شود . اما مگر تخریب ساخته ها یکی از علامات سینمای معاصر نیست ، سینمای گودار ، سینمای زیرزمینی و همچنین ادبیات مدرن و نقاشی و موسیقی و شعر ؟

برتولوچی : بله ، قطعا . در سینما گودار شروع کرد ... در موزیک شوئبرگ . اما دنباله رو زمانی ظهور می کند که من خودم درمی یابم که این نوع فیلمسازی به خودی خود پایه گذاری شده است . نه تنها در فیلم من ، بلکه در کارهای دیگران هم . من فکر می کنم که در حال حاضر به طرح ها و ساختمانهای بیشتری از این قبیل احتیاج داریم . این شاید ترسناک باشد ، من نمیدانم ...

وگل : خوب ، در « شريك » و « قبل از انقلاب » ، طرح بود ... آزاد و باز شده تر ، نوع جدید طرح .

برتولوچی : مقصودم این است که ما ساخته های دقیقتری لازم داریم . شاید این وحشت از زیبایی گرایی باشد و احساس اینکه پیشروگرایی « آوانگارد » خود در واقع يك نوع بورژوازی است ...

وگل : اما سینمای رادیکالی و انقلابی هم ممکن است هنری باشد و هم نابود کننده پایه ها ... و من فکر می کنم زیبایی گرایی تغزلی « قبل از انقلاب » از جهت سیاسی موثرتر است تا نابود کنندگی پایه ها در کارهای اخیر گودار .

برتولوچی : من نمیدانم . تمام این فیلمها سیاسی هستند و هیچکدام اثر سیاسی ندارند . زیرا فقط در فستیوالها نمایش داده میشوند و توده وسیعی آنها را تماشا نمی کنند که اثر سیاسی داشته باشد .

بقیه در صفحه ۶۰



روغن ایرانول :
عراق و میل شماراد و برابر میکند